



مجموعه تاریخ جهان



تفتیش عقاید

The Inquisition

ببورا بکراش

ترجمه مهدی حقیقت خواه

المكتبة
p

تفتیش عقاید



بکرک، دبوراه، ۱۹۴۳ - م.
 تفتیش عقاید / دبوراه بکرک؛ ترجمه مهدی حقیقت‌خواه - تهران: ققنوس،
 ۱۳۸۳
 ۱۵۲ ص: مصور - (مجموعه تاریخ جهان)
 ISBN 964-311-505-4
 فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 عنوان اصلی:
The Inquisition, c 1995.
 کتابنامه: ص. [۱۴۵] - ۱۴۸
 ۱. تفتیش عقاید، الف، حقیقت‌خواه، مهدی، ۱۳۲۶، مترجم، ب، عنوان:
 ۲۷۲/۲ BX ۱۷۱۲/۸ ت ۸
 ۱۳۸۳
 کتابخانه ملی ایران
 ۵۳۲۹-۸۳م



تفتیش عقاید

دبورا بکراش

ترجمه مهدی حقیقت خواه



این کتاب ترجمه‌ای است از:

The Inquisition

Deborah Bachrach

Lucent Books, 1995

ج

۲۷۲،۲۱

ب ۹۱۴

۱۵

۱۱۲۴۷

کتابخانه عمومی حسینیه ارشاد
۱۳۵۹



انتشارات ققنوس

تهران، خیابان انقلاب، خیابان شهدای ژاندارمری

شماره ۲۱۵، تلفن ۶۴۰۸۶۴۰

دبورا بکراش

تفتیش عقاید

ترجمه مهدی حقیقت‌خواه

چاپ اول

۳۰۰۰ نسخه

۱۳۸۳

چاپ شمشاد

حق چاپ محفوظ است

شابک: ۹۶۴-۳۱۱-۵۰۵-۴

ISBN: 964-311-505-4

Printed in Iran



فهرست

۶	رویدادهای مهم در تاریخ تفتیش عقاید
۹	پیشگفتار: تفتیش عقاید چه بود؟
۱۵	۱. برپایی تفتیش عقاید
۳۱	۲. ساختار دستگاه تفتیش عقاید
۵۱	۳. تفتیش عقاید اسپانیایی
۷۷	۴. مجازات گناهکاران
۹۷	۵. قربانیان مشهور تفتیش عقاید
۱۲۷	۶. زوال تدریجی تفتیش عقاید
۱۴۰	یادداشت‌ها
۱۴۳	واژه‌نامه
۱۴۵	برای مطالعه بیشتر
۱۴۶	دیگر آثار مورد استفاده
۱۴۹	نمایه



رویدادهای مهم در تاریخ تفتیش عقاید

۱۵۵۰ ۱۵۰۰ ۱۴۵۰ ۱۴۰۰ ۱۳۵۰ ۱۳۰۰ ۱۲۵۰ ۱۲۰۰ ۱۱۸۴

- | | | |
|---|---|---|
| ۱۳۹۱
نسل کشی‌ها در اسپانیا. | ۱۲۵۶
پاپ آلکساندر چهارم به
مأموران تفتیش عقاید اجازه
می‌دهد تا یکدیگر را از
اعمال خشونت در جریان
اعتراف‌گیری تبرئه کنند. | ۱۱۸۴
پاپ لوکیوس سوم به همه
اسقف‌ها دستور می‌دهد که
در خصوص بدعتگذاری
تحقیق و تفتیش کنند. |
| ۱۴۱۵
پان هوس در چوبه مرگ
سوزانده می‌شود. | ۱۲۹۰
یهودیان از انگلستان اخراج
می‌شوند. | ۱۲۰۸
نماینده پاپ اینوکتیوس سوم
در ناحیه لانگدوک فرانسه به
قتل می‌رسد. |
| ۱۴۳۰
ژاندارک به دست انگلیسی‌ها
اسیر می‌شود. | ۱۳۰۷
کارزار علیه شهواران
پرستشگاه در فرانسه آغاز
می‌شود که به انهدام این فرقه
مشهور از جنگاوران صلیبی
می‌انجامد. | ۱۲۰۹
اینوکتیوس سوم جهاد
آلبیگانی علیه کاتارها را در
لانگدوک آغاز می‌کند. |
| ۱۴۳۱
ژاندارک در روشن در چوبه
مرگ سوزانده می‌شود. | ۱۳۰۹
یهودیان از فرانسه اخراج
می‌شوند. | ۱۲۳۳
پاپ گرگوریوس نهم به
دومینیکی‌ها دستور می‌دهد
به لانگدوک بروند و دستگاه
تفتیش عقاید را رسماً در
آن جا بر پا کنند. |
| ۱۴۷۴
دستگاه تفتیش عقاید در
آراگون برقرار می‌شود. | ۱۳۶۰
انشار <i>Directorium inquisitorum</i> (راهنمای
تفتیش عقاید) نیکولاس
ایمریج. | ۱۲۵۲
پاپ اینوکتیوس چهارم
<i>Ad extirpanda</i> ، فتوایی را
صادر می‌کند که به دستگاه
تفتیش عقاید اختیارات
زیادی، از جمله اختیار
شکنجه مظلومان به
بدعتگذاری را، می‌دهد. |
| ۱۴۷۸
ایزابیل ملکه اسپانیا به
نمایندگان خود در دربار پاپ
توصیه می‌کند از پاپ
سیکتوس چهارم تقاضا کنند
فرمانی صادر کند که به او
اختیار برپایی دادگاه تفتیش
عقاید را در کاستیل بدهد. | | |



۱۴۸۳-۱۴۷۸

دادگاه‌های تفتیش عقاید به تدریج در سرتاسر بقیه اسپانیا بر پا می‌شود.

۱۴۸۲

شاه فردیناند دادگاه تفتیش عقاید را در آراگون برپا می‌دارد.

۱۴۸۴

فتوای پاپ اینوکتیوس هشتم در مورد جادوگران صادر می‌شود.

۱۴۸۶

انتشار کتاب *Malleus Maleficarum* یا چکش جادوگران از هنری کرامر و جکوب اسپرنجر.

۱۴۹۰

محاکمات لاگوئاردیا در اوایل سال آغاز می‌شود و در نوامبر ۱۴۹۱ با یک رشته محکومیت‌ها و اعدام‌ها به اوج خود می‌رسد.

۱۴۹۲

یهودیان از اسپانیا اخراج می‌شوند.

۱۴۹۸

محاکمه و سوزاندن جیرولامو ساوونارولا.

۱۵۴۵

شورای ترانت: کلیسای کاتولیک پروتستانسم را محکوم می‌کند.

۱۵۵۹

«فهرست پاپی» [کتب ضالّه] در رم مشخص می‌شود.

۱۵۷۱

پاپ پیوس پنجم مجمع تهیه فهرست را به وجود می‌آورد.

۱۵۸۰-۱۶۴۰

اسپانیا بر پرتغال مسلط می‌شود و در آن‌جا دادگاه‌های تفتیش عقاید را تأسیس می‌کند.

۱۶۰۰

محاکمه و سوزاندن جوردانو برونو.

۱۶۳۲

گالیه برای نخستین بار از سوی دادگاه تفتیش عقاید محاکمه می‌شود.

۱۷۸۹

ظهور انقلاب فرانسه باعث حمله به کلیسا و دادگاه تفتیش عقاید می‌شود.

۱۸۵۲

تفتیش عقاید در رم ملغی می‌شود.

۱۹۴۸

آخرین فهرست کتب ضالّه منتشر می‌شود.

۱۹۶۶

فهرست کتب ضالّه مسکوت گذاشته می‌شود.

۱۹۹۲

خوان کارلوس پادشاه اسپانیا از یهودیان دعوت می‌کند که به سرزمین نیاکانی خود بازگردند.

۱۹۹۳

کلیسای کاتولیک رم اعلام می‌کند که آشتی دیدگاه‌های گالیه با نظریات کلیسا امکان‌پذیر است.



پیشگفتار

تفتیش عقاید چه بود؟

«تفتیش عقاید» موجودیتی یک‌سویه نداشت. صرفاً نوعی بازجویی، نوعی دادگاه، یا اتاق شکنجه نبود، هر چند غالباً تمام این عناصر را در خود داشت. تفتیش عقاید، به بیان دقیق‌تر، عبارت بود از هیئت‌های داوری بسیار مجهز که کلیسای کاتولیک می‌کوشید از طریق

آن‌ها به یکپارچگی اندیشه و عمل دینی دست یابد و آن را حفظ کند. برای این منظور، کلیسا به کارگزاران خود، که مأموران تفتیش عقاید نامیده می‌شدند، اختیار داد که کسانی را که ممکن بود اعتقادات یا اعمالشان مغایر آموزه‌های کلیسا باشد بیابند.

مردان و زنانی که با چنین اتهامی روبرو می‌شدند زیر فشار قرار می‌گرفتند تا مجبور به اعتراف شوند. گاهی این فشار جنبه روانی داشت، اما در بسیاری موارد شکنجه شدید جسمانی بود. برخی از این فشارها جان به در می‌بردند و آزاد می‌شدند و برخی زندانی می‌شدند یا برای اعدام به مقامات کشوری تحویل داده می‌شدند.



بسیاری از زندانیان، هنگامی که از سوی دادگاه تفتیش عقاید به بدعتگذاری محکوم می‌شدند، اعدام می‌شدند. این‌جا، بدعتگذاران محکوم شده را نگهبانان به مرکز شهر می‌برند تا در چوبه مرگ سوزانده شوند.

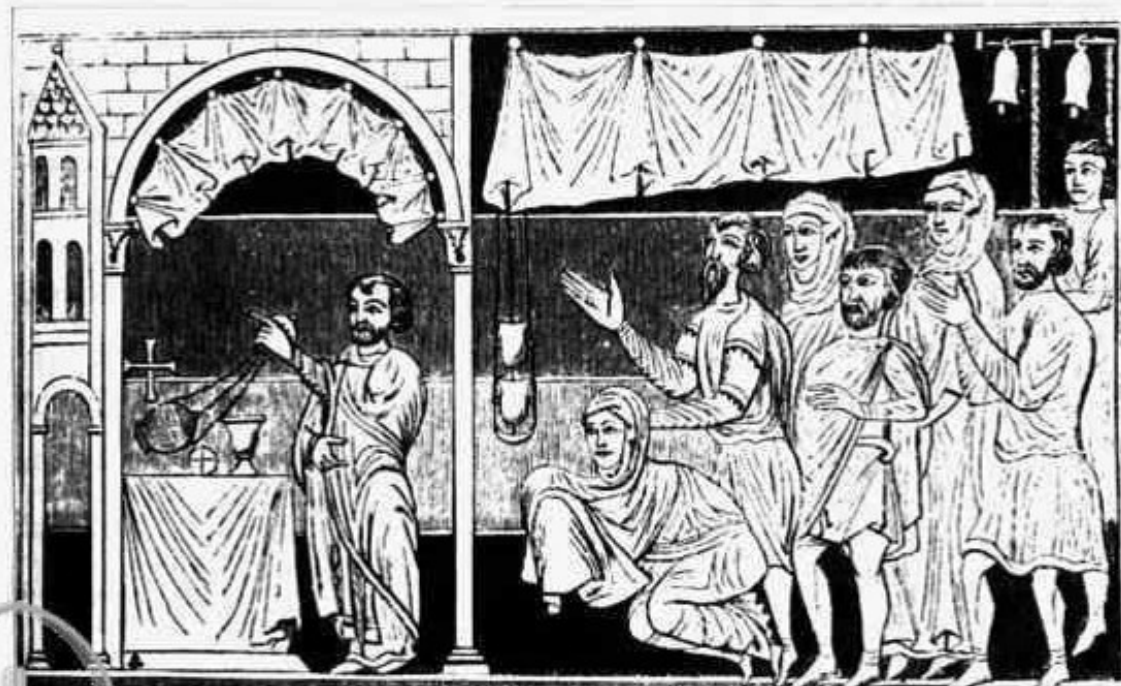


قدرت مقام پاپی

دستگاه تفتیش عقاید شامل روحانیان قدرتمند و کارگزاران آنها می شد که نظام بازجویی ها، دادگاه ها، و زندان ها را، که به «اداره مقدس» مشهور شد، اداره می کردند. دستگاه تفتیش عقاید در قرن سیزدهم در فرانسه پا گرفت و در قرون وسطای پسین در سرتاسر اروپا گسترش یافت. دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا که از همه بدنام تر بود چندین قرن دوام آورد، اما دیگر دستگاه های تفتیش عقاید در دوره های کوتاه تری رونق پیدا کردند.

از قرن پانزدهم به بعد، پادشاهان اروپا از دستگاه تفتیش عقاید برای خلاص کردن خود از شر مخالفانی نظیر ژاندارک، که نمی توانستند آنها را از راه جنگ یا دیپلماسی خنثی سازند، استفاده کردند. هر چند، تفتیش عقاید در سرتاسر تاریخش آلت دست کلیسای کاتولیک بود. کلیسا در نیمه سده شانزدهم شروع به از هم گسیختگی کرد، اما «اداره مقدس» در زیر اقتدار پاپ در رم باقی ماند.

در پایان قرن دوازدهم، کلیسای کاتولیک، به رهبری پاپ که در رم اقامت داشت، مهم ترین نهاد در اروپا بود. این کلیسا از بسیاری جهات وارث امپراتوری روم شمرده می شد. «کاتولیک» از واژه ای یونانی به معنای «همگانی» مشتق می شود و به راستی تقریباً تمام مردم



یک تصویر قرون وسطایی مراسم عشاء ربانی کاتولیکی را نشان می دهد. کلیسای کاتولیک، به مثابه مهم ترین نهاد در اروپای غربی، بر زندگی سیاسی و معنوی مردم تسلط فوق العاده ای داشت.



متولد اروپا اعضای کلیسای کاتولیک بودند. کلیسا، در لوای یک سلسله پاپ‌های مقتدر، که در دوره پاپی اینوکتیوس سوم به اوج رسید، به استقرار نوعی پادشاهی پاپی که بر زندگی سیاسی و معنوی اروپای غربی تسلط داشت نزدیک شد.

در دهکده‌های قرون وسطایی، ساختمان کلیسا مهم‌ترین بنا بود. اهالی از صدای ناقوس کلیسا زیاد فاصله نمی‌گرفتند و تقریباً تمام فعالیت‌ها از درون کلیسا اداره می‌شد. مردم در کلیسا غسل تعمید داده می‌شدند، در سرتاسر زندگی خود شعار دینی را دریافت می‌کردند، و سپس در زمین وقفی کلیسا دفن می‌شدند.

مسائل حقوقی نیز، و به ویژه وصیت‌نامه‌ها، که مستلزم انتقال مالکیت زمین بود، از طریق کلیسا حل و فصل می‌شد. اکثر فرصت‌های آموزشی از طریق کلیسا ارائه می‌شد، چون بنابر قاعده روحانیان عملاً تنها کسانی بودند که می‌توانستند بخوانند و بنویسند.

اما قدرت کلیسا، در اوج اقتدارش، مورد تهدید قرار گرفت. در بخش‌هایی از اروپا، کاتولیک‌ها شروع به فاصله گرفتن از آموزه‌های سنتی دینی کردند. مردم معمولی ثروت و دنیاطلبی بسیاری از اعضای سلسله‌مراتب کلیسایی - مثلاً اسقف‌ها و کاردینال‌ها - را محکوم می‌کردند. در عین حال، از نبود تقوا و قابلیت‌های آموزشی نزد برخی از کشیشان محلی که در میانشان زندگی می‌کردند، نگران و دلخور بودند.

چرا نظام پاپی دستگاه تفتیش عقاید را برپا کرد

در قرن دوازدهم اعتقاد عمومی بر این بود که تنها یکپارچگی در امور دینی می‌تواند صلح و امنیت را در جامعه اروپایی تضمین کند. از این رو کلیسای کاتولیک دستگاه تفتیش عقاید را برپا کرد تا از آن به عنوان سلاحی برای مقابله با تهدیدهای فرضی نسبت به قدرت معنوی‌اش استفاده کند. پاپ‌ها متوجه این نکته نیز بودند که شک کردن در آموزه‌های کاتولیکی قدرت سیاسی چشمگیر کلیسا را زایل خواهد کرد. به هر قیمتی که شده باید تهدیدهایی که متوجه قدرت سیاسی و معنوی کلیسا بود حذف یا خنثی می‌شد.

در قرن دوازدهم و طی سده‌های پاپی پس از آن، دیدگاه‌های متفاوت در خصوص دین تصورناپذیر انگاشته می‌شد. مردم عقیده داشتند که شک کردن در آموزه‌های کاتولیکی به بی‌نظمی و آشوب در زندگی روزمره، مناقشه داخلی، اغتشاش اجتماعی، و خونریزی منجر خواهد شد.

دستگاه تفتیش عقاید به منظور جلوگیری از بروز چنین حوادث فاجعه‌آمیزی برپا شد.



شد. هدف از تفتیش عقاید، به عنوان دستگاهی به ظاهر قانونی که تمام اقتدار خود را از رم می‌گرفت، دفاع از آموزه‌های سنتی ایمانی و اخلاقی مذهب کاتولیک بود. در اصل، دستگاه تفتیش عقاید می‌بایست وظیفه خود را از طریق اقناع فکری انجام می‌داد. اما سرانجام، رهبران دستگاه تفتیش عقاید، برای ترساندن کسانی که گمان می‌کردند از آموزه‌های رسمی کاتولیک منحرف شده‌اند، به مجازات‌های شدید، حتی اعدام از طریق سوزاندن، متوسل شدند.

مفتش‌های عقاید، که ریاست دادگاه‌های تفتیش عقاید را بر عهده داشتند، موظف بودند بدعت‌گذاری - یعنی دیدگاه‌های دینی مغایر آموزه‌های کلیسا - و بدعت‌گذاران - یعنی حاملان چنین دیدگاه‌هایی - را پیدا کنند. مأموریت مفتش‌های عقاید این بود که بدعت‌گذاران را به آغوش کلیسا بازگردانند یا، به خاطر خیر بزرگ‌تر - یعنی هماهنگی اجتماعی، سیاسی، و دینی - آن‌ها را از جامعه مسیحی طرد کنند.

آیین کاتولیک در برابر آیین پروتستان

همچنان که افراد بیش‌تری، همین‌طور دولت‌های اروپای غربی که به طور فزاینده‌ای قدرت سیاسی بیش‌تری می‌یافتند، به چالش با اقتدار سیاسی و دینی کلیسای رم ادامه می‌دادند، رم نیز به مقابله برخاست و دستگاه تفتیش عقاید را برپا ساخت تا برای مقابله با بدعت‌گذاران به اقدامات خشونت‌بار دست بزند. کلیسای رم به دستگاه تفتیش عقاید اجازه داد که تا پایان قرن پانزدهم به یک تشکیلات بسیار ثروتمند و به لحاظ سیاسی قدرتمند و دارای اهمیت بین‌المللی تبدیل شود. با گسترش دستگاه تفتیش عقاید، این تشکیلات هدف اولیه خود را که ترویج ایمان و بازگرداندن گوسفندان آواره به آغل کلیسا بود به طرز بی‌رحمانه‌ای نادیده گرفت. در قرن پانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به خاطر آزمندی، یهودی‌ستیزی، و اعمال کنترل بی‌حاصل اندیشه بدنام بود.

با آن‌که تفتیش عقاید اولیه در قرن دوازدهم ریشه گرفت، اما کلیسای کاتولیک تا سده شانزدهم، که اصلاح‌گری پروتستان به مثابه جنبش دینی فراگیر سرتاسر اروپا را در نورددید، با مهم‌ترین چالش خود روبرو نشد. کسانی که اندیشه «اصلاح» کلیسای کاتولیک را پیش کشیدند می‌خواستند آن را از ثروتش جدا سازند، تکالیفش را ساده کنند، و تشریفاتش را با آنچه به عقیده آن‌ها تکالیف مسیحیان نخستین بود بیش‌تر هماهنگ نمایند.



اما اصلاحگری، به جای اصلاح کلیسای کاتولیک، به برپایی مجموعه بسیار متنوعی از کلیساهای در جزایر بریتانیا، اروپا و اسکاندیناوی منجر شد. چنین تنوعی از نظر کلیسا قابل قبول نبود و از این رو از تفتیش عقاید به عنوان یکی از قدرتمندترین سلاح‌هایش در مبارزه با اصلاحگری استفاده کرد. کلیسا در پادشاهان کاتولیک اسپانیا استوارترین حامیان خود را یافت. در واقع، تفتیش عقاید وحشیانه‌ترین شکل خود را در اسپانیا پیدا کرد.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا در قرن شانزدهم در پیگرد بدعتگذاران حتی از دستگاه پاپ نیز سختگیرانه‌تر عمل می‌کرد. این دستگاه حتی در پی آن بود که به *Limpieza de Sangre* یا «خلوص خونی» دست یابد که تحت تأثیر عقیده روحانیان اسپانیایی در مورد خلوص نژادی بود. پیگیری این هدف به کشتار یا اخراج جمع کثیری از یهودیان اسپانیایی در سال ۱۴۹۲ و بعداً جمع نسبتاً زیادی از اعراب مغربی انجامید.

تا مدت‌ها پس از قرن شانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به تلاش‌های خود برای کاهش نفوذ کلیساهای پروتستان و حفظ سنت کاتولیک‌های رمی و پیروی از آیین دیرینه آن‌ها ادامه داد. افزون بر آن، دستگاه تفتیش عقاید در مواقع گوناگون از قدرت خود برای جلوگیری از اشاعه عقاید علمی که به نظر می‌رسید با تفسیر کلیسا از کتاب مقدس ناسازگار باشد و برای



شورای بزرگ تفتیش عقاید. تا قرن پانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید به یک تشکیلات ثروتمند، آزمند، و به لحاظ سیاسی قدرتمند تبدیل شده بود که به اعمال کنترل اندیشه می‌پرداخت و برای مجازات بدعتگذاران به اقدامات وحشیانه دست می‌زد.



جلوگیری از پخش عمومی ادبیاتی که گمان می‌رفت با آموزه‌های کلیسا در تعارض باشد، استفاده می‌کرد.

در حالی که در عصر جدید دستگاه تفتیش عقاید معمولاً از تشویق و اقناع اخلاقی برای حفظ سنت دینی در میان کاتولیک‌های رومی استفاده کرده است، در اواخر قرن دوازدهم کلیسا بر این عقیده بود که وظیفه عام‌تری دارد - یعنی باید به صورت نیروی پلیس جامعه برای کنترل سرکشی‌های دینی همه‌گیر رفتار کند. در قرن دوازدهم بود که تفتیش عقاید آغاز شد.



یک پروتستان در چوبه مرگ سوزانده می‌شود. در قرن شانزدهم، جنبش دینی اصلاحگری پروتستان در پی آن بود که کلیسا را از ثروتش جدا و تکالیف آن را ساده سازد.



برپایی تفتیش عقاید

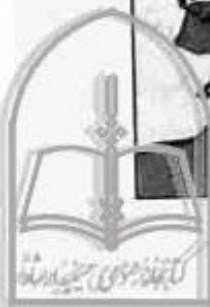
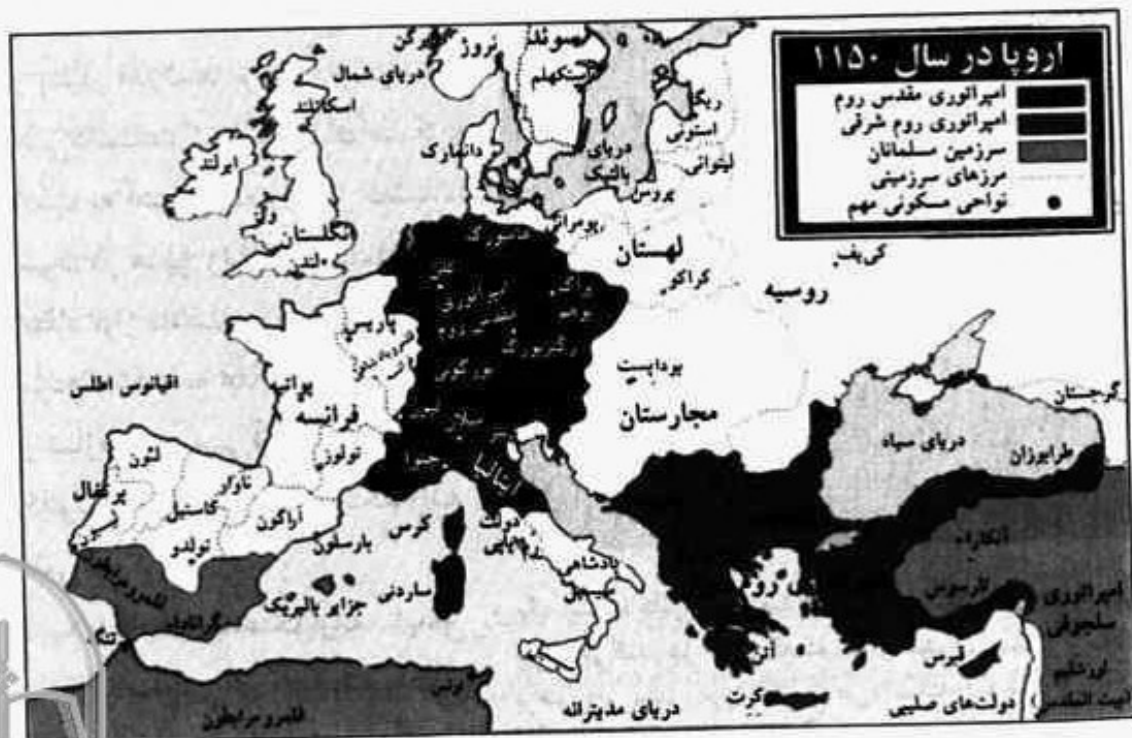
برای درک - نه توجیه - دآوری‌ها و اعمال کلیسا در گذشته، باید شرایط تاریخی و اجتماعی آن دوران نابردباری را به حساب آوریم.

برنارد هارینگ

آزادی فرزندان خدا

در پایان قرن دوازدهم، کلیسای کاتولیک، با مرکز آن در رم، مهم‌ترین نهاد سیاسی و دینی در اروپا بود. به سخن تاریخدان کارل استفنسون، دستگاه پاپی «در آستانه برپایی نظام دین سالار رمی از طریق درآمیزی رهبری روحانی با ریاست دنیوی جهان مسیحی بود.»^(۱)

پاپ، با حمایت کاردینال‌ها، اسقف‌ها، و نمایندگان دیپلماتیکی که سفیران پاپ به شمار



می‌رفتند، در امور دینی اروپا نقش بسیار مهمی ایفا می‌کرد. پاپ از طریق شوراها - یعنی نشست‌های رهبران کلیسا - عمل می‌کرد و در مورد شعائر دینی، حکومت روحانیان، امور مالی کلیسا، و امور مربوط به سنت‌های دینی سیاستگذاری می‌کرد.

پاپ نه تنها بر قلمرو پاپی فرمان می‌راند، بلکه با بی‌پروایی در امور سیاسی اروپا مداخله می‌کرد، پادشاهان را در سرزمینی که اکنون آلمان است عزل می‌نمود، و در مناقشات پاپی بین پادشاهان فرانسه و انگلستان از اقتدار خود در جهت تسلط بر یک طرف و سپس طرف دیگر استفاده می‌کرد. فرمانروایان لهستان، مجارستان، پرتغال، آراگون، و دانمارک خود را و اسال‌های (خدمتگزاران) پاپ می‌دانستند.

قدرت پاپ تا کلیساهای محلی امتداد می‌یافت و این کلیساها در زندگی تقریباً همه کس در اروپا نقش بارزی داشتند. بجز جمعیت قلیل یهودیان و اعراب مغربی در اسپانیا، همه مردم در جامعه کاتولیک پا به دنیا می‌گذاشتند و این جامعه در قرن دوازدهم هیچ رقیبی نداشت.

قدرت پاپی در معرض تهدید

اما حتی هنگامی که پاپ و دیگر رهبران کلیسا از این موضع محوری و بسیار قدرتمند برخوردار بودند، می‌دانستند که قدرتشان ممکن است به آسانی به چالش کشیده شود. در همین زمان نیز کلیسا مورد انتقاد قرار داشت و در برخی نواحی مردم داشتند به عقاید مذهبی دیگر و تازه‌تر رو می‌آوردند. کلیسای کاتولیک این عقاید را بدعتگذارانه تلقی می‌کرد.

دیدگاه‌های بدعتگذارانه - یعنی عقاید مذهبی‌ای که با مواضع اعتقادی کلیسا تفاوت چشمگیری



یک اسقف کاتولیک معبدی را در اروپای قرون وسطی تبرک می‌کند. در حالی که کلیسا از قدرت بسیار زیادی برخوردار بود، رهبران کلیسا می‌دانستند که قدرتشان به آسانی ممکن است با چالش روبرو شود.



داشتند - آشکال بسیاری به خود می‌گرفتند. بدعتگذاران ممکن بود در ماهیت تثلیث، الوهیت عیسی یا انسان بودن او، اعتبار «باروری مقدس» و «باکره‌زایی» شک کنند، یا این پرسش را مطرح کنند که آیا کشیش مغضوب کلیسا باز هم می‌تواند به انجام وظایف دینی بپردازد. آن‌ها ممکن بود حتی اختیار پاپ را در سخن گفتن به نمایندگی از تمام کلیسا به چالش بکشند.

دستگاه پاپی به ویژه از هر دیدگاه مذهبی‌ای که اقتدارش را نادیده می‌گرفت وحشت داشت. اگر چنین دیدگاه‌هایی مقبولیت عمومی پیدا می‌کردند، کلیسا قدرت بر انگیختن مردم را از دست می‌داد. پاپ از آن نیز می‌ترسید که پادشاهان با هواداران این دیدگاه‌ها همراه شوند و بکوشند اقتدار کلیسا را در هم شکنند. چنین دگرگونی‌هایی ممکن بود تمام جنبه‌های زندگی، چه سیاسی و چه دینی، را آشفته سازد.

تمام بدعتگذاری‌ها بد تلقی می‌شدند چون استیلاي کلیسای رم را تهدید می‌کردند. به همین دلیل بود که بدعتگذاری تهدیدی هم‌طراز خیانت تلقی می‌شد: «عضویت در فرقه‌ای بدعتگذار چه از نظر دولت و چه از نظر کلیسا جرم محسوب می‌شد.»^(۲) خیانت به معنای ترک وفاداری شخص نسبت به فرمانروا یا دولت تلقی می‌شد و به بدعتگذاری به مثابه خیانت نسبت به تعالیم خداوند نگریسته می‌شد.

پس بدعت و خیانت می‌بایست مجازات یکسانی داشته باشند: مجازات خیانت به طور سنتی مرگ بود، پس عقیده بر این بود که این مجازات برای بدعت‌گذاری نیز سزاوار است. کلیسا، به منظور تثبیت اختیار خود برای تقاضای مجازات مرگ، به تدریج حق مداخله در زندگی دنیوی مردم را به خود داد و آزادی‌های مدنی، دارایی، و حتی جان کسانی را که بدعتگذار تلقی می‌کرد می‌گرفت. باید خاطر نشان کرد که کلیسا همیشه صورت ظاهر را حفظ می‌کرد و ترتیبی می‌داد که اعدام‌های در ملأ عام به نام دولت و به دست مقامات کشوری انجام شود. اما قابل انکار نیست که بسیاری از متهمان به بدعتگذاری در جریان بازجویی یا در دوران زندان به دست دستگاه تفتیش عقاید کشته شدند.

کاتارها

نخستین نشانه‌های تب ضد بدعتگذاری، که به تفتیش عقاید تبدیل شد، در اواخر قرن دوازدهم نمایان شد و آن هنگامی بود که دستگاه پاپی از ظهور یک فرقه مذهبی در ناحیه‌ای از جنوب فرانسه به نام لانگدوک با خبر و هراسان شد. گروه‌هایی از مردم که خود را کاتار



(اقتباسی از واژه یونانی *Katharoi* به معنای خالص و پاک) می‌نامیدند، مدعی بودند که آن‌ها به مسیحیت راستین نخستین عمل می‌کنند، درست به راه و روشی که عیسی آموخته و بعدها به صورت کلیسای کاتولیک، یا فراگیر، نهادینه شده بود.

کاتارها در جذب نوکیشان کارایی داشتند چون رهبران مذهبی‌شان به نواحی روستایی سفر می‌کردند و آیین خود را در میان دهقانان می‌پراکندند. از این رو آرای آن‌ها را نخست بسیاری از مردم بینوا و بی‌سواد پذیرا شدند. به هر حال، کاتارها اهمیت زیادی پیدا کردند و فلسفه‌شان، به ویژه در شهرهایی چون تولوز، آژن، بزیه، و آلبی پیروان گسترده‌ای یافت. هزاران نفر به کاتارها پیوستند و بسیاری از نوکیشان افراد ثروتمندی بودند. به ویژه این کاتارهای شهرنشین ثروتمند اقتدار کلیسا را مورد تهدید قرار می‌دادند چون به لحاظ سیاسی فعال بودند و، مانند خود کلیسا، نیرویی بودند که باید در امور مالی و دیپلماسی به حساب می‌آمد.

کاتارها در واقع بدعتگذارانی بودند که به برخی از عقاید اساسی کلیسای کاتولیک پایبند نبودند. مثلاً، به ارزش روحانی شعایر کلیسا، نظیر عشای ربانی، اعتقاد نداشتند. همچنین قبول نداشتند که عیسی ناصری پسر خداست.

کاتارها عقیده داشتند که رهبران خود آن‌ها، مبلغانی که آن‌ها را «الگوی کامل» می‌نامیدند، باید از قواعد انضباطی سختگیرانه‌ای پیروی کنند. این «الگوهای کامل» زندگی



یک فرقه مذهبی بدعتگذار به نام کاتارها از ناحیه لانگدوک در جنوب فرانسه ظهور کرد. موفقیت این فرقه در جذب هزاران نفر از مردم کلیسا را به شدت به وحشت انداخت.



بسیار زاهدانه‌ای داشتند، از جمله مجرد باقی می‌ماندند و با رژیم غذایی بسیار محدود گیاهی‌گذران می‌کردند. اینان چنان سطحی از پارسایی را نمایان می‌ساختند که کشیشان محلی، که اغلب کاملاً آشکارا تسلیم و سوسه‌گوش می‌شدند، همچنین اسقف‌های ثروتمند و پرمدعا، در مقایسه با آن‌ها ناشایسته به نظر می‌رسیدند.

کاتارها عقیده داشتند که فرد معمولی در لحظه مرگ می‌تواند کامل شود و به بهشت راه یابد. کسانی که به کمال دست نمی‌یافتند به زندگی در کالبد حیوانات پست‌تر محکوم می‌شدند، چرا که کاتارها مفاهیم کاتولیکی برزخ و دوزخ را قبول نداشتند. کلیسا از این که کاتارها در میان مردم لانگدوک پیروان زیادی پیدا کرده بودند احساس خطر می‌کرد. کلیساهای این ناحیه خالی بود و پیشکش‌های به آن‌ها داشت قطع می‌شد.

تفتیش عقاید اسقفی

همین که عقاید کاتاریستی مورد پذیرش واقع شد، بسیاری از رهبران محلی غیر مذهبی به پشتیبانی تاکتیکی از این عقاید پرداختند و از مردان مقدس کاتاریست حمایت سیاسی کردند. برخی از اشراف محلی، نظیر ریموند، گنت تولوز، نیز که پایگاه

تفتیش عقاید اسقفی

کلیسا از اسقف‌هایش خواست که اطمینان حاصل کنند که بدعت‌گذاری در حوزه‌های نظارتی آن‌ها ریشه‌کن شده است. ویلیام هاریس رول در کتابش به نام تاریخ تفتیش عقاید اعلامیه پاپ لوکیوس سوم را نقل می‌کند که در سال ۱۱۸۳ شرح می‌دهد که دستگاه پایی از تفتیش عقاید اسقفی چه منظوری داشته است.

«ما، با مشورت اسقف‌ها و به نیابت امپراتور، و لردهای دربار او، می‌گوییم که هر اسقفی باید سالی یکی دوبار شخصاً یا از طریق معاونش، یا دیگر اشخاص با کفایت، از آن بخش‌هایی از حوزه نظارتی‌اش که معمولاً گزارش می‌رسد که بدعت‌گذاران در آن‌جاها فعالند دیدن کند و سه یا چهار مرد نیک‌سرشت و حتی، اگر لازم می‌شمارد، همه مردم همسایه را رسماً سوگند دهد و موظفشان سازد که اگر می‌توانند محل اقامت کسانی را که راه و رسمی خلاف ایمان و عقیده عمومی در پیش گرفته‌اند کشف کنند و چنین کسانی را به اسقف اعظم یا معاون او معرفی نمایند. اسقف یا معاون سپس متهمان را به پیشگاه خود فرا خواهند خواست و اگر آن‌ها از خود رفع اتهام نکنند و از رسم و سنت کشور پیروی ننمایند، یا اگر دوباره به وضع اول بازگردند، با دآوری اسقف‌ها مجازات خواهند شد. اما اگر از ادای سوگند امتناع ورزند، بی‌درنگ درباره آن‌ها به عنوان بدعت‌گذار دآوری خواهد شد.»



سیاسیشان در مرکز ناحیه‌ای بود که تحت تأثیر بدعتگذاری کاتاریستی قرار گرفته بود، از این عقاید مذهبی تازه تأثیر پذیرفتند. طبیعی به نظر می‌رسید که ریموند و دیگران از کاتارها حمایت کنند در حالی که کاتارها پشت سر هم مورد حمایت همسایگان ثروتمند آنها قرار می‌گرفتند.

این از آن نوع پیشامدهایی بود که کلیسا بیش از همه از آن وحشت داشت: اتحاد سیاسی با بدعتگذاری عامه‌پسند که می‌توانست پایه‌های اقتدار رم را سست کند. این وضع را نمی‌شد تحمل کرد. اقدام علیه کاتارها و حامیان آنها ضروری بود.

کاتارها داشتند تمام نظم اجتماعی‌ای را که کلیسا جزء ناگسستگی آن را تشکیل می‌داد مورد حمله قرار می‌دادند. هیچ جامعه‌ای که به ارزش‌های خودش ایمان داشت این‌گونه انتقاد علنی را تحمل نمی‌کرد؛ و با این نوع بدعتگذاری تندروانه از همان آغاز پیدایشش نه صرفاً به مثابه نوعی خطا و لغزش بلکه به عنوان نوعی جرم برخورد شد.^(۳)



اینوکنتیوس سوم، یکی از مقتدرترین پاپ‌های قرون وسطی، تصمیم گرفت علیه بدعتگذاران در جنوب فرانسه دست به اقدام بزند و آنها را «روباة‌های کوچکی که تاکستان‌ها را ویران می‌کنند» نامید.^(۴) در آغاز کلیسا کوشید برای جلوگیری از رشد کاتاریسم از اسقف‌ها استفاده کند. از این صاحب‌منصبان منطقه‌ای کلیسا خواسته شد بر تعداد موعظه‌ها و سفرهای رسمی خود به نواحی تأثیرپذیر بيفزایند. همچنین آنها را ترغیب کردند که بکوشند «الگوهای کامل» را دستگیر کنند. برای این منظور، از اسقف‌ها خواسته شد در پی یافتن شواهدی باشند که نشان‌دهنده چگونگی حمایت

پاپ اینوکنتیوس سوم، از توس از دست رفتن قدرت و اقتدار کلیسا، به اسقف‌ها دستور داد از گسترش کاتاریسم جلوگیری کنند.



رهبران سیاسی محلی از «الگوهای کامل» و شاید حتی پنهان کردن آن‌ها باشد و بتواند جرم آن‌ها را آشکار سازد. از آن‌جا که واژه «bishop» (اسقف) از واژه یونانی *episkopos* (ناظر) مشتق می‌شود، این مرحله ابتدایی جنگ دستگاه پاپی با بدعتگذاری «تفتیش عقاید اسقفی یا نظارتی» نامیده شد.

این اقدام اینوکتیوس کار تازه‌ای نبود. سلفش، پاپ لوکیوس سوم، در سال ۱۱۸۴ اعلام کرده بود که لازم است اسقف‌ها هر ساله در قلمرو یا حوزه نظارتی خود به تفتیش و تحقیق در مورد رشد بدعتگذاری بپردازند. لوکیوس همچنین دستور داد که همه بدعتگذاران تکفیر و از عضویت کلیسا طرد شوند. بدعتگذاران، که از حمایت کلیسا محروم شده بودند، می‌بایست به مقامات کشوری، شهرداران و دیگر مسئولان محلی، که مسئول مجازات متخلفان بودند، تحویل داده می‌شدند. لوکیوس این دستورات را با یک فتوای پاپی، یا فرمان رسمی، صادر کرده بود که عنوان آن با این عبارت لاتین آغاز می‌شد: *Ad abolendam*، که در آن ریشه واژه انگلیسی «abolish» (به معنای «برانداختن») آشکار است. دستورات لوکیوس عموماً در دوره زندگی‌اش به اجرا در نیامد.

به هر حال، اینوکتیوس سوم این فرمان را راه آسانی برای برخورد با بدعتگذاری روبه رشد در لانگدوک یافت. به گفته تاریخدان فرناند هیوارد،

کلیسا عقیده داشت که چون سرپرستی مقدس روح آدمیان را بر عهده دارد، نمی‌تواند اجازه دهد که چنین اشتباهات فاحشی مؤمنان را به پلیدی آلوده سازد، به ویژه که ثابت شده بود آن اشتباهات ممکن است نه تنها افراد ساده و بی‌سواد بلکه حتی افراد بسیار باهوش و تحصیل‌کرده را به گمراهی بکشانند.^(۵)

اینوکتیوس، از رم، خواستار آن شد که اسقف‌ها پیشرفت کار خود را در از میان برداشتن کاتارها به او اطلاع دهند. این گزارش‌ها نشان می‌داد که کاتارها هم تعدادشان و هم نفوذشان در میان رهبران سیاسی در حال افزایش است. در واقع، پیر دو کاستلنو، سفیر ویژه پاپ در آلبی، در سال ۱۲۰۸ به قتل رسید، که بنا بر گزارش، بر اثر ضربات وارده از سوی پیروان کنت ریموند تولوزی کشته شده بود.

جهاد آلیگایی

اینوکتیوس سوم می‌دانست برای نابودی کاتارها مجبور است گام‌های دیگری بردارد. پاپ پس از تکفیر کنت ریموند و اعلام مصادره تمام دارایی‌های او، خواستار جهاد





اینوکتیوس سوم علیه کاتارها موعظه می‌کند. با وجود ویرانی و کشتار گسترده‌ای که جهاد طولانی آلبیگانی به همراه داشت، کاتارها نابود نشدند.

برای از بین بردن نفوذ کاتارها شد. این اقدام به جهاد آلبیگانی شهرت یافته است، که نام خود را از شهر آلبی، پایگاه اصلی کاتارها گرفته است. پاپ به همه کسانی که در این جنگ صلیبی شرکت کردند وعده بخشش گناهان دنیویشان را در روی زمین داد. اینوکتیوس همچنین به کسانی که از گناهانی که در این دنیا مرتکب می‌شدند به راستی توبه می‌کردند، وعده شهریاری در جهان دیگر را می‌داد.

جنگجویان صلیبی از سرتاسر اروپا در لانگدوک، پایگاه قدرت کاتارها، گرد آمدند. در حالی که انگیزه بسیاری آموزه‌های کاتولیکی بود، دیگری نیز بودند که چشمداشت به غنائم جنگ،

از جمله اموال کنت تکفیر شده تولوز، آن‌ها را جذب کرده بود. از اموال بدعتگذاران حفاظت نمی‌شد، و در نتیجه جنگجویان صلیبی سراسر شهرها را غارت و ویران کردند. نماینده پاپ در آلبی در ژوئیه ۱۲۰۹ نامه‌ای به اینوکتیوس نوشت و به شرح ویران‌سازی شهر بزیه، یکی دیگر از پایگاه‌های کاتارها که گرفتار جنگ صلیبی شد، پرداخت:

حمله آغاز شد. فریاد برخاست: «آماده جنگ، آماده جنگ!» در ظرف دو یا سه ساعت افراد ما از خندق و دیوار گذشتند و شهر بزیه را به تصرف در آوردند. به هیچ کس، از هر مقام و جنس و سنی، رحم نکردند و حدود بیست هزار نفر را از دم تیغ گذراندند و به کشتار وسیعی دست زدند. و تمام شهر را غارت کردند و به آتش کشیدند؛ و این آتش خشم و غضب خداوند بود. که به چنین طرز شگفت‌آوری شهر را در کام خود فرو برده بود. (۶)

همین فرستاده بعداً به اینوکتیوس گزارش داد که در قلعه بروم که یکی از پایگاه‌های



کاتارها بود،

جنگجویان صلیبی چشم‌های بیش از یکصد نفر از مدافعان را در آوردند، و بینی آن‌ها را بریدند و برای هر کدام تنها یک چشم باقی گذاشتند تا باشد که بقیه عمرشان مضحکه دشمنان ما واقع شوند.^(۷)

پاپ اینوکتیوس از کاری که جنگجویان صلیبی اش کرده بودند خشنود بود. او نامه‌ای حاکی از قدردانی برای سیمون دو مونفور، یکی از سرکردگان نظامی عملیات علیه کاتارهای آلیگایی نوشت:

ستایش و سپاس خداوند را که به دست شما و دیگران خطرناک‌ترین دشمنانش را چنین بی‌رحمانه و شگفت‌آورانه قلع و قمع کرده است.^(۸)

اما با وجود ویرانگری فیزیکی در لانگدوک - سوزاندن شهرها و در هم کوبیدن قلعه‌ها - و کشتن هزاران نفر، جهاد آلیگایی کاتارها را نابود نکرد. این جنگ صلیبی، که قرار بود کار خود را در ظرف چند ماه تمام کند، بیش از بیست سال به درازا کشید. کاتارها در میان دهقانان از حمایت بسیار گسترده‌ای برخوردار بودند و بسیاری از آن‌ها توانستند برای مدت‌های طولانی خود را پنهان سازند. دیگر رهبران کاتاریست به ایتالیا و جاهای دیگر گریختند و در آنجاها به پراکنش دیدگاه‌های مذهبی خود ادامه دادند. اسلحه به تنهایی نمی‌توانست عقیده‌ای نیرومند را از پا درآورد.

آغاز به کار تفتیش عقاید پاپی

هنگامی که جهاد آلیگایی به درازا کشید، اینوکتیوس سوم سلاح دیگری را علیه کاتارها به کار گرفت که کم‌تر محلی و نیرومندتر بود. تفتیش عقاید پاپی دستگاه حقوقی تازه‌ای بود که زیر نظارت مستقیم پاپ قرار داشت. او مفتشانی را منصوب کرد که وظیفه داشتند بدعتگذاران را بیابند، به جرایمشان رسیدگی و آن‌ها را مجازات کنند. اینان صاحب‌منصبان مقتدري بودند که به دستگاه پاپی وفاداری کامل داشتند. اکثر این مفتشان راهبان صدقه‌گیری بودند که فقر، تجرد، و اطاعت اختیار می‌کردند و زندگی خود را صرف خدمت به کلیسا می‌نمودند. این درویشان (صدقه‌بگیران) در همه جا آواره بودند و غذای خود را گداایی می‌کردند. آن‌ها به موعظه و آموزش دیگران می‌پرداختند و اعمال نیکوکارانه انجام می‌دادند. فعالیت‌هایشان زیر نظر رئیس صومعه نبود، بلکه پاپ از آن‌ها حمایت می‌کرد و با



آن‌ها اختیارات مخصوصی داده بود که نه تنها به موعظه پردازند بلکه اعترافات را هم بشنوند و به آموزش و بخشش گناهان پردازند. در عوض، وفاداری آن‌ها به پاپ کامل بود. راهبان دو فرقه مذهبی - فرانسیسکن‌ها و به ویژه دومینیکن‌ها - در شکل‌گیری دستگاه تفتیش عقاید پاپی نقش بارزی ایفا کردند.

فرقه دومینیکن رسماً در سال ۱۲۱۶ تأسیس شد. از آن‌جا که دومینیکن‌ها طی قرن‌ها با

تفتیش عقاید پاپی

تفتیش عقاید پاپی، که راهبان اجرای آن را بر عهده داشتند، جانشین تفتیش عقاید اسقفی شد و در یافتن بدعتگذاران بسیار مؤثرتر بود. در این نقل قول از کتاب گوستاو هنینگسن به نام تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن، تصویری از نقش دومینیکن‌ها به دست می‌آوریم.



«سن دومینیکن، پس از بازگشت از سفری به رم در سال ۱۲۱۷، تصمیم گرفت 'برادرانش را در سرتاسر سرزمین‌های مسیحی پراکنده سازد تا دو اصل عهد جدید یعنی زندگی جمعی و موعظه گری بسیار و درویشانه را عملی سازند، اصولی که در مبارزه بی‌وقفه با بدعتگذاران لانگدوک هدایتگر شایسته ترکیبی پر شور از اندیشه و عمل بود.' او 'تلاش می‌کرد در میان جماعت مؤمنان عقاید صحیح و اصول اخلاقی را به پیروی از امید و شفقت مسیحی حفظ کند.' او در جنوب فرانسه برای برقراری آموزش 'عقاید کاتولیکی و دفاع از آیین سنتی در برابر کسانی که ممکن بود آن را به خطر اندازند تلاش می‌کرد و می‌کوشید تمام فضایل و رسوم مسیحی را به مؤمنان القا نماید.»

سن دومینیکن بر سوزاندن کتاب‌های بدعتگذارانه در جریان جهاد آلبیگایی نظارت می‌کند. دومینیکن و فرقه او، دومینیکن‌ها، در ریشه‌کن ساختن بدعتگذاری بسیار مؤثر بودند.





تصویری که مرگ خونبار سرکرده نظامی
سیمون دو مونفور را در جریان جهاد آلیگایی
نشان می دهد.

مرگش در سال ۱۲۲۱ همکاری می کردند.
فرانسیس اهل آسیسی نیز مانند دومینیک
به رم رفت و اینوکنتیوس سوم مؤسس فرقه
فرانسیسکن را وسیله دیگری برای مبارزه با
بدعتگذاری یافت. فروتنی و پارسایی شدید
فرانسیس پاپ را تحت تأثیر قرار داد. پاپ
امیدوار بود الگویی که راهبان او، فرقه راهبان
فروتن، به دست می دهند به دور ساختن نفوس
از بدعتگذاری کمک کند. همان طور که
دومینیک و فرقه اش در فرانسه و اسپانیا علیه
بدعتگذاری تلاش می کردند، فرانسیس نیز به
آسیسی بازگشت و در آنجا بسیاری کسان از

تفتیش عقاید پیوند داشتند، به خاطر این
ارتباط ویژه دومینی کین («سگ شکاری خدا»)
لقب گرفتند.

فرقه های درویشی در مبارزه با بدعتگذاری مشارکت می کنند

اینوکنتیوس سوم به درویشان اعتماد زیادی
داشت و دومینگو دو گوزمان، کشیش
اسپانیایی را که به سن دومینیک مشهور است و
در رم به ملاقاتش رفته بود، می ستود. پاپ
بی درنگ دومینیک را فرستاد تا بکوشد با
موعظه و استدلال کاتارها را هدایت کند. فرقه
راهبان دومینیکی از میان مردانی شکل گرفت
که در جنوب فرانسه با دومینیک تا هنگام



پاپ سن دومینیک (در تصویر) را برای
هدایت کاتارها به جنوب فرانسه فرستاد. فرقه
او در تفتیش عقاید پایی نقش مهمی ایفا کرد.





الگوی آوارگی و موعظه‌گری او پیروی کردند و آن طور زندگی کردند که معتقد بودند عیسی زندگی کرده است.

در آغاز فرانسیسکن‌ها و دومینیکن‌ها از خواست پاپ اینوکتیوس پیروی می‌کردند و «با فروتنی به جستجوی بدعتگذاران می‌پرداختند تا آن‌ها را از لغزش بازدارند.»^(۹) آن‌ها می‌کوشیدند نفوس منحرف شده را تشویق کنند که به راه آموزه‌های کلیسای کاتولیک بازگردند. اما به زودی آشکار شد که تشویق و اقناع به تنهایی باعث نمی‌شود که کاتارها دیدگاه‌هایشان را تغییر دهند. برای بازگرداندن یکپارچگی دینی در اروپا اقدامات بسیار شدیدتری لازم بود.

فرانسیسکن‌ها، به رهبری فرانسیس اهل آسیسی (در تصویر)، به سرعت دریافتند که تشویق و اقناع زبانی به تنهایی برای عملی ساختن یکپارچگی دینی کافی نیست.

اینوکتیوس سوم در سال ۱۲۱۵ بهترین متفکران کلیسا را گردهم فراخواند تا به چنین رویکردهای

تازه‌ای شکل دهند. در یکی از نشست‌های شورای لاتران، بیش از چهارصد روحانی برجسته - اسقف‌ها، رؤسای صومعه‌ها، و دیگران - به موضوع بدعتگذاری و سرکوب آن پرداختند. در این جلسه توافق شد که تبعید و مصادره اموال مجازات‌های قابل قبولی برای بدعتگذارانی است که از بازگشت به آموزه‌های کلیسا خودداری می‌کنند.

در چهارمین شورای لاتران همچنین توافق شد که بدعتگذاران از کسب مشاغل دولتی منع شوند. افزون بر آن، آن‌ها نمی‌توانستند عضو شوراهای شهر شوند، حق نداشتند به



عنوان شاهد در دادگاه‌ها حضور یابند، نمی‌توانستند وصیت کنند، و نمی‌توانستند ارث برند. این‌که شورای لاتران می‌توانست چنین تغییراتی را اعمال کند به وضوح نشان می‌دهد که در قرن سیزدهم حوزه‌های عرفی و دینی زندگی تا چه اندازه درهم تنیده شده بودند. رهبران سیاسی می‌دانستند که اگر به خواست مفتش محلی عمل نکنند، خودشان نیز ممکن است از سوی دادگاه‌های تفتیش عقاید به زیر سؤال روند. در برخی از کشورها، در گذر زمان، تمایز بین حوزه اختیارات دولت و کلیسا تقریباً از بین رفت.

گسترش اختیارات دستگاه تفتیش عقاید در دورهٔ گرگوریوس نهم

برادرزادهٔ اینوکنتیوس سوم جانشین او شد. پاپ جدید، گرگوریوس نهم، اختیارات دستگاه تفتیش عقاید پاپی را افزایش داد.



دستگاه تفتیش عقاید پاپی، با حمایت پاپ گرگوریوس نهم، به یک تشکیلات کلیسایی بین‌المللی با قدرت و نفوذ فوق‌العاده تبدیل شد.



در سال ۱۲۵۲ کلیسا رسماً این موضع را اختیار کرد که بدعتگذارانی را که از ابراز ندامت خودداری می‌کردند، یا پس از مجازات به دیدگاه‌های بدعتگذارانه خویش باز می‌گشتند، برای اعدام از طریق سوزاندن تحویل مقامات دولتی دهند. این سیاست در یک فتوای پاپی رسماً اعلام شد. این سند نیز، مانند اکثر چنین اسنادی، بر اساس چند واژه نخست متن لاتین آن معروف شد. در *Ad extirpanda* (آد اکستیرپاندا)، اینوکتیوس چهارم، که به جای گرگوریوس پاپ شده بود، ایده مجازات مرگ را به عنوان مجازاتی برای بدعتگذاران غیر نادم به رسمیت شناخت و تصویب کرد. این فتوا با استفاده از شکنجه از سوی مأموران تفتیش عقاید برای کسب اطلاعات از مظنونان به بدعتگذاری نیز موافقت می‌کرد.

دستگاه تفتیش عقاید، که بر اثر بیانیه‌های پاپ تقویت شده بود، در اوایل قرن چهاردهم به یک تشکیلات کلیسایی بین‌المللی و بسیار پر قدرت تبدیل شد. اقتدار آن در قلع و قمع بدعتگذاری و همین‌طور سایر جرایم علیه کلیسا در فرانسه، ایتالیا، و بخش‌هایی از اسپانیا، همچنین لهستان، آلمان، پرتغال، و بوهیم پذیرفته شده بود. در برخی نقاط به مأموران تفتیش عقاید با عنوان «اعلیحضرت دینی» خطاب می‌شد، که نشانه آن بود که به آن‌ها با ترسی آمیخته با احترام نگریسته می‌شود.

دستگاه تفتیش عقاید پاپی فرمانروایان کشورها را زیر نظر می‌گرفت و آن‌ها می‌بایست در مسائل عقیدتی به مسئولان محلی این دستگاه پاسخگو باشند. مقامات کشوری، به محض درخواست، می‌بایست به مسئولیت‌های این جهانی تفتیش عقاید عمل می‌کردند. تفتیش عقاید در بیش‌تر اروپا جزئی از زندگی بود.

ما امروزه درباره نحوه عملکرد دستگاه تفتیش عقاید اطلاعات بسیار زیادی داریم، که عمدتاً به خاطر آن است که مأموران تفتیش عقاید گزارش‌های دقیقی از اقدامات خود ثبت

اجبار به جای اقناع

تاریخدان گوستاو هنینگسن در کتابش تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن اشاره خاصی دارد به تغییری که در دیدگاه کلیسا نسبت به بدعتگذاران صورت گرفت.

«تحولی روان‌شناختی به وجود آمد که در آن کلیسا به تدریج از تمایل اولیه‌اش به مباحثه با بدعتگذاران به منظور اقناع آن‌ها به بازگشت به وحدت عقیده، فاصله گرفت و با اصرار هر چه بیش‌تر به این رأی نزدیک شد که به جستجوی بدعتگذاران بپردازد تا لغزش‌های آن‌ها را طبقه‌بندی و به مردم اعلام کند و آن‌ها را به ابراز ندامت [سوگند به تغییر دادن افکار خود] مجبور سازد و در غیر این صورت آن‌ها را به مقامات دولتی تحویل دهد.»





پاپ اوربانوس پنجم در سال ۱۳۶۲ فتوایی صادر کرد که بدعتگذاران را محکوم می‌کرد. این فتوا استفاده از شکنجه از سوی مأموران تفتیش عقاید را تصویب می‌کرد و مجازات مرگ را برای بدعتگذاران غیر نادم در نظر می‌گرفت.

می‌کردند. از این رو، در مورد منافع مالی تفتیش عقاید، هویت کسانی که زیر بازجویی قرار گرفتند، روش‌های بازجویی، روش‌های کار دادگاه‌ها، و جزئیات مجازات‌هایی که طی قرن‌ها تعیین می‌شد، اطلاعاتی در دسترس است.

مخزن‌های وسیع این اسناد دقیق در دوره انقلاب فرانسه، در جریان ویران‌سازی زندان‌های تفتیش عقاید، از بین رفت. اما آنچه باقی مانده برای بازسازی تاریخ اقدامات دادگاه‌های تفتیش عقاید و نظام حقوقی پشتیبان این اقدامات کفایت می‌کند.



ساختار دستگاه تفتیش عقاید

نظر بر این بود که بسیار کم‌تر از یک در هزار احتمال این وجود دارد که یک زندانی از دیوارهای دستگاه تفتیش عقاید سالم بیرون آید، به طوری که این به صورت ضرب‌المثل در آمده بود که «ممکن است کسی نسوخته از تفتیش عقاید خارج شود، اما مطمئناً او را کز می‌دهند.»

فردریک دیوید موکاتا

یهودیان اسپانیا و پرتغال و تفتیش عقاید

تا آغاز قرن سیزدهم، کلیسا صدها سال بود که موارد جداگانه بدعتگذاری را تحت پیگرد قرار می‌داد. حقوق‌دانان و اتیکان مراحل سنتی دادرسی را مطابق قوانین حاکم بر کلیسا، که قانون شرع نامیده می‌شود، رعایت می‌کردند. مثلاً، مطابق قانون شرع، متهمان از هویت متهم‌کنندگان خود آگاه می‌شدند؛ محاکمات علنی بود؛ و تنها انواع خاصی از شهادت در دادگاه پذیرفتنی بود. خود کلیسا مجاز نبود سبب نقص عضو شود یا مجازاتی اعمال کند که به مرگ زندانی تحت بازجویی دستگاه تفتیش عقاید بینجامد.

اما حضور گسترده و پایدار بدعتگذاری در جنوب فرانسه، در ایتالیا، و جاهای دیگر روش‌های سختگیرانه‌تری را در مبارزه با این خطر برای کلیسا ایجاد می‌کرد. روش‌های حقوقی‌ای که در طول قرن سیزدهم پدید آمد روش سنتی برخورد کلیسا با بدعتگذاری را به نحو چشمگیری تغییر داد.

دستورات برای مفتشان عقاید

روش‌های جدید تفتیش به صورت چند کتاب مهم دستورالعمل تدوین گردید که تا امروز باقی مانده‌اند. این کتاب‌های راهنما حاوی اطلاعاتی در باره موضوع‌های گوناگون، از جمله دستورعمل‌هایی در مورد سازمان دادگاه تفتیش عقاید، رهنمودهایی در مورد



برخورد با بدعتگذاران، روش‌های اعتراف‌گیری از زندانیان، قواعد مصادره اموال بدعتگذاران و مجازات اعضای خانواده آن‌ها، و حکمی در باره رابطه بین اختیار روحانی کلیسا و اختیار عرفی حکومت نسبت به بدعتگذاران است.

تعدادی از کتاب‌های راهنما دارای اهمیت خاصی انگاشته می‌شدند. این کتاب‌ها مفتشان را که با موقعیت‌های دشوار یا نامعمولی مواجه می‌شدند، راهنمایی می‌کردند.

از جمله نخستین و مهم‌ترین این کتاب‌های راهنما رهنمودنامه تألیف ریموند پنافورتنی (بعدها سن ریموند) بود، که برای مفتشان در بازسلون تدوین و در سال ۱۲۴۲ منتشر شد. روش‌های تفتیش عقاید (*Procesus inquisitionis*) تألیف برنارد کوکسی کتاب دیگری بود که در سال ۱۲۴۴ منتشر شد. روش‌های عملی تفتیش عقاید (*Practica officii inquisitionis*)، تألیف جان سن‌پیری، کتاب راهنمای دیگری بود که برای مفتشان ناربون در فرانسه نوشته شده بود. این کتاب‌ها و به ویژه راهنمای تفتیش عقاید (*Directorium inquisitorum*) از نیکولاس ایمریج، منتشره در سال ۱۳۶۰، مجموعه کاملی از رهنمودها را برای تفتیشگران عقاید در سرتاسر اروپا ارائه می‌دادند.

کتاب نیکولاس ایمریج به ویژه مورد توجه بود. ایمریج از حدود سال ۱۳۵۷ و به مدت



اعضای دادگاه تفتیش عقاید در مورد نحوه برخورد با بدعتگذاران، به ویژه در موقعیت‌های دشوار یا نامعمول، غالباً به کتاب‌های راهنما مراجعه می‌کردند.



تقریباً چهل سال مفتش کل آراگون بود. او هم در مقام مفتش و هم به عنوان گردآورنده قوانین مربوط به تفتیش عقاید بی نهایت فعال بود.

کتاب ایمریچ گردآوری گسترده‌ای از روش‌های تفتیش عقاید، به همراه نمونه‌هایی از روش‌های تحقیق خود مؤلف از بدعتگذاران و در خصوص بدعتگذاری است. ایمریچ در اعتراف‌گیری از زندانیان سرسخت رکورد فوق‌العاده‌ای داشت و کتاب راهنمای او طی سال‌های زیادی به صورت معیار باقی ماند و مفتش‌ها مهارت خودشان را در برخورد با زندانیان در دادگاه‌های تفتیش عقاید با آن می‌سنجیدند.

کار تحقیق از سوی دستگاه تفتیش عقاید معمولاً هنگامی آغاز می‌شد که یک مأمور تفتیش عقاید و همکارانش وارد ناحیه‌ای می‌شدند که گمان می‌رفت پناهگاه تعداد زیادی از بدعتگذاران باشد. مأمور تفتیش غالباً اطلاعات مربوط به حضور چنین بدعتگذارانی را از اسقف ناحیه یا یکی از مقامات محلی دیگر دریافت می‌کرد.

احکام دینی و دوره‌های مهلت

تمام ساکنان آن ناحیه به میدان اصلی بزرگ‌ترین شهر ناحیه، یا مرکز دهکده اصلی، فراخوانده می‌شدند. این فراخوان شامل همه زنان و مردان، پسران بالای چهارده سال و دختران بالای دوازده سال می‌شد. سپس مأمور تفتیش عقاید برای مردم سخنرانی می‌کرد و به عنوان یک حکم دینی اعلام می‌داشت که او و همکارانش آماده‌اند در یک دوره مهلت یک ماهه یا شاید چهل روزه اعترافات آن‌ها را بشنوند. همه کسانی که به دیدگاه‌های مذهبی‌ای اعتقاد پیدا کرده بودند که مطابق اصول ایمانی کلیسا غیرقابل قبول بود بایست اعتراف می‌کردند. هر کس که مرتکب گناهان کوچک‌تری نظیر امتناع از حضور در آیین عشاء ربانی، غش در معامله، یا عمل خلاف جنسی شده بود نیز باید اعتراف می‌کرد. از آن گذشته، مأمور تفتیش از مردم انتظار داشت کسانی را که دیدگاه‌های بدعتگذارانه داشتند یا مرتکب گناهان کوچک‌تری برخلاف مشی کلیسا شده بودند معرفی کنند.

هنگامی که مردم گرد می‌آمدند، مأمور تفتیش به آن‌ها اطلاع می‌داد که اگر آن‌ها داوطلبانه حاضر به اعتراف شوند یا اگر دیگران را لو دهند، مجازاتشان نسبتاً سبک خواهد بود. اما هر کس که بعداً معلوم می‌شد مرتکب گناه شده بوده یا اطلاعات خود را در مورد دیگر گناهکاران پنهان نگه داشته بوده به شدت مجازات می‌شد.





مظنونان به بدعتگذاری برای اجتناب از مکافات به گناهان خود اعتراف می‌کنند. بسیاری از مردم از دوره مهلت سی یا چهل روزه‌ای که مأمور تفتیش عقاید تعیین می‌کرد استفاده می‌کردند تا به گناهان خود اعتراف کنند یا دیگران را لو دهند.

این که کلیسا از مظنونان به گناه اعتراف بگیرد از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود، چرا که هدف اعلام شده تفتیش عقاید «کمک به مردم برای بازگشت به کلیسا» بود. گناهکاران با اعتراف به گناهان خود و توبه کردن می‌توانستند مورد بخشودگی قرار گیرند، و مأموران تفتیش از روش ترغیب و تهدید برای واداشتن مردم به اعتراف به گناهان خویش در طول دوره مهلت سی یا چهل روزه استفاده می‌کردند.

در طول دوره مهلت، مأموران تفتیش معمولاً در پشت صحنه باقی می‌ماندند. به قول تاریخدان فرناند هیوارد، آن‌ها ترجیح می‌دادند «در سایه و سکوت پشت دیوارهای 'اداره مقدس' [اشاره به زندان‌های دستگاه تفتیش عقاید] کار کنند، و تنها با کمک مأموران مخفی عمل نمایند» که برای کمک به تحقیقات خود همراه می‌آوردند.^(۱۰)

این مأموران مخفی تحقیق، که آشنا نامیده می‌شدند، در طول دوره مهلت با مردم می‌آمیختند و می‌کوشیدند ذره ذره اطلاعات مستهم‌کننده‌ای را که می‌توانست علیه بدعتگذاران مرموز به کار رود گرد آورند. دستگاه تفتیش عقاید به این آشناها متکی بود، چون عقیده بر این بود که بدعتگذاران در پنهان کردن گناهان خود مهارت دارند.



حضور آشناها در یک ناحیه در طول دوره مهلت جو بدگمانی و ترس ایجاد می‌کرد. در نتیجه شایعات رسیده از جاهای دیگر، که تفتیش عقاید را با «وحشت، بازداشت‌های شبانه و شکنجه» پیوند می‌داد، احتمالاً بسیاری از مردم را چنان وحشت‌زده می‌کرد که به گناهانشان اعتراف می‌کردند و به همسایگانشان نیز تهمت می‌زدند.^(۱۱)

کسانی که به گناهان کوچک خود اعتراف می‌کردند و مجازات‌های نسبتاً سبک خود را، نظیر حضور مکرر در عثای ربانی یا پرهیز از گوشت یا شراب برای یک دوره معین، از سر می‌گذراندند، آزاد بودند که زندگی عادی خود را از سر گیرند. آن‌ها می‌توانستند دیگر گناهی مرتکب نشوند و در نتیجه بار دیگر با دستگاه تفتیش عقاید مواجه نگردند. اما کسانی که باز هم به راه گناه باز می‌گشتند در خطر مجازات‌های بسیار سخت‌تر بودند.

بسیاری از مردم از دوره مهلت استفاده می‌کردند تا نه تنها به گناهان خودشان اعتراف کنند، بلکه در مورد فعالیت‌های همسایگانشان، چه واقعی و چه پنداری، گزارش دهند. مأمور تفتیش به همه این‌گونه تهمت‌ها گوش می‌کرد و تصمیم می‌گرفت که کدام موارد صرفاً بدگویی‌های بدخواهانه است و کدام موارد درخور تحقیق بیشتر است. آن‌ها به تهمت‌های مربوط به بدعتگذاری با توجه خاصی گوش می‌سپردند.



مأموران تفتیش عقاید به صورت سرزده وارد محفل گروهی از مظنونان به بدعتگذاری می‌شوند که در حال عمل به عقاید بدعتگذارانه خویش هستند. از پی دوره مهلت، چنین مظنونانی را گیر انداخته، به زندان می‌افکنند.



گیر انداختن مظنونان

پس از پایان دوره مهلت، کارکنان دستگاه تفتیش عقاید شروع به زندانی کردن کسانی می‌کردند که خود دستگاه تفتیش عقاید به آن‌ها از جهت بدعتگذاری یا جرایم دیگر مظنون بود، همچنین کسانی که همسایگان‌شان در مورد رفتار نادرست‌شان گزارش داده بودند.

در نظام‌های قضایی امروزی اصل بر برائت است، مگر این‌که جرم کسی ثابت شود. در نظام مبتنی بر تفتیش عقاید، شخص متهم به خلاف در امور مذهبی، گناهکار تلقی می‌شد و بی‌درنگ حقوق مدنی خود را از دست می‌داد. مظنونان به بدعتگذاری، که از نظر کلیسا و دولت خائن به حساب می‌آمدند، تسلط بر اموال خود را نیز از دست می‌دادند. همسر و فرزندان از تمام تعهدات نسبت به مظنونان به بدعتگذاری معاف و تشویق می‌شدند که با ترک فرد متهم بی‌گناهی خود را اثبات کنند.

دستگاه تفتیش عقاید، با فرض به گناهکار بودن، شخص مظنون به بدعتگذاری را برای یک دوره نامحدود به زندان می‌انداخت. مردی که در سال ۱۳۰۱ در تولوز به دادگاه تفتیش عقاید احضار شده بود، تا سال ۱۳۱۹ آزاد نشد، هرچند که به خاطر هیچ جرمی محاکمه نشد.



زندانیان دستگاه تفتیش عقاید

پنهانکاری بسیار شدیدی که فعالیت‌های داخل زندان‌های دستگاه تفتیش عقاید را در بر گرفته بود بر ترسی که این نهاد بر دل‌ها افکنده بود می‌افزود. شایعات مربوط به شکنجه بدنی، گرسنگی دادن، و به طور کلی شرایط غیر انسانی در قرن چهاردهم در سرتاسر اروپا پخش می‌شد و در قرن بیستم هم هنوز تکرار می‌شد.

کسانی که از این زندان‌ها آزاد می‌شدند سوگند یاد می‌کردند که هیچ‌گاه آنچه را که در آن‌جا تجربه کرده‌اند فاش نسازند، و این بر رازگونی و وحشت می‌افزود. مورد جیوزپ پیگناتتا، یک زندانی دستگاه تفتیش عقاید در رم

مأموران تفتیش عقاید مظنونان را جمع‌آوری می‌کردند و به زندان می‌انداختند، که در آن‌جا غالباً با شرایط غیر انسانی و شکنجه بدنی روبرو می‌شدند.



در اواخر قرن هجدهم، مثال خوبی است. پیگناتا به گونه‌ای آزادی خود را به دست آورد و راهی آمستردام شد. او در خاطراتش نوشت که حتی از این محل نسبتاً امن آنچه را که در زندان پایی بر سرش آمده بازگو نخواهد کرد چون «هراس از اداره مقدس چنان بر روحش اثر گذاشته که حتی از فکر آن نیز لرزه بر اندامش می‌افتد.»^(۱۲)

بسیاری از زندان‌های مورد استفاده دستگاه تفتیش عقاید از لانه حشرات بهتر نبودند. در سال ۱۲۸۶ یک مجری قانون، یا مقام کشوری در فرانسه، از زیاده‌روی‌های مأموران تفتیش عقاید محلی به پاپ شکایت کرد و شرایط زندان را به عنوان نمونه‌ای از خلافتکاری‌های آن‌ها مثال آورد: «برخی از این سلول‌ها چنان تاریک و بدون هوا هستند که زندانیان نمی‌توانند روز و شب را از هم تشخیص دهند؛ و بدین ترتیب آن‌ها در فقدان کامل و مستمر نور و هوا به سر می‌برند.»^(۱۳)

برخورد شدید بدون اتهام جزایی

شرایط در حبس پیش از محاکمه به قابلیت انطباق، تمایل مأمور تفتیش، توانایی خانواده زندانی در تأمین غذا، شراب، روانداز، و دیگر نیازهای اساسی، و شناعة جرم بستگی داشت. غالباً ثروت فرد در این که چطور با او رفتار شود نقش داشت. مفتشان فاسد معمولاً شرایط زندان را برای افراد ثروتمند سخت می‌کردند تا از کسانی که به داراییشان چشم داشتند اعتراف بگیرند.

به مرد یا زنی که به زندان تفتیش عقاید می‌افتاد هیچ‌گاه گفته نمی‌شد که چه اتهامی متوجه اوست. به فرد متهم اجازه گرفتن وکیل داده نمی‌شد. او حتی هیچ‌گاه متوجه نمی‌شد که چه کسی به او اتهام وارد کرده است. از آن گذشته، به مردم اجازه داده نمی‌شد در جلسات دادگاه تفتیش عقاید شرکت کنند. همه این رویه‌ها - نبود یک اتهام خاص، ناشناختگی متهم‌کننده، غیر علنی بودن محاکمه - کاملاً مغایر قانون شرع بود. اما فتوای پای، که حاکم بر کار دستگاه تفتیش عقاید بود، این رویه‌ها را مجاز می‌شمرد. این عناصر کلیدی هستند که دادگاه‌های تفتیش عقاید را از دیگر نظام‌های قضایی متمایز می‌سازند.

سری بودن اقدامات پیش از محاکمه واقعی مردم را وحشت‌زده می‌کرد.



امیدوار بود از این طریق در دل متخلفان احتمالی وحشت افکند و آن‌ها را به کلیسا وفادار نگه دارد.

به افراد متهم فرصت داده می‌شد که از خود رفع اتهام کنند. به آن‌ها اجازه داده می‌شد به مفتشان ثابت کنند کسانی که به آن‌ها اتهام زده‌اند انگیزه‌ای برای نفرت از آن‌ها یا حسادت نسبت به آن‌ها داشتند، یا گمان می‌رفت از خانه خراب شدن آن‌ها نفعی عایدشان شود. اگر حرف متهمان باور می‌شد، ممکن بود اتهامات علیه آن‌ها منتفی شود. اما در مورد متهمان ثروتمند یا نامطلوب غالباً حتی شهادت کسانی که آشکارا در پی منفعت شخصی بودند نیز به قوت خود باقی می‌ماند. و در هر حال، اگر اتهامات دیگر باقی می‌ماند، دستگاه تفتیش عقاید کار خود را آغاز می‌کرد.

پیشینیان رومی

پروفسور ادوارد پیترو، در کتابش تفتیش عقاید، بحث قانع‌کننده‌ای مطرح می‌سازد مبنی بر این‌که روش‌های تفتیش عقاید برای اروپای غربی تازه نبودند. بسیاری از این روش‌ها بر اصولی استوار بودند که در دوره امپراتوری روم پدید آمد، و به این دلیل از نیروی سنت برخوردار بودند، و «اداره مقدس» آن‌ها را به صورت کامل‌تری به اجرا درآورد.

«طی قرن‌های دوم و سوم... گسترش اختیارات قاضی دادگاه بخش و گسترش مسئولیت‌هایش به تحقیق در مورد وجود جرایم و هویت احتمالی مرتکبان آن‌ها، بیش‌تر مسئولیت را از دوش متهم‌کننده برداشت و از نقش او تا حد زیادی کاست... خود محاکمه، همین‌طور رسیدگی‌های مقدماتی که در ابتدا عمدتاً از سوی متهم‌کننده انجام می‌شد، تماماً در حوزه عمل قاضی دادگاه بخش قرار گرفت. در همین دوره تغییر ژرف در روش دادرسی در قانون رومی، دامنه جرایم عمومی، و قرار گرفتن متهم، و در برخی موارد شهود، در معرض شکنجه به عنوان یک وسیله بازجویی، در سرتاسر جامعه رومی سیر صعودی پیدا کرد. شکنجه، که تا آن زمان تنها در مورد بردگان مجاز بود، اینک در موارد خیانت به کشور نسبت به شهروندان آزاد نیز امکان کاربرد یافت؛ و از قرن سوم به بعد به تدریج کاربرد آن در مورد جرایم متنوع‌تر و طیف گسترده‌تری از افراد به صورت امری عادی در آمد. بدین ترتیب روش دادرسی جنایی در امپراتوری روم پس از قرن دوم... به روش دادرسی تفتیشی تبدیل شد که افزایش شدید اختیارات قاضی، از جمله مسئولیت بازجویی، افزایش کاربرد شکنجه برای اعتراف‌گیری، و افزایش به کارگیری خبرچینان به منظور یافتن و به محاکمه کشاندن مجرمان، هر چه بیش‌تر، از مشخصه‌های آن بود. آخرین عنصر دادرسی تفتیشی که متداول شد اقامه دعوی از سوی خود دولت به جای شاکی خصوصی بود.»





جلسه یک دادگاه تفتیش عقاید اسپانیایی. چنین محاکماتی به صورت غیر علنی و بدون حضور وکیل انجام می‌شد، و اتهام خاصی یا هویت متهم‌کننده هیچ‌گاه به متهم گفته نمی‌شد.

اعتراف به گناهان

نخست از متهم خواسته می‌شد که به گناهانش اعتراف کند. دستگاه تفتیش عقاید امیدوار بود که زندانی، که از اتهامات خاصی خبر نداشت، بیش از آنچه لازم است بگوید و بدین ترتیب اطلاعاتی را که مفتشان از آن بی‌خبر بودند فاش سازد. همچنین امید می‌رفت که زندانیان پای افراد دیگر، به ویژه اعضای خانواده، را که احتمال می‌رفت با دیدگاه‌های پدر، مادر، یا بستگان دیگر، همسو باشند، به میان کشند.

مفتشان صبور بودند و به زندانیان نصیحت می‌کردند که «درون خود را بکاوند، حقیقت را اعتراف کنند و به بخشش دادگاه امید ببندند.»^(۱۴) گاهی افراد را، به خاطر دشواری متقاعد کردن مفتشان به این که آن‌ها اطلاعات خود را پنهان نمی‌کنند، سال‌های سال در شرایط دهشتناکی در زندان نگه می‌داشتند.

به هر حال، به ندرت پیش می‌آمد که زندانیان بتوانند بی‌گناهی خود را ثابت کنند. دهقانان بسینوا و بی‌سواد غالباً در برابر مهارت و شکیبایی مفتشان - یا در نهایت،





مأموران تفتیش عقاید تکنیک‌های گوناگونی را برای اعتراف‌گیری از یک مظنون به بدعتگذاری می‌آزمایند. هرچه زندانی برای مدتی اطلاعات خود را پنهان نگه می‌داشت، این تکنیک‌ها وحشیانه‌تر می‌شد.

«تکنیک‌ها»یی که آن‌ها برای اعتراف‌گیری به کار می‌بردند - تاب مقاومت نداشتند. حتی زندانیان ثروتمند و تحصیل کرده، که خیلی چیزها داشتند که از دست بدهند و در نتیجه بیش از همه برای اثبات بی‌گناهی خود انگیزه داشتند، به ندرت می‌توانستند از چنگ دستگاه تفتیش عقاید بگریزند. راهبان دومینیکی حریفان سرسختی بودند که برای نقش خود به عنوان مدعی العموم یا بازجو و به عنوان قاضی خوب تربیت شده بودند.

دسته کوچک پروان دومینیک که در اوایل قرن سیزدهم به همراه او به لانگدوک رفتند، طی قرن‌ها به نیروی گسترده تفتیش عقایدی تبدیل شدند که از قدرت بسیار زیادی برخوردار بود. آن‌ها معمولاً افرادی دارای تحصیلات دانشگاهی و مجهز به مهارت‌های خاص جدلی برای اعتراف‌گیری از مردم بودند. به گفته پاپ اینوکتیوس چهارم، مأموران تفتیش عقاید می‌بایست «افرادی می‌بودند حداقل چهل ساله، خردمند، پخته و جا افتاده، در موعظه‌گری نافذ، در عقیده متعصب، و در اعمال اقتدار خود دارای اعتماد به نفس» (۱۵).

راهبان همکار دستگاه تفتیش عقاید زندگی خود را وقف ریشه کن ساختن بدعتگذاری می‌کردند. فرانسیسکن مشهور برنارد دلیسیو هنگامی که اظهار داشت «اگر پطرس قدیس و پولس قدیس به عنوان مظنون به محاکمه کشیده می‌شدند، نمی‌توانستند خود را به طور کامل



تبرئه کنند»،^(۱۶) به طور غیرمستقیم مهارت خاص کسانی را که از زندانیان تفتیش عقاید بازجویی می کردند می ستود. پس، در نهایت، مأموران تفتیش عقاید هم مهارت و هم اختیار به کارگیری تقریباً هر وسیله ای را برای اعتراف گیری دارا بودند.

برخی افراد، از ترس این که سرانجام از سوی مأموران تفتیش پاپ مورد «سؤال» واقع شوند، در بدو زندانی شدن اعتراف می کردند. آن ها را مجازات و سرانجام آزاد می کردند. افراد دیگری بودند که از این که چرا از آن ها بازجویی می شود هیچ تصویری نداشتند و نمی توانستند پاسخ هایی بدهند که مأموران تفتیش را قانع کند. زندانیان دیگر می دانستند که چرا از آن ها بازجویی می شود، اما می کوشیدند با سکوت، خود و خانواده خود را حفظ کنند.

کاربرد شکنجه

بدین ترتیب، دستگاه تفتیش عقاید که می کوشید این افراد بخت برگشته را به زور وادار به اعتراف کند، از مجموعه ای از تکنیک های شکنجه استفاده می کرد که ممکن بود سرانجام حتی دلیرترین و نیرومندترین افراد را وادار به متهم ساختن خود کند. کلیسا کاربرد شکنجه را برای اعتراف گیری کاملاً تأیید می کرد چون بدعتگذاران فریبکارانی تلقی می شدند که همکیشان مسیحی را به لعنت ابدی گرفتار می کردند؛ و تا به امروز تفتیش عقاید با این تکنیک ها همراه است.

شکایت به رم از زیاده روی های دستگاه تفتیش عقاید

دستگاه پاپ شکایت های متعددی را از سوی مقامات محلی در خصوص افراط گیری مأموران تفتیش عقاید نسبت به افراد تحت مسئولیتشان دریافت می کرد. جی. جی. کولتون، در کتابش به نام تفتیش عقاید و آزادی، یکی از این اسناد را نقل می کند.

«برخی از این سلول ها چنان تاریک و بدون هوا هستند که زندانیان نمی توانند روز را از شب تشخیص دهند؛ و در نتیجه به طور پیوسته و کامل از نور و هوایی بهره اند. در سلول های دیگر موجودات مفلوک و بینوا در گند چوبی یا زنجیر آهنی اسیرند و نه می توانند حتی برای حاجات طبیعی خود حرکت کنند و نه می توانند دراز بکشند، مگر به پشت و روی زمین سرد. و آن ها برای مدت های طولانی باید شب و روز در این وضعیت عذاب آور باقی بمانند. زندانیان در بخش های دیگر این زندان ها نه تنها از نور و هوا بلکه از غذا نیز محرومند، مگر نان و آب بخور و نمیری که تازه آن را هم با اکراه می دهند».



این موضوع را برنارد کیلرووی در قرن دوازدهم بیان داشته و هشدار داده بود که «بهتر است بدعتگذاران را شمشیر رئیس محکمه‌ای که شمشیرش را بیهوده به کار نمی‌اندازد باز دارد تا این که آن‌ها گرفتار به عذاب کشاندن افراد بیش‌تری به راه اشتباه خود شوند.»^(۱۷)

اعتراف به گناه از اهمیت بسیار زیادی برخوردار بود. تا هنگامی که مأمور تفتیش برگزارکننده محاکمه نمی‌توانست اعلام کند که «مجرم اعتراف کرده است»، کلیسا نمی‌توانست اقدام کند. از این رو، تعجبی ندارد که نیکولاس ایمریج نوشت:

در بازجویی از زندانی هیچ وقت نباید احتیاط و متانت بیش از اندازه به کار برد. بدعتگذاران در پوشاندن خطاهای خود زبردستند. آن‌ها به قداست تظاهر می‌کنند، و اشک‌های دروغینی می‌ریزند که ممکن است دل سختگیرترین قضات را به رحم آورد. مأمور تفتیش باید خود را در برابر این حقه‌ها آماده سازد و همیشه فرض را بر این بگذارد که آن‌ها دارند می‌کوشند او را فریب دهند.^(۱۸)

دستگاه تفتیش عقاید می‌کوشید هشدارهای ایمریج را آویزه‌گوش قرار دهد. دستگاه تفتیش عقاید ابداعگر شکنجه متهمان نبود. این عمل به امپراتوری روم و پیش از آن برمی‌گردد. در قرن‌های دوازدهم و سیزدهم که کاربرد قانون رومی در اروپا احیا شد، عمل اعتراف‌گیری از طریق شکنجه در دادگاه‌های قانون مدنی از نو متداول گشت.



یک دادگاه تفتیش عقاید اسپانیا مردی را به سوزاندن در چوبه مرگ محکوم می‌کند. زندانیانی که از اعتراف خودداری می‌کردند یا نمی‌توانستند پاسخ‌های رضایت‌بخش از نظر مسئولان تفتیش عقاید ارائه کنند، غالباً با مجازات‌های مشابهی مواجه می‌شدند.



رهنمودهایی برای مأموران تفتیش عقاید

نیکولاس ایمریچ بسیاری از اصولی را که مأموران تفتیش عقاید باید از آن پیروی می‌کردند ارائه و توضیح داد. بنا بر یکی از این اصول، به نقل از کتاب جی.جی. کولتون به نام تفتیش عقاید و آزادی، یک روش شکنجه را نباید تکرار می‌کردند.

«اگر او را خوب شکنجه کردی و باز هم حقیقت را اعتراف نکرد، انواع دیگر شکنجه را امتحان کن، تا بداند که همه آن روش‌ها در موردش به کار خواهد رفت. اگر، با همه این‌ها، اعتراف نکرد، آن وقت می‌توان روز دوم یا سوم را به ترساندنش اختصاص داد، یا حتی به واقع به شکنجه‌اش ادامه داد، اما بدون تکرار؛ چرا که شکنجه‌ها را نباید تکرار کرد، مگر شاهد و دلیل تازه‌ای علیه‌اش اقامه شود، که در این صورت به راستی می‌توان شکنجه‌ها را تکرار کرد. اما در مورد ادامه کار منعی وجود ندارد.»

تاریخدان ادوارد پیترز می‌گوید که رومی‌ها در ابتدا فقط بردگان را شکنجه می‌کردند. اما بعدها «شکنجه در موارد خیانت به کشور نسبت به شهروندان آزاد نیز امکان کاربرد یافت، و از قرن سوم به بعد به تدریج کاربرد آن در مورد جرایم متنوع‌تر و طیف گسترده‌ای از افراد به صورت امری عادی در آمد.»^(۱۹) سرانجام همه حکومت‌ها در اروپای غربی در قرون وسطی از شکنجه به عنوان بخشی از فرایند قضایی در مورد شهروندان استفاده کردند. دادگاه‌های تفتیش عقاید همان روش را دنبال می‌کردند.

روش‌های خشن شکنجه‌ای که دومینیکی‌ها به نمایندگی از دستگاه تفتیش عقاید به کار می‌بردند بسیار نظام‌یافته بود و تا مدت‌ها پس از آن که اکثر حکومت‌های اروپای غربی ناگزیر شدند علناً تصدیق کنند که به چنین روش‌های وحشیانه و اغلب کشنده اعتراف‌گیری متوسل می‌شوند، به صورت نهادینه شده باقی ماند.

در اوایل دوره تفتیش عقاید، روحانیون به لحاظ شرعی نمی‌توانستند خود دست به شکنجه بزنند. از این رو این تکلیف شاق اغلب به دوش آشناها یا دیگر اعضای دون پایه‌تر جمع همراهان مسئول تفتیش عقاید می‌افتاد. اما سرانجام خود مسئولان تفتیش عقاید غالباً در سرپرستی اعمال شکنجه مشارکت می‌کردند، که تا حدی به این سبب بود که استمرار زندان‌های پایی حفظ شود.



حکم شرعی در منع خون‌ریزی

ریاکاری کلیسا هنگامی آشکار می‌شد که به شکنجه و خون‌ریزی اقدام می‌کرد. مثلاً کلیسا که نهادی روحانی بود، از این که سبب خون‌ریزی شود اکیداً منع شده بود. از این رو برای وفادار ماندن به نص صریح قانون شرع، شکنجه‌هایی که از سوی دستگاه تفتیش عقاید در مورد زندانیان اعمال می‌شد نمی‌بایست سبب خون‌ریزی یا جراحت دائمی شود. با وجود این، بازجویی‌های دستگاه تفتیش عقاید اغلب باعث جراحت و آسیب دیدگی زندانیان و در موارد بسیاری سبب مرگ آن‌ها می‌شد.

در سال ۱۲۵۶ پاپ آلساندر چهارم این مانع مشکل‌ساز را برداشت و به مأموران تفتیش عقاید حق داد که خود و آشناهایشان را از قید تعصب بیش از حد در امر اعتراف‌گیری آزاد کنند. و اگر زندانی از شکنجه مأمور تفتیش عقاید جان به در می‌برد و به مجازات مرگ محکوم می‌شد، او را برای اعدام به مقامات کشوری تحویل می‌دادند. بدین ترتیب دست‌های کلیسا و دادگاه‌های آن از خون‌ریزی رسمی همچنان معاف باقی می‌ماند.



قانون شرع تصریح داشت که زندانی را تنها یک بار می‌توان شکنجه کرد. اما اسناد دستگاه تفتیش عقاید نشان می‌دهد که «اداره مقدس» (دستگاه تفتیش عقاید از نیمه قرن سیزدهم چنین نیز نامیده می‌شد) راهی پیدا کرد که این مانع را نیز دور بزند. اگر یک جلسه شکنجه بدون اعتراف پایان می‌یافت، مأمور تفتیش عقاید در اسنادش می‌نوشت که شکنجه «به حال تعلیق» در آمد، و نه این که به پایان رسید. آن وقت می‌شد شکنجه را روز بعد یا هفته بعد از سرگرفت، بدون این که به معنای دقیق کلمه به قواعد دادگاه‌های تفتیش عقاید خدشه‌ای وارد شده باشد.

علامت دستگاه تفتیش عقاید شامل نمادهایی به نشان رحمت و عدالت بود. با وجود این ادعاها، مأموران تفتیش عقاید در کاربرد شکنجه غالباً بی‌رحم بودند.



خود مأمور تفتیش عقاید معمولاً به اعمال شکنجه نمی پرداخت، اما لازم بود که به هنگام اعمال آن حضور داشته باشد. معمولاً دو مأمور تفتیش عقاید در جلسات شکنجه حضور می یافتند و از زندانی بازجویی می کردند. خود مأموران تفتیش عقاید یا کاتبان آنها هم سؤال ها و هم اظهارات زندانی را یادداشت می کردند.

هویت مجری شکنجه از زندانی پنهان نگه داشته می شد. آشنا، یا هر از گاهی خود مأمور تفتیش عقاید، که این وظیفه را عهده دار بود، جامه سیاه بر تن می کرد و ردایی می پوشید که صورتش را پنهان می کرد. تنها چشم ها و دهانش از میان سوراخ های ردا پیدا بود.

اشکال شکنجه

دستگاه تفتیش عقاید شش شکل عمده شکنجه را برای اعتراف گیری به کار می برد. در شکنجه با آب، مقداری آب به زور به زندانی خورانده می شد، چه با یک وسیله قیف مانند که در گلو وارد می شد، یا با روش کندتری: چپاندن یک تکه پارچه در گلوئی زندانی و خیس کردن آن، یا بستن راه بینی زندانی و ریختن تدریجی آب در گلوئی او.

زندانیانی که در معرض این شکل شکنجه قرار می گرفتند، به خاطر حضور آب در گلو نمی توانستند نفس بکشند و پیوسته احساس می کردند که دارند خفه می شوند. شکنجه با آب، که مکرراً سبب پارگی رگ های خونی در گلوئی قربانی می شد، آن قدر تکرار می شد تا زندانی یا بمیرد یا اعتراف کند.

در جاهایی این شکل شکنجه حتی از این هم عذاب آورتر می شد. زندانی را به یک جوب بست دارای انحنا محکم می بستند، به گونه ای که سرش کمی پایین تر از سطح پاهایش قرار گیرد، با یک لوله آهنی دهانش را باز نگه می داشتند، سوراخ های بینی اش را می بستند، و یک تکه پارچه بلند را در دهانش می چپاندند. زندانی همیشه در آستانه خفگی بود.

در دومین روش شکنجه، شکنجه با آتش، به پاهای زندانی روغن می مالیدند، سپس یک منبع آتش را به تدریج به پاهایش نزدیک و نزدیک تر می کردند. سرانجام، اگر زندانی اعتراف نمی کرد، پاهایش کباب می شد. حتی اگر متهم را سرانجام آزاد می کردند، دیگر به زحمت می توانست راه برود. بسیاری از افراد در نتیجه کاربرد شکنجه با آتش برای همیشه زمینگیر شدند.





با وجود یک قانون شرعی که کلیسا را از سبب خونریزی شدن منع می‌کرد، بسیاری از اشکال شکنجه منجر به آسیب دیدگی جدی و حتی مرگ می‌شد. شکنجه با آب غالباً سبب پارگی رگ‌های خونی در گلو می‌شد. این شکنجه را آن قدر تکرار می‌کردند که قربانی یا می‌مرد یا اعتراف می‌کرد. در شکنجه با آتش، خودداری از اعتراف می‌توانست به زمین گیر شدن دائمی منجر شود.





بسر ماسوله، در تاریخ تفتیش
عقاید خود، چنین روشی را شرح
می دهد:

آتش مهیبی بر پا می شود؛
پاهای زندانی را که در غل و
زنجیر است به آتش نزدیک
می کنند، در حالی که به آن ها پیه
خوک یا دنبه یا هر ماده گزنده و
سوختنی دیگری مالیده اند. به
این ترتیب، او را به طرز
وحشتناکی می سوزانند. به
دفعات حایلی بین پاهای او و
منبع آتش قرار می گیرد؛ این
لحظه فراغت به مأمور تفتیش
امکان می دهد بازجویی خود را
از سر گیرد. (۲۰)

تصویری که انواع روش های شکنجه، از جمله تسمه و
قرقره، را نشان می دهد.

روش سوم مستلزم استفاده از تسمه

و قرقره بود. بدون در نظر گرفتن این که متهم زن بود یا مرد، تمام لباس های رویی او را در
می آوردند. سپس پاهای زندانی را محکم به هم می بستند. دست هایش را نیز از پشت
می بستند. آن وقت مچ های دست زندانی را با تسمه به یک قرقره که چند متر بالای سرش
قرار داشت متصل می کردند.

زندان را در این وضعیت اسفبار بالا می کشیدند تا پاهایش از کف اتاق شکنجه جدا
شود. در مواردی، برای افزایش درد و رنج او، وزنه هایی به بدن زندانی متصل می ساختند.
گاهی که زندانی از اعتراف خودداری می کرد، او را در همین وضع تازیانه می زدند. اغلب
اوقات، زندانی را از بالای اتاق شکنجه ناگهان رها می کردند که به شدت به زمین کوبیده
می شد و بر اثر جابجایی مفصل ها درد جانکاهی بر او عارض می گشت.

اتاق های شکنجه دستگاه تفتیش عقاید غالباً دارای چرخ بود. زندانی بی چاره را به چرخ
می بستند و شلاق می زدند و گاهی با ابزارهای سخت و نوک تیز بدنش را آماج قرار می دادند
که درد و رنج وصف ناپذیری ایجاد می کرد.





بدن زندانی را روی چهارمیخ به وسیله غلتک‌ها از دو سو می‌کشیدند که اغلب باعث پارگی مفصل‌ها یا مرگ می‌شد.

مأموران تفتیش عقاید غالباً برای اعتراف‌گیری به چهارمیخ نیز متوسل می‌شدند. دست‌ها و پاهای زندانی را به غلتک‌هایی در دو سوی یک تخت چوب بهن یا چهارمیخ می‌بستند. اگر زندانی خود یا دیگران را به گناهان ناشناخته متهم نمی‌کرد، شکنجه‌گران غلتک‌ها را می‌کشیدند. اگر این کشیدن مدتی ادامه پیدا می‌کرد، بدن زندانی آن قدر کش می‌آمد تا مفصل‌هایش پاره شود. کسی که از این شکنجه جان به در می‌برد، اگر برای همیشه زمینگیر نمی‌شد، تا آخر عمر از درد رنج می‌برد.

ویلیام لیتگو، مردی انگلیسی که اسپانیایی‌ها او را دستگیر کردند و در سال ۱۶۲۰ در مالاگا در دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا به چهارمیخ کشیدند و شکنجه کردند، توانست به طریقی زنده بماند و تجربیات هول‌انگیز خود را ثبت کند:

دژخیم مرا کاملاً عریان کرد و به سوی چهارمیخ برد و روی آن سوار کرد. کمی بعد مرا با دو طناب کوچک، که از زیر بازوهایم رد می‌شد و از دو حلقه آهنی که روی دیوار بالای سرم نصب شده بود عبور می‌کرد، از کتف‌های عریانم آویزان کردند. وقتی مأمور شکنجه مرا تا



ارتفاع مورد نظر بالا کشید، پایین رفت، پاهایم را از دو طرف چهارمیخ سه ضلعی پایین کشید و به دور هر یک از میخ‌های پام طنابی بست. بعد از چهارمیخ بالا رفت و طناب‌ها را به سمت بالا کشید و با تمام نیرو زانوهایم را به جلو خم کرد، به طوری که رباط‌های پشت زانوهایم پاره و سر زانوهایم خرد شد. طناب‌ها را محکم بست و مرا برای یک ساعت تمام، همین طور چلاق، آویزان نگه داشت. (۲۱)

روش‌های دیگر اعتراف‌گیری شامل «برودکین» می‌شد. در این روش، پاهای زندانی را بین دو قطعه چوب که برودکین نامیده می‌شد تحت فشار قرار می‌دادند. بعد شکنجه‌گر گروه‌های جویی یا فلزی را بین پای زندانی و برودکین‌ها فرو می‌کرد. اگر زندانی در اعتراف به همه آنچه مأموران تفتیش عقاید می‌خواستند بشنوند درنگ می‌کرد، ممکن بود تمام استخوان‌های پایش خرد شود.

یک حکم دینی

هنگامی که دستگاه تفتیش عقاید گمان می‌کرد که در شهر معینی بدعتگذاران حضور دارند، یک حکم دینی خطاب به ساکنان آن، که در میدان اصلی شهر گرد آورده شده بودند، اعلام می‌شد. این حکم کاملاً نمونه‌وار، برگرفته از کتاب هل هوبن به نام تفتیش عقاید در اسپانیا، در سال ۱۵۱۹ در والنسیا در اسپانیا صادر شد. اقدامات مورد اشاره در این سند تکالیف دینی سنتی یهودیان در روز شنبه (سبت) است.

«به همه مسیحیان باایمان، از زن و مرد، کشیش و راهب و پیشتماز، با هر موقعیت و رتبه و مقام: که توجهشان به این [حکم] به رستگاریشان در [سایه] پروردگارمان عیسی مسیح خواهد انجامید، که رستگاری حقیقی است؛ که آگاهند که، از طریق دیگر فرامین و احکام مسئولان محترم تفتیش، یعنی اسلاف ما، به آن‌ها هشدار داده شده بود که در ظرف دوره معینی در پیشگاهشان حضور یابند و آنچه در مورد شخص یا اشخاصی، اعم از زنده و مرده، می‌دانند، دیده، یا شنیده‌اند به صراحت بگویند؛ اشخاصی که برخلاف آیین مقدس کاتولیک چیزی گفته یا کاری کرده‌اند؛ به ترویج و اقامه شریعت موسی یا فرقه محمدی [اسلام]، یا آیین و مناسکی از آن دست، پرداخته‌اند؛ یا مرتکب جرایم گوناگون بدعتگذاری، اقامه مراسم جمعه و شنبه، از جمله پوشیدن لباس‌های زیر تمیز در روزهای شنبه و به تن کردن جامه‌هایی بهتر از روزهای دیگر، آماده کردن غذای شنبه در روزهای جمعه در قابلمه‌های آرام‌پز با آتش ملایم، شده‌اند؛ اشخاصی که در عصرهای جمعه و روزهای شنبه، مانند روزهای دیگر کار نمی‌کنند؛ و اشخاصی که برای روشنایی از چراغ‌های تمیز با فتیله‌های تازه استفاده می‌کنند.»



شش روشی که شرحش رفت اصلی‌ترین شکنجه‌هایی بودند که دستگاه تفتیش عقاید اعمال می‌کرد. اما گزارش‌های مستندی از کاربرد بسیاری روش‌ها و ابزارهای دیگر، از جمله اشکلک، چکمه آهنی، طوق و کمر بند ساخته شده از میخ‌های وارونه، و نشان دادن زندانیان روی چهارپایه‌های فلزی داغ وجود دارد.

متأسفانه تحمل شکنجه به ندرت به مصیبت مظنونان پایان می‌داد. دستگاه تفتیش عقاید بر این نظر بود که اعترافات گرفته شده از طریق کاربرد شکنجه اساساً بی‌ارزش است. از این رو کسی را که در زیر شکنجه اعتراف کرده بود نزد مسئول تفتیش عقاید می‌بردند تا به آنچه در زیر فشار و شکنجه اعتراف کرده بود از نو اذعان کند. برخی از زندانیان اعترافات خود را پس می‌گرفتند. در چنین مواردی شکنجه تکرار می‌شد. زیاد نبودند زندانیانی که بخواهند این فرایند را از نو تجربه کنند.

دستگاه تفتیش عقاید می‌کوشید از هر گونه اشاره‌ای به کاربرد شکنجه برای اعتراف‌گیری در اسناد رسمی خود جلوگیری کند. این از آن جهت بود که همیشه در اعتبار اعترافات گرفته شده در زیر فشار و شکنجه تردید بود. واضح است که دستگاه تفتیش عقاید می‌خواست هر گونه تردیدی را در مورد موجه بودن حکم شرعی مجازات‌های اعمال شده، که از اعترافات ثبت شده ناشی می‌شد، برطرف سازد. اما به یقین این مجازات‌ها، و شکنجه‌هایی که معمولاً پیش از آن‌ها اعمال می‌شد، از جمله هولناک‌ترین جنبه‌های تفتیش عقاید است.



تفتیش عقاید اسپانیایی

با آن که داستان تفتیش عقاید به سرگذشت دیوانه‌ها می‌ماند، باید به خاطر داشته باشیم که افرادی سبب چنین نمی‌کنند. در زمان خودش، توجیه گران بر وجه دینی تأکید بیش از حد می‌کردند. از نظر اسپانیایی‌ها، این آتش افروزی‌ها [برای سوزاندن کفار] از جمله بزرگ‌ترین جشن‌های عمومی بود، چون حکم شرعی تلقی می‌شد.

جی.جی. کولتون

تفتیش عقاید و آزادی

در اسپانیا تفتیش عقاید دیرتر از راه رسید و بیش از هر جای دیگری دوام آورد. در هیچ جای دیگری تفتیش عقاید چنین خشن و بی‌رحم نبود؛ در هیچ جای دیگری شادی و سروری که



دستگاه دیرپا و بی‌رحم تفتیش عقاید اسپانیا تأثیر فلج‌کننده‌ای بر رشد فکری، اقتصادی و فرهنگی اسپانیا داشت.



در پیرامون رخدادهای بزرگ آن برپا می‌شد چنان پرجوش و خروش، یا چنان مجلل و پرشکوه، نبود.

در اسپانیا دستگاه تفتیش عقاید ارتباط تنگاتنگی با حکومت داشت و در واقع اداره‌ای دولتی به حساب می‌آمد. تفتیش عقاید اسپانیایی، علاوه بر خلوص ایمان، خواستار خلوص تبار و نژاد بود و تنها با این ملاک‌ها بود که فرد می‌توانست امیدوار باشد که زنده یا در خاک اسپانیا باقی بماند.

تفتیش عقاید اسپانیایی تأثیر گسترده‌ای بر سرتاسر اسپانیا داشت. کشور به لحاظ فکری سترون و از نظر اقتصادی عقب‌مانده شد، چون تفتیش عقاید اسپانیایی با حکومت آن‌جا در جلوگیری از تأثیرات فرهنگی و اقتصادی سایر نقاط اروپا همکاری داشت.

اسپانیا از بقیه اروپا جدا افتاد، چون ورود کتاب‌های مدرن به اسپانیا ممنوع بود. از این رو، دانشگاه‌های آن به واسطه عدم آگاهی از تحولاتی که در سرتاسر اروپا رخ می‌داد دچار رکود شدند. نتیجه این شد که کشور نتوانست با شور و اشتیاق فزاینده علمی و فکری سرآغاز دنیای مدرن همگام شود. اسپانیا، برخلاف انگلستان، فرانسه، هلند و بلژیک، در حالی غفلتاً وارد قرن بیستم شد که به لحاظ فکری و اخورده، به لحاظ صنعتی عقب‌مانده، و از نظر کشاورزی توسعه‌نیافته بود. مردم آن نه مهارت تأسیس نهادهای سیاسی مستقل را داشتند و نه توانایی اصلاح حکومت را.

تاریخ اسپانیا تا حدی توضیح می‌دهد که چرا تفتیش عقاید آن نقشی بسیار مهم‌تر از جاهای دیگر پیدا کرد. اسپانیا بسیار دیرتر از مثلاً انگلستان و فرانسه به یک دولت ملی تبدیل شد. تا پایان قرن پانزدهم، کشور به چندین پادشاهی کوچک‌تر تقسیم شده بود، که مهم‌ترین آن‌ها آراگون و کاستیل بودند.

تسلط اعراب مغربی بر اسپانیا

تا سال ۱۴۹۲، که گرانادا، آخرین پایگاه اعراب مغربی در اسپانیا، به دست سربازان اسپانیایی افتاد، بخشی از سرزمین اسپانیا در تسلط خارجیان بود. از قرن هشتم، بیش‌تر اسپانیا تحت تسلط اعراب مغربی، از ساکنان شمال آفریقا، بود که جزو نخستین گروندگان اسلام بودند. نبرد برای باز پس‌گیری سرزمین اسپانیا از اعراب مغربی یک دوره چند قریبی را در بر می‌گرفت. این مبارزه‌ای بود که در آن نیروهای مسیحیت در مقابل نیروهای اسلام قرار





اسپانیایی‌ها در سال ۱۴۹۲ در تلاش برای تسلط مجدد بر سرزمین اسپانیا با اعراب مغربی به نبرد پرداختند. به مدت هفت قرن، بیش‌تر اسپانیا تحت کنترل اعراب مسلمان شمال آفریقا بود.

داشتند. و حتی پس از سقوط گرانادا و شکست اعراب مغربی، جمعیت پرشماری از اعراب مغربی، که عموماً به کشاورزی اشتغال داشتند، به زندگی در اسپانیا ادامه دادند و کشتزارها و باغ‌های میوه‌اش را آباد کردند. حضور این بخش مسلمان‌نشین، هر چند مردمش فقیر بودند، باعث می‌شد که اسپانیایی‌ها فرمانبرداری سابق خود را از اعراب مغربی در یاد داشته باشند. تفتیش عقاید اسپانیایی دلمشغولی‌اش پایان دادن به حضور خارجی‌ان در کشور بود و سرانجام در قرن هفدهم اصرار ورزید که اعراب مغربی یا به مسیحیت بگروند یا کشور را ترک کنند.

جمعیت پر شمار یهودیان در اسپانیا

ساکنان یهودی به فرمانروایان اسپانیا در بازپس‌گیری سرزمین اسپانیا از اعراب مغربی به لحاظ مالی کمک کردند. در پایان قرن سیزدهم، جامعه گسترده و ثروتمند یهودیان یک پنجم کل جمعیت حدود هشت میلیونی اسپانیا را تشکیل می‌داد.

بسیاری از یهودیان با سرشناس‌ترین خانواده‌های کاتولیک اسپانیا وصلت کرده بودند. در نتیجه، بسیاری از شخصیت‌های عالی‌مقام و برجسته کلیسایی و حکومتی در قرن پانزدهم، از جمله خانواده شاه فردیناند، که کشور را متحد ساخت، می‌توانستند پیشینه تبار خود را در نژاد یهودی ردیابی کنند.





غارث یک کنیسه یهودیان در جریان یک قوم کشی در قرون وسطی. در حالی که در جاهای دیگر یهودیان از پیگرد و آزار شدید در عذاب بودند، در اسپانیای قرن پانزدهم آنها پیشگامان فکری، مالی، و علمی باقی ماندند.

جامعه یهودی اسپانیا به لحاظ وسعت، ثروت، و نفوذ سیاسی و اجتماعی در اروپا بی همتا بود. در حالی که یهودیان در جاهای دیگر معمولاً از اهانت و تحقیر تحمل ناپذیر در عذاب و اغلب قربانی قتل عام‌های سازمان‌یافته، یا قوم کشی، بودند، یهودیان اسپانیا طی دوره‌های زمانی طولانی کم‌تر در معرض چنین دردها و هراس‌هایی قرار داشتند. با وجود فوران چندین موج سهمگین و خونین یهودی‌ستیزی، به ویژه نسل‌کشی‌های دهشت‌انگیز سال ۱۳۹۱ که در آن هزاران یهودی به قتل رسیدند، یهودیان در قرن پانزدهم پیشگامان فکری، مالی، و علمی اسپانیا باقی ماندند.

اما همین که اسپانیا کشوری یکپارچه شد، بسیاری از شهروندان خدمات ارائه شده از سوی جامعه یهودیان را فراموش کردند و با آنها دشمن شدند. بسیاری از کندی یکپارچه‌سازی اسپانیا، در مقایسه با دیگر ملت - دولت‌های اروپا، آزرده شدند و کوشیدند گناه این وضعیت را به گردن یهودیان بیندازند. در عصر نابردباری مذهبی، ترس از تنوع و کثرت، و خرافه‌پرستی شدید، بسیاری از اسپانیایی‌ها از حضور جمعیت گسترده‌ای در کشورشان که دیدگاه‌های مذهبی متفاوتی داشتند ناخشنود بودند. از این رو، هنگامی که



به مساعدت ارائه شده در جریان بازپرس‌گیری سرزمین‌ها از اعراب مغربی دیگر نیازی نبود، جامعه یهودیان آماج بدگمانی و قربانی تعصب آشکار شد.

متعصبان مذهبی و نژادی در اسپانیا طی سال‌های سال احساسات ضد یهودی ابراز کرده بودند. آلونسو دو اسپینا، خاخام سابق که راهب فرانسیسکن شده بود، در سال ۱۴۵۹ دژ ایمان را نوشت. او در این کتاب

تمام افسانه‌های عوامانه در باره یهودیان را گرد آورد. از جمله این که آن‌ها کودکان مسیحی را به قتل می‌رسانند، خانه‌های مسیحیان را به آتش می‌کشند، در کلیساهای مسیحی طلسم

اجرای حکم دادگاه تفتیش عقاید

هنگامی که دادگاه تفتیش عقاید کارش را به پایان می‌رساند، مجازات‌های در نظر گرفته شده برای کسانی را که گناهکار تشخیص داده می‌شدند اعلام می‌کرد. این توصیف، برگرفته از کتاب ادوارد بورمان به نام تفتیش عقاید؛ وسیله مرکوب بدعت‌گذاری، از اجرای پر طول و تفصیل یک حکم دادگاه تفتیش عقاید است که در سال ۱۶۸۰ در مادرید در حضور پادشاه اسپانیا و تمامی درباریان صورت گرفت.

«در ساعت هشت مراسم آغاز شد. سی مرد وارد شدند که تصویرهایی مقوایی به اندازه واقعی حمل می‌کردند. برخی از این تصویرها نمایانگر کسانی بودند که در زندان مرده بودند و استخوان‌هایشان نیز در صندوق‌هایی آورده می‌شد و شعله‌هایی در گرداگردشان نقاشی شده بود. و بقیه تصویرها نمایانگر کسانی بود که از دست دادگاه تفتیش عقاید گریخته و مطرود اعلام شده بودند. این تصویرها را در انتهای آمفی‌تئاتر قرار دادند.

پس از این‌ها، دوازده مرد و زن وارد شدند، با طوق‌هایی به گردن و مشعل‌هایی در دست، و با کلاه‌های مقوایی با حدود یک متر ارتفاع که جراثیمشان به شیوه‌های گوناگون روی آن‌ها نوشته یا مجسم شده بود. از پی آن‌ها پنجاه نفر دیگر بودند که باز هم مشعل‌هایی به دست و جامه‌های بلند زردرنگ و بی‌آستین به تن داشتند، با یک صلیب بزرگ سن آندرو به رنگ قرمز در جلو و عقب... بعد بیست مجرم دیگر وارد شدند که به حال اول بازگشته بودند... کسانی که نشانه‌هایی از توبه به دست داده بودند قرار بود نخست خفه و سپس سوزانده شوند، اما بقیه، چون سرسختانه بر خطاهای خود اصرار ورزیده بودند، قرار بود زنده زنده سوزانده شوند. این‌ها قبا‌های کرباسی به تن داشتند که بر روی آن‌ها شیاطین و شعله‌های آتش نقاشی شده بود، و کلاه‌هایی به همان سیاق؛ پنج یا شش نفر از آن‌ها، که بیش از بقیه سرسختی نشان داده بودند، دهانشان را بسته بودند تا نتوانند عقاید کفرآمیزشان را به زبان آورند. تمام کسانی را که محکوم به مرگ بودند، علاوه بر دو 'آشنا'، چهار یا پنج راهب احاطه کرده بودند، که همان‌طور که پیش می‌رفتند، آن‌ها را برای مرگ آماده می‌کردند.»



می‌گذارند، نان مقدس عشای ربانی را سوراخ می‌کنند و به شمایل عیسی مصلوب چوب می‌زنند، از شمایل‌های مقدس بیزارند، به ناسزاگویی به عیسی مسیح و حواریون می‌پردازند، و ذخیره آب مسیحیان را مسموم می‌سازند. (۱۲۲)

تصویراتی نظیر این در اروپا تازه نبودند بلکه شالوده قصه‌های عامیانه‌ای را تشکیل می‌دادند که محرک اخراج یهودیان از انگلستان در سال ۱۲۹۰ و از فرانسه در سال ۱۳۰۹ بودند. متعصبان در اسپانیا روی احساسات و خرافه‌های سنتی ضد یهودی سرمایه‌گذاری می‌کردند. آن‌ها در دستگاه تفتیش عقاید نفوذ پیدا کردند و از امکانات آن برای نابودی فرهنگ یهودی در اسپانیا و تصرف ثروت هنگفت جامعه یهودیان اسپانیا بهره‌برداری کردند.



تصویری که یهودیان را در حال کشتن یک کودک نشان می‌دهد. کتاب‌های افتراآمیزی که چنین صحنه‌های هول‌انگیزی را به تصویر می‌کشیدند تعصبات دینی و نژادی را برمی‌انگیختند که منجر به اخراج یهودیان از فرانسه و انگلستان شد.



جنگ صلیبی ضد یهودی در اسپانیا در قرن پانزدهم به دو شکل صورت می‌گرفت. بخشی از آن متوجه کسانی بود که آشکارا هویت یهودی داشتند و بخش دیگر متوجه کسانی بود که «تازه‌مسیحی» نامیده می‌شدند، یعنی یهودیانی که از راه غسل تعمید کاتولیک شده بودند.

تازه‌مسیحیان تنگنا و محذور بزرگی برای جامعه اسپانیا ایجاد کرده بودند. آن‌ها در زندگی مناسک و آداب کاتولیکی را به جا می‌آوردند، در مراسم عشای ربانی مرتباً حضور می‌یافتند، نمادهای کاتولیکی را در منزل خود نگه می‌داشتند، و فرزندان‌شان را با عقاید

اقدامات علیه پروتستان‌ها

تفتیش عقاید اسپانیایی، در تلاش خود برای ایجاد محیطی «پاک» در اسپانیا، علیه پروتستان‌ها نیز مانند یهودیان و مسلمانان اقدام کرد. دیه‌گو دو اوسدا یک اسپانیایی دارای عقاید لوتری بود که به خاطر عقاید پروتستانش از سوی دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا زندانی شد، مورد بازجویی قرار گرفت و محکوم شد. تاریخ‌نگار پل ج. هوبن، در کتابش تفتیش عقاید اسپانیایی، محکومیت دیه‌گو دو اوسدا را نقل می‌کند.

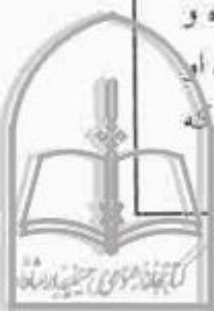
«ما، مأموران تفتیش عقاید دریافته‌ایم... که متهم در موارد زیر مرتکب بدعتگذاری و ارتداد نسبت به دین مقدس کاتولیک شده است:

نخست آن‌که، در گفتگو در باره راهب شرور و بدعتگذار مارتین لوتر، دیه‌گو دو اوسدا گفته و تأکید کرده که لوتر در موضوع اعتراف خوب سخن گفته، که مردم نیاز دارند که تنها در پیشگاه خدا و نه نزد کشیش اعتراف کنند. هنگامی که او نکوهش و به او گفته شد که آموزه کلیسا عکس آن است، دیه‌گو دو اوسدا در خطای لوتری خود باقی ماند.

هنگامی که کسی گفت که لوتر بدعتگذاری نفرت‌انگیز است، اوسدا پاسخ داد که هر آنچه لوتر گفته بد نیست، مثلاً آن‌گاه که می‌گوید تمثال‌ها اصلاً نباید باشند، و آدم باید تنها خدا و آیین مقدس را ستایش کند، و تمثال‌ها تنها به کار ساده‌لوحان می‌آیند و نه خردمندان.

دیه‌گو دو اوسدا هم‌نشین بدعتگذاران و حامی آن‌هاست. او بدعت‌ها و خطاهای زیادی را نسبت به دین مرتکب شده است...»

بر اساس این و دیگر اتهامات، مدعی‌العموم از ما خواسته است که اعلام کنیم که دیه‌گو دو اوسدا بدعتگذار است و نسبت به آیین مقدس کاتولیکی و دین مسیحی مرتد بوده و هست و حکم تکفیر و مصادره همه اموال را به جان خریده است؛ که اعلام کنیم که اموال او از روزی که مرتکب این جرایم نسبت به دین شده است به خزانه سلطنتی تعلق دارد؛ و این که ما او را [برای اعدام] به نیروی عرفی تحویل می‌دهیم.»





توماس دو تورکماذا (ایستاده)، از اسلاف تازه‌مسیحیان، از سوی پاپ و شاه فردیناند به مفتشی کل منصوب شد. او دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا را به شکلی در آورد که تقریباً چهار قرن دست‌نخورده باقی ماند.

کاتولیکی بار می‌آوردند. بسیاری از آن‌ها نام‌هایی برای خود بر می‌گزیدند که بیش‌تر اسپانیایی به نظر می‌رسید تا عبری.

اما نسبت به تازه‌مسیحیان تردیدهایی بروز کرد، چون بسیاری برای اجتناب از پیگرد و آزار به کیش کاتولیک گرویده بودند. نیاکان بسیاری از تازه‌مسیحیان پزشک، حقوقدان، نویسنده، و کارشناس امور مالی بودند که فرمانروایان پادشاهی‌های مختلف اسپانیا پیش از این در قرن چهاردهم از استعداد و قابلیتشان به وسعت بهره‌گرفته بودند، و برخی از آن‌ها به رغم موانع متعددی که به خاطر دینشان بر سر راه پیشرفتشان وجود داشت، به مقام‌های عالی، حتی در دربار، دست یافته بودند. از آن‌جا که بسیاری از یهودیان از مهارت‌های مالی برخوردار بودند، فرمانروایان دولت‌های اسپانیایی آن‌ها را به عنوان مأموران جمع‌آوری مالیات و مشاوران مالی به استخدام در می‌آوردند.

اما موفقیت و قابلیت یهودیان کینه و حسادت عمومی را برانگیخت. بسیاری از یهودیان مورد حمله قرار گرفتند و جوامعشان ویران شد. بعدها، در قرن پانزدهم، در



نسل‌کشی‌ها، باز هم اوباش به محله‌های یهودیان (گتوها)، که بخش‌های جدا افتاده‌ای در شهرها بود که یهودیان در آن‌ها زندگی می‌کردند، یورش بردند و بسیاری را به قتل رساندند. در سال ۱۳۹۱، در جریان بدترین بلوای ضدیهودی، بنا بر گزارش‌ها، هزاران یهودی در سرتاسر اسپانیا کشته شدند.

در جریان هر یک از این بلواها و نسل‌کشی‌ها، بسیاری از یهودیان برای نجات خود و خانواده‌شان به آیین کاتولیک می‌گرویدند. گزارش شده که در جریان بلوهای هولناک سال ۱۳۹۱، تعداد یهودیانی که دسته دسته برای غسل تعمید به کلیساها رو می‌آوردند آن قدر زیاد بود که کشیشان با کمبود روغن مقدس که برای انجام این مراسم به کار می‌رفت روبرو شدند. در همین دوره بود که خاخام بزرگ بورگوس به آیین کاتولیک گروید و هفت سال بعد به سراسقفی بورگوس منصوب شد و پس از مرگ پسرش در این مقام جای او را گرفت.

این بلوهای ضد یهودی، که گرویدن انبوه یهودیان به مسیحیت را از پی داشت، سبب عمده پیدایش جمعیت تازه‌مسیحیان در اسپانیا بود. این تازه‌مسیحیان، پس از آن‌که به آیین جدید می‌گرویدند، می‌توانستند آشکارا به حوزه‌های شغلی‌ای که پیش‌تر برای آن‌ها به عنوان یهودی ممنوع بود وارد شوند. آن‌ها، به عنوان مسیحی، دیگر مجبور نبودند در گتوها (محله‌های یهودی) زندگی کنند. برخی با خانواده‌های قدیمی مسیحی ازدواج کردند و در اسپانیا جایگاه بسیار برجسته‌ای یافتند. فرزندان بسیاری از آن‌ها در زندگی کلیسایی اسپانیا مقام‌های بسیار مهمی یافتند. مفتش اعظم توماس دو تورکمدادا و چندین تن از جانشینانش اسلاف همین تازه‌مسیحیان بودند.

در طول قرن پانزدهم تازه‌مسیحیان کامیابی زیادی به دست آوردند و یک بار دیگر موجب برانگیختن حسد و نفرت شدند. مردم صداقت آن‌ها را در گرویدن به مسیحیت به زیر سؤال بردند. به نسبتی که تازه‌مسیحیان از جایگاه بالاتری برخوردار می‌شدند، شایعات فزاینده‌ای پخش می‌شد که بسیاری از آن‌ها در خفا عقاید یهودی خود را حفظ کرده و با جامعه یهودی در تماسند.

تاریخ‌نگار فردریک دیوید موکاتا می‌نویسد که در واقع بسیار محتمل است که تازه‌مسیحیان و یهودیان اسپانیایی روابط کاری دیر پای خود را حفظ می‌کردند. به گفته موکاتا، «به نظر می‌رسد که روابط بین نوکیشان و همکیشان پیشین آن‌ها از صمیمیت و عشق زیادی برخوردار بوده است»، و قبول دارد که یهودیان اسپانیا می‌کوشیدند به تازه‌مسیحیان کمک کنند که «به عمل پنهانی به آن مناسک دین یهود که آن‌ها هنوز هم در پی راهی برای انجام آن بودند، ادامه دهند.» (۲۳)



اگر دستگاه تفتیش عقاید می‌توانست ثابت کند که تغییر مذهب تازه‌مسیحیان از روی مصلحت‌اندیشی شخصی بوده تا اعتقاد دینی، یهودیان پیشین و خانواده‌هایشان به جرم بدعتگذاری تحت محاکمه قرار می‌گرفتند. تازه‌مسیحیانی که گمان می‌رفت به دین یهود بازگشته باشند، برای بازجویی به دادگاه تفتیش عقاید تحویل داده می‌شدند. کسانی که بدین ترتیب بازداشت می‌شدند، تسلط بر دارایی و ثروت شخصی خود را، که در بسیاری موارد بسیار کلان بود، از دست می‌دادند. البته آزمندی و تعصب دینی، که برانگیزاننده دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا بود، برای جامعه تازه‌مسیحیان خطر هول‌انگیزی به شمار می‌رفت. این امر به ویژه در دوره سلطنت فردیناند و ایزابلا در اواخر قرن پانزدهم مصداق داشت.

شاه فردیناند و ملکه ایزابلا



شاه فردیناند و همسرش ملکه ایزابلا کاتولیک‌های مؤمنی بودند. ایزابلا به ویژه تحت تأثیر شدید نیوشنده یا راهنمای معنوی خود، کشیشی به نام توماس دو تورکمداد، بود. تورکمداد مشتاق شناسایی بدعتگذاران با روش‌های تفتیش عقاید بود. او می‌خواست آن‌ها را مجازات کند، همچنان که مایل بود همه یهودیان را از اسپانیا بیرون براند. اعتقاد داشت که این کار خلوص کلیسا را حفظ می‌کند و از آلودگی ارواح مؤمنان راستین به پندارهای بدعتگذارانه جلوگیری می‌نماید.

تورکمداد شاه فردیناند و ملکه ایزابلا را متقاعد کرد که دستگاه تفتیش عقاید را به سرتاسر اسپانیا گسترش دهند و وعده داد که این کار بر ثروت و قدرت آن‌ها بر کشور خواهد افزود.

پیش از یکپارچگی اسپانیا، تفتیش عقاید در پادشاهی آراگون



وجود داشت. اما در سال ۱۴۷۸ تورکمداد موفق شد فردیناند و ایزابلا را متقاعد کند که تفتیش عقاید باید به سراسر پادشاهی اسپانیا گسترش یابد. تورکمداد استدلال می‌کرد که هنگامی که تفتیش عقاید سر جای خود قرار گیرد، او می‌تواند از آن برای تحکیم چیرگی آیین کاتولیک در زندگی اسپانیا بهره‌برداری کند. او همچنین فردیناند و ایزابلا را با این وعده اغوا کرد که تفتیش عقاید می‌تواند تسلط سیاسی آن‌ها را بر کشور تحکیم کند و از طریق مصادره اموال بر ثروت پادشاهی بیفزاید.

شاه فردیناند در پیروی از استدلال تورکمداد فواید زیادی برای خودش می‌دید. هر چند شاه به اندازه ایزابلا مؤمن نبود، اما از منافع هنگفت مالی که مصادره اموال تازه‌مسیحیان می‌توانست عایدش کند آگاه بود.

خوان آنتونیو لورانت از منتقدان اسپانیایی کلیسا در قرن نوزدهم، کتابی نوشت که در آن شاه فردیناند را به سبب حرص و آزش محکوم کرد. به نوشته لورانت:

واقعیات بی‌تردید نشان می‌دهند که ریشه‌کن‌سازی یهودیت [در اسپانیا] نه دلیل واقعی بلکه صرفاً بهانه‌ای برای برقراری دستگاه تفتیش عقاید شاه فردیناند بود. انگیزه حقیقی به کار انداختن یک نظام نیرومند مصادره اموال یهودیان و در نتیجه گرد آوردن ثروت‌های آن‌ها در دست حکومت بود. (۲۴)

با آن‌که دستگاه تفتیش عقاید در ابتدا علیه تازه‌مسیحیان وارد عمل شد، اما قربانیان نهایی آن اعضای ثروتمند جامعه یهودیان اسپانیا بودند.

تفتیش عقاید اسپانیا اقتدار رم را غصب می‌کند

هنگامی که فردیناند و ایزابلا پذیرفتند که تفتیش عقاید لازم است، از پاپ سیکستوس چهارم درخواست کردند که مجوز برقراری آن را صادر کند. پاپ می‌پنداشت که رم مثل همیشه در توسعه دادگاه‌های تفتیش عقاید و گماردن مأمورانی که این کار را از پیش برند صاحب اختیار اصلی خواهد بود.

اما تفتیش عقاید اسپانیایی، با دادگاه اصلی‌اش در مادرید، به زودی با نظارت رم بر فعالیت‌هایش، به ویژه در انتخاب مأموران تفتیش عقاید و توزیع پول به دست آمده از طریق مصادره‌ها، از در مخالفت برآمد. مثلاً، تورکمداد، در مقام مفتش اعظم، مشترکاً از سوی شاه اسپانیا و پاپ برگزیده شد، اما جانشینانش را مقامات کلیسا در اسپانیا برمی‌گزیدند و پناه برمی‌





سیکستوس چهارم پاپ ضعیفی بود که نمی توانست پادشاهی اسپانیا را، که نظارت رم را بر فعالیت های دستگاه تفتیش عقایدش نمی پذیرفت، به پیروی از خواست های دستگاه پاپی وادار سازد.

آن صحنه می گذاشت و سپس پاپ به روال همیشگی آن را می پذیرفت. به همین ترتیب، عواید مصادره ها از سوی دادگاه به خزانه سلطنتی اسپانیا، و نه خزانه واتیکان، واریز می شد.

با آن که سیکستوس چهارم از این شکایت داشت که در اسپانیا از دستوراتش پیروی نمی شود، از قدرت کافی برای مقابله با پادشاهی که مایل نبود از خواست های پاپ پیروی کند برخوردار نبود. به این ترتیب فردیناند دست تورکمادا را باز گذاشت تا دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا را به صورتی توسعه دهد که تا قرن نوزدهم اساس آن بدون تغییر باقی ماند.

سوپرما

اداره اصلی دستگاه تفتیش عقاید، که سوپرما |مرجع عالی| نام داشت، شامل شورای تفتیش عقاید و مفتش اعظم می شد. سوپرما تمام کارکردهای دستگاه تفتیش عقاید از جمله پرداخت حقوق و سرپرستی کارکنان بسیار زیادی را که دادگاه های تفتیش عقاید، زندان های متعدد آن، و امکانات دیگر را اداره می کردند، تحت کنترل داشت. سوپرما، که بر حفظ آرشیوهایی که اسناد تفتیش عقاید اسپانیا را نگهداری می کردند نیز نظارت داشت، در واقع شاخه ای از حکومت اسپانیا شد.

ادارات تفتیش عقاید در مناطق بیست و یک گانه به زودی در تمام شهرهای اسپانیا دایر شد. مأموران تفتیش عقاید در این ادارات دور افتاده تمام فعالیت های خود را به سوپرما در مادرید گزارش می کردند و این مرجع عالی گزارش های آنها را با دقت و کفایت بسیار



مسیحیان ناباب به کارزاری بی رحمانه تر از مبارزه با رسواترین کافران دست بزنیم.» (۲۶) دستگاه تفتیش عقاید بر آن شد تا این مسیحیان مرتد را شناسایی و مجازات کند. برآوردها از تعداد کسانی که قربانی دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا شدند بسیار متفاوت است. تاریخدان لورانت استدلال می کند که تورکمادا، که در سال ۱۴۹۸ درگذشت، ریاست یکی از وحشیانه ترین دوره های دادگاه تفتیش عقاید را در اسپانیا بر عهده داشت. به گفته لورانت، تعداد کل قربانیان تورکمادا عبارت بودند از: ۸۸۰۰ نفر که زنده در آتش سوزانده شدند، ۶۵۰۰ نفر که اموالشان از سوی شاه و دستگاه تفتیش عقاید مصادره شد، و نود هزار نفر که به شیوه های متنوع دیگر مجازات شدند.

تورکمادا به جامعه یهودیان اسپانیا حمله می کند



هنگامی که دستگاه تفتیش عقاید علیه مسیحیان مرتد به حرکت در آمد، حرکت خود علیه دومین گروه از آماج های مورد نظر خود، یعنی جامعه یهودیان اسپانیا، را آغاز کرد. از نظر حقوقی، دستگاه تفتیش عقاید حق نداشت علیه کسانی که خارج از مذهب کاتولیک بودند اقدام کند. یهودیان در حوزه اختیارات قانونی آن قرار نمی گرفتند چون هیچ گاه پیرو دینی جز دین موسی نبودند. اما تورکمادا تصمیم داشت فردیناند و ایزابلا را متقاعد کند که به نفع دولت است که این «سرمشأ آلودگی» را از اسپانیا پاک کند و وحدت ملی را، که اسپانیا چنین دیر هنگام در تاریخش به آن دست یافته بود، تحکیم بخشد.

در جریان اجرای حکم دادگاه تفتیش عقاید، یهودیانی که از تغییر دین خود امتناع کرده اند در چوبه مرگ سوزانده می شوند. تورکمادا شاه و ملکه را متقاعد کرد که اسپانیا باید خود را از شر یهودیان، که او آنها را «سرمشأ آلودگی» توصیف می کرد، خلاص کند.

تورکمادا قادر بود برای این باورها دلیل بیاورد، چون در جریان محاکمات تازه مسیحیان مرتد، داستان هایی در باره همکاری های جوامع تازه مسیحیان و یهودیان بر ملا شد،





یک تصویر افتراآمیز که یهودیان را در حال به صلیب کشیدن یک کودک نشان می‌دهد. اعتراف چندین یهودی در زیر شکنجه شدید به مصلوب کردن یک پسر بچه چهار ساله در شهر اسپانیایی لاگوئاردیا موجب برپایی بلواهای خشماگین ضد یهودی شد که به اخراج یهودیان از اسپانیا کمک کرد.

هر چند هیچ کدام به اندازه‌ای محکم و قاطع نبود تا شاه و ملکه را علیه یهودیان اسپانیا برانگیزد. اما در سال ۱۴۹۰ یک یهودی تغییر مذهب داده به نام بنیتو گارسیا بهانه لازم را به تورکمادا برای دستیابی به هدفش داد.

قضیه لاگوئاردیا

گارسیا، در بازگشت از یک سفر زیارتی به مرقد سن جیمز در کومپوستلا، شب را در مهمانسرای توقف کرد. هنگامی که در خواب بود، او باش خورجین‌هایش را زیر و رو کردند و در میان وسایلش چیزی یافتند که آن را نان مقدس آیین عشای ربانی، از آن نوع که کشیش در جریان مراسم عشای ربانی تبرک می‌کند، تشخیص دادند. این سؤال به وجود آمد که چرا گارسیا، به جای آن که نان را به شیوه معمول در جریان مراسم عشای ربانی بخورد، آن را از کومپوستلا همراه خود آورده است.



گارسیا را به دادگاه تفتیش عقاید کشاندند و او را در معرض آزمایش با آب و خفه کردن با طناب قرار دادند. گارسیا در زیر شکنجه اعتراف کرد که به دین یهودی بازگشته است و پای تازه مسیحیان دیگری را هم به میان کشید، که آن‌ها هم به نوبه خود به دادگاه تفتیش عقاید آورده شدند و در زیر شکنجه باز هم پای عده دیگری را به میان کشیدند.

در زیر شکنجه شدید، چندین یهودی اعتراف کردند که در جمعه مقدس در شهر لاگوئاردیا در مرکز اسپانیا پسر بچه چهارساله‌ای را «به شیوه‌ای که یهودیان عیسی مسیح را به صلیب کشیده بودند» مصلوب کرده‌اند.^(۲۷) گزارش شد که کودک را واداشته بودند که چندین مایل صلیب را با خود بکشد و ۵۵۰۰ بار او را شلاق زده بودند و پس از قتل آیینی او، یهودیان اقدام به در آوردن قلبش کرده بودند.

با آن‌که جسدی پیدا نشد و هیچ پدر و مادر هراسانی گزارشی از فرزند گم شده خود نداد، دادگاه لاگوئاردیا هجده ماه به درازا کشید. وقتی اخبار مباحث جنجالی آن برملا شد، محاکمه انتقادهای تند ضد یهودی را برانگیخت.

چندین یهودی در رابطه با قضیه لاگوئاردیا به ارتکاب جرایم مختلفی مقصر شناخته شدند و از طرف دادگاه تفتیش عقاید تحویل مقامات محلی کشوری داده شدند تا سوزانده شوند. کودک ناشناخته، یا همان قربانی پنداری، با نام کریستوبال قدیس اعلام شد و به یادبود او در ناحیه لاگوئاردیا معبدهایی ساخته شد.

مهم‌ترین پیامد محاکمه لاگوئاردیا این بود که باعث اخراج جمعیت یهودی از اسپانیا شد. بلواهایی که از پی دآوری در این قضیه پیش آمد درست شش هفته پس از چشمپوشی اعراب مغربی از گراناذا در ژانویه ۱۴۹۲ رخ داد. این بلواها شاه و ملکه را متقاعد کرد که سعادت ملی در گرو خلاص شدن کشور از شر یهودیان است، که اگر باقی می‌ماندند همیشه تازه مسیحیان را به راه‌های بدعت‌گذارانه خود می‌کشاندند.

یهودیان اسپانیا، سراسیمه، نامه‌های دادخواهی برای پاپ و فردیناند و ایزابلا فرستادند. دون اسحاق آبروانل، یک شخصیت برجسته در جامعه یهودیان و مشاور شاه فردیناند، از شاه و ملکه طلب بخشایش کرد و از طرف همکیشان خود قول داد در صورتی که فرمانی که از یهودیان می‌خواست اسپانیا را ترک کنند لغو شود، مبلغ استثنایی سیصد هزار دوکات اسکه طلای رایج | گرد آورند.



یک زن انگلیسی قربانی دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا می‌شود

الیزابت واسکونلوس، زنی که در دون شایر متولد شده بود، با مردی ازدواج کرد که در جزیره جامائیکا زندگی می‌کرد. ناخداهای اسپانیایی او را اسیر کردند و به اسپانیا بردند که در سال ۱۶۸۵ در برابر دادگاه تفتیش عقاید در مادرید حاضر و شکنجه شد. تاریخ‌نگار النور هببوت در کتابش پایان تفتیش عقاید اسپانیایی گزارش واسکونلوس را از شکنجه‌اش که پانزده سال بعد به دو شاهد در لیسیون داده بود نقل می‌کند.

«در هفته اول یا در این حدود، تنها نان و آب و پوشال مرطوبی برای خوابیدن به او [واسکونلوس] داده شد. وقتی او را پیش مأموران تفتیش عقاید بردند، اظهار داشت که مذهبش پروتستان است و در این مذهب باقی خواهد ماند. آن‌ها به او گفتند که او [با ازدواج با یک کاتولیک رومی] دین رومی را پذیرفته است و اگر آن را انکار کند به تیرک مرگ فرستاده خواهد شد.

سپس او را به سلولش بازگرداندند و یک ماه بعد باز هم نزد مأموران تفتیش عقاید بردند. وقتی پافشاری کرد که پروتستان است، او را تا کمر برهنه کردند و با طناب گره‌دار شلاق زدند. پانزده روز بعد، یک بار دیگر او را نزد مأموران تفتیش عقاید بردند. یک شمایل عیسی مصلوب بر پا بود و به او دستور داده شد زانو بزند و آن را عبادت کند، و وقتی او از این کار امتناع کرد، به او گفته شد در مراسم اجرای احکام بعدی او را زنده در آتش خواهند سوزاند. باز هم او را به سلولش بازگرداندند و یک ماه بعد برای بازجویی مجدد بردند. این بار مجازات شدیدتری اعمال شد. با یک آهن سرخ‌شده سینه‌اش را در سه نقطه تا استخوان سوزاندند. سپس او را به سلولش بازگرداندند، بدون آن که مرهم یا زخم‌بندی به او بدهند که به تسکین درد زخم‌هایش کمک کند.»

تورکمداد از پیشنهاد آبرائیل با خبر شد و شنید که شاه و ملکه در تصمیم خود دودل هستند. این بود که با شتاب به کاخ سلطنتی رفت تا با به چالش کشیدن ایمان فرمانروایان، آن‌ها را از تغییر تصمیمشان باز دارد، و بانگ بر آورد: «یهودای اسخریوطی سرورش را به سی سکه نقره فروخت؛ شما می‌خواهید او را به سیصد هزار دوکات بفروشید؛ بسیار خوب، او را بگیرید و بفروشید.» (۲۸)

استدلال‌های آبرائیل در برابر نفوذ تورکمداد بی‌ثمر بود. فرمان اخراج را هر دو فرمانروا در ۳۱ مارس ۱۴۹۲ امضا کردند. به یهودیان اسپانیا فرصت داده شد بین گرویدن به آیین





یهودیان در برابر فردیناند و ایزابل خم شده‌اند و هدایای خود را پیشکش می‌کنند. به‌رغم دادخواهی شتاب‌زده جامعه یهودیان، نفوذ تورک‌مادا شاه و ملکه را متقاعد کرد که یهودیان باید اخراج شوند.

کاتولیک یا تبعید یکی را انتخاب کنند. کسانی که حاضر به تغییر دین خود نبودند چهار ماه فرصت داشتند اموال خود را بفروشند، کارهای خود را سامان بخشند، و آماده ترک کشوری شوند که نیاکانشان در آنجا صدها سال در امنیت نسبی زندگی کرده بودند.

کاتولیک‌ها به این اخراج به مثابه یک فرصت مالی می‌نگریستند و اموال تبعیدیان را به کسری از ارزش آن‌ها می‌خریدند. بسیاری از کسانی که از وام‌دهندگان یهودی پول قرض کرده بودند به راحتی از پرداخت دیون خود شانه خالی کردند. در این دوره چهار ماهه دارایی‌های کلانی دست به دست گشت. سپس، در دوم اوت ۱۴۹۲، جمعیت یهودی اسپانیا را ترک کردند. برخی به مراکش یا الجزایر گریختند. عده‌ای اسیر دزدان دریایی شدند که در دریای مدیترانه گشت می‌زدند، و آن‌ها را به بردگی فروختند. عده‌ای را هم راهزنان به خیال این که طلا همراه آن‌هاست به قتل رساندند. عده‌ای هم توانستند خود را تا ترکیه برسانند. عده کمی هم به اسپانیا بازگشتند و غسل تعمید شدند.

برآوردها در مورد تعداد یهودیانی که اسپانیا را ترک گفتند متفاوت است. برخی این



اخراج یهودیان

یهودیان اسپانیا در میان صحنه‌های جانسوزی از در ماندگی و رنج انسانی اسپانیا را ترک گفتند. فردریک دیوید موکاتا در کتابش یهودیان اسپانیا و پرتغال و فیلیپ عقاید رنج و عذابی را که آن‌ها در این مقطع متحمل شدند به تصویر کشیده است.

«در این آخرین روزهای اقامت در اسپانیا صحنه‌های غم‌انگیز و دلخراشی به چشم می‌خورد. در اکثر جوامع، یهودیان به مزار ثیا کانشان می‌رفتند تا با آن‌ها وداع کنند. در پلاسینیا یهودیان گورستان خود و قطعه زمین نسبتاً وسیع مجاور آن را در اختیار شهر گذاشتند، به شرط این که بر روی گورستانشان هیچ‌گاه بنایی ساخته نشود. در ویکتوریا توافق مشابهی صورت گرفت و در سگوویا آن‌ها در میان اشک و اندوه سنگ‌های گور بسیاری از پدرانشان را برداشتند تا آن‌ها را با خود در سفر دور و درازشان همراه برند. در تمام ماه غم‌انگیز ژوئیه، در طول جاده‌های اصلی اسپانیا، صف‌های طولیل یهودیان را می‌شد دید، افسرده و اندوهناک، برخی در سن فرسودگی، و برخی در لطافت جوانی، بیمار و لنگان، ضعیف و ناتوان، و دارای سرنوشتی مشترک. رانده‌شدگان در زیر آفتاب سوزان به راه خود می‌رفتند و در بستر دشت‌های خشک و غبارآلود و بر فراز کوهستان‌های خشن و صخره‌ای، و از میان تنگه‌های سنگلاخ که مشخصه این شبه جزیره بود به سختی راه می‌گشودند، در حالی که طومارهای کتاب مقدس خود و چند یادمان از ثروت بر باد رفته خود را به همراه داشتند و پی در پی نگاهی حسرت‌بار به پشت سر، به خانه‌های عزیزشان که دیگر هیچ‌گاه نمی‌توانستند آن‌ها را ببینند، می‌افکندند.»

تعداد را تا هشتصد هزار نفر و برخی تنها ۱۶۰ هزار نفر ذکر می‌کنند. فرض عمومی بر این است که در آن تابستان غم‌انگیز ۱۴۹۲ حدود چهارصد هزار یهودی اسپانیا را ترک کردند. شاید پنجاه هزار نفر غسل تعمید را پذیرفتند. نتیجه نهایی فرمان اخراج این بود که اسپانیا، با اخراج یک بخش وفادار از جمعیت خود که طی قرن‌ها در این کشور زندگی کرده بودند، از طبقه متوسط شهری خود به طور جدی کاست و به بخش تجاری خود آسیب بی‌حد و حصری وارد کرد.

فرمان اخراج همچنین گروه تازه‌ای از تازه‌مسیحیان را به وجود آورد که صدها سال به آتش تفتیش عقاید دامن زدند. شگفت آن‌که صداقت این تازه‌مسیحیان در تغییر دین خود زیر سؤال بود، چون بسیاری برای باقی ماندن در اسپانیا غسل تعمید را پذیرفته بودند. نام آن‌ها و فرزندگانشان اسناد دادگاه‌های تفتیش عقاید را در قرن‌های شانزدهم و هفدهم پر کرده است.



تفتیش عقاید اسپانیایی در دنیای جدید

دستگاه تفتیش عقاید شعبه‌هایی را نیز در سرتاسر امپراتوری اسپانیا، که در اوج خود شامل آمریکای مرکزی، مکزیک، بسیاری از جزایر کارائیب، و نیمی از آمریکای جنوبی می‌شد، تأسیس کرد. ادارات تفتیش عقاید اسپانیایی در لیما، مکزیکو سیتی، و جاهای دیگر وجود داشت.

در دنیای جدید، تفتیش عقاید از روش‌های دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا پیروی می‌کرد. جاسوسان در همه جا در مورد رفتار ساکنان به مأموران تفتیش عقاید گزارش می‌دادند. آنچه مردم می‌گفتند، آنچه می‌خوردند، و آنچه می‌پوشیدند می‌توانست وجوه محکوم‌کننده اعمال مذهبی‌شان را آشکار سازد. دستگاه تفتیش عقاید در دنیای جدید طیف گسترده‌ای از قربانیان را می‌یافت که زندان‌هایش را پر کنند و مقامات کشوری را به سوزاندن

تازه‌مسیحیان و مجازات انواع دیگر گناهکاران مشغول نگه می‌داشت.

بسیاری از تازه‌مسیحیان در قاره آمریکای، به ویژه کسانی که به کارهای تجاری مشغول بودند، جزئیات پیشینه مذهبی خود را پنهان می‌کردند، زیرا شهروندان اسپانیایی «آلوده» به خون یهودی حق مهاجرت به دنیای جدید را نداشتند. اما از آن‌جا که این تازه‌مسیحیان با بازرگانان در اسپانیا و جاهای دیگر معامله داشتند، دستگاه تفتیش عقاید غالباً می‌توانست رد فعالیت‌های آن‌ها را بگیرد و محل جدید اقامت آن‌ها را پیدا کند.



هنگامی که تازه‌مسیحیان در دنیای جدید شناسایی می‌شدند،

تصویری که ناامیدی و رنج یک خانواده یهودی را که بر اثر فرمان اخراج از خانه و کاشانه‌اش رانده شده نشان می‌دهد.



بازداشت و در دادگاه‌های تفتیش عقاید محلی محاکمه می‌شدند. بسیاری از آن‌ها به دست مقامات کشوری سوزانده می‌شدند. اموالشان را دستگاه تفتیش عقاید مصادره می‌کرد و بخشی از ثروتشان با کشتی به اسپانیا بازگردانده می‌شد.

ماموران تفتیش عقاید در دنیای جدید علیه مسیحیانی نیز که مرتکب اعمالی می‌شدند که در آن زمان جرم تلقی می‌شد، نظیر توهین به مقدسات، جادوگری، یا زندگی مشترک با افراد بومی، اقدام می‌کردند. این جرم آخری زیاد اتفاق می‌افتاد، زیرا تعداد زنان اسپانیایی که به دنیای جدید مهاجرت می‌کردند زیاد نبود. اما کلیسا به چنین آمیزشی با افراد بومی با ناخشنودی شدیدی می‌نگریست و بسیاری از اسپانیایی‌ها به گناه زندگی مشترک با بومیان از سوی دستگاه تفتیش عقاید تازیانه می‌خورند.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا ملوانان پروتستان را مجازات می‌کند



دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا در دنیای جدید به ویژه در پیگرد و آزار پروتستان‌ها سختگیر بود و همه آن‌ها را بدعتگذار به حساب می‌آورد. پروتستان‌هایی که دستگاه تفتیش عقاید با آن‌ها برخورد می‌کرد در اصل ملوانان انگلیسی بودند که به دلایل ملی‌گرایانه و مذهبی از اسپانیایی‌ها نفرت داشتند و می‌خواستند به لحاظ تجارتي به آن‌ها خسارت وارد کنند و خواهان تصاحب ثروت آن‌ها بودند. این ملوانان رد ناوگان خزائن اسپانیایی را، که سالی دو بار مقادیر کلانی طلا و نقره را از دنیای جدید به اسپانیا حمل می‌کردند، می‌گرفتند.

مسیر و زمان حرکت ناوگان خزائن سال به سال کمی تغییر می‌کرد. دریانوردان مشهور قرن شانزدهم نظیر سر فرانسیس دریک و سر والتر رالی هوش و ذکاوت و هنر دریانوردی خود را در برابر کشتی‌های خزانه‌دار و کشتی‌های جنگی محافظ آن‌ها آزمودند.

ملوانان انگلیسی نظیر سر والتر رالی خطر اسارت و اعدام را به جان می‌خریدند و بی‌باکانه تلاش می‌کردند ثروت ناوگان خزائن اسپانیا را به چنگ آورند.



هر ملوانی که به بخشی از این ثروت اسپانیایی دست می‌یافت و آن را به انگلستان می‌برد یک قهرمان ملی به حساب می‌آمد.

تعداد اندکی از این ماجراجویان انگلیسی در کار خود موفق شدند. اما بسیاری ناکام ماندند و کسانی که اسیر می‌شدند به عنوان بدعتگذار محاکمه و به دستور دستگاه تفتیش عقاید در دنیای جدید در چوبه مرگ سوزانده می‌شدند.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیایی در پرتغال

حکومت اسپانیا بین سال‌های ۱۵۸۰ و ۱۶۴۰ حکومت پرتغال را نیز تحت کنترل داشت. در نتیجه، ادارات تفتیش عقاید را در لیسبون و چندین شهر دیگر دایر کرد. دادگاه‌های تفتیش عقاید به سرعت علیه تازه‌مسیحیان پرتغال، که در سال ۱۴۹۷ مجبور شده بودند به طور دسته‌جمعی تغییر مذهب دهند، اقدام کرد. یهودیان اسپانیایی را نیز که در نتیجه اخراج از اسپانیا در سال ۱۴۹۲ به پرتغال رفته بودند زیر نظر قرار داد. داستان تفتیش عقاید در پرتغال - محاکمات، مجازات‌ها، سوزاندن‌ها، و مصادره اموال - درست مانند اسپانیای سال‌های ۱۵۸۰ تا ۱۶۴۰ بود.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیایی، از جهت دامنه اقداماتش در اسپانیا، دنیای جدید، و پرتغال، مهم‌ترین نهاد منحصر به فرد در جامعه اسپانیا شد، که حتی غالباً با اقتدار پادشاه به رقابت و چالش برمی‌خاست. چنین موقعیتی بدین سبب امکان‌پذیر شد که جانشینان فردیناند یا به امپراتوری بی‌علاقه بودند یا به طور فزاینده‌ای کندذهن و سست‌عنصر بودند، به طوری که دومینیکن‌های قدرتمندی که سوپرمارچع عالی‌ار را در مادرید تحت کنترل داشتند به راحتی بر آن‌ها مسلط می‌شدند.

در واقع، در پایان قرن هفدهم، هیچ فرمانی از جانب پادشاه - چه دینی و چه غیردینی - قدرت اجرای قانونی نداشت مگر آن‌که از سوی مفتش اعظم تنفیذ می‌شد. این مردان سرانجام اداره امور مالی سلطنتی را نیز در اختیار گرفتند. از آن‌جا که دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا عمده‌تأ مستقل از رم بود، شخص مفتش کل سیاست کلیسا و دولت را در تمام سرزمین‌هایی که تحت تسلط اسمی پادشاهان اسپانیا بود تعیین می‌کرد.

این مأموران تفتیش عقاید متوجه بودند که با کنترل اطلاعاتی که معمولاً در دسترس بود می‌توانند دولت را کنترل کنند. ترس از سرایت آیین پروتستان آن‌ها را واداشت که در سال ۱۵۷۰ تحصیل اسپانیایی‌ها را در دانشگاه‌های خارجی ممنوع سازند. به همین ترتیب، به



خارجیان به ندرت اجازه تحصیل در اسپانیا را می دادند. و با نظارت بر محتوی هر رشته درسی که ممکن بود مرجعیت انجیل را زیر سؤال برد، از جمله پزشکی، علوم طبیعی، فلسفه، و علوم انسانی، ذهن و فکر اسپانیایی ها را تحت کنترل شدید قرار می دادند. در میانه قرن شانزدهم، کلیسا فهرستی از کتاب های ممنوعه فراهم آورد. این فهرست «ایندکس» نامیده می شد و دستگاه تفتیش عقاید از چنین فهرستی به منظور کنترل افکار کاتولیک ها به وسعت استفاده می کرد.

کشتی هایی را که در بنادر اسپانیا پهلو می گرفتند برای کالای غیر مجاز، از جمله کتاب هایی که دستگاه تفتیش عقاید ورودشان را به کشور مجاز نمی شمرد، می گشتند. مأموران دستگاه تفتیش عقاید برای سفیران کشورهای خارجی که در مادرید اقامت داشتند، پی در پی مزاحمت ایجاد می کردند، آن ها را از انجام مراسم مذهبی باز می داشتند، و اغلب، در پی مطالب ممنوعه، بسته های پستی شان را واری می کردند. نتیجه این سیاست ها این بود که دستگاه تفتیش عقاید، تا تهاجم سپاهیان فرانسوی در اوایل قرن نوزدهم، از طریق «مرجع عالی» (سوپرما) به کنترل افکار در اسپانیا می پرداخت.

اجرای حکم دادگاه تفتیش عقاید

در حالی که حیات فکری کشور دچار انجماد شده بود، فضای مذهبی کشور شاهد صحنه های نمایشی مراسم اجرای حکم دادگاه تفتیش عقاید بود، مراسمی که در آن جرایم بدعتگذاران و مجازات های تعیین شده برای آن ها رسماً اعلام می شد. این مراسم به تشریفات باشکوهی تبدیل شد که حکومت آن را بر پا می کرد و قصد از آن نشان دادن قدرت و اقتدار دستگاه تفتیش عقاید به مردم بود.

مراسم اجرای احکام در اسپانیا معمولاً در یک روز جشن بزرگ نظیر تاجگذاری یا شاید یک عروسی سلطنتی برگزار می شد. زمان و مکان مراسم را از یک ماه پیش اعلام می کردند. تدارکات گسترده ای دیده می شد تا جایگاه تماشاچیان و پرچم ها و بیرق ها به حد کافی تأمین شود و از مهمانان داخلی و خارجی دعوت به عمل آید.

در روز اجرای مراسم، تماشاگران برای به دست آوردن جای بهتر زودتر حضور پیدا می کردند. جایگاه مخصوصی برای خانواده سلطنتی، سفیران خارجی، و دیگر بزرگان در نظر گرفته می شد. معمولاً جایگاه جداگانه ای برای مأموران تفتیش عقاید و همراهان شان در نظر گرفته می شد که با پرچم های سبز مخصوصی که در کنار جایگاه آن ها به اهتزاز در می





اجرای حکم دادگاه تفتیش عقاید اسپانیا مراسمی عمومی، گسترده و پر زرق و برق بود که معمولاً در روز جشن‌های بزرگ برگزار می‌شد و نیازمند تدارکات عظیم بود و جمعیت زیادی را به خود جلب می‌کرد.

می‌آمد مشخص می‌شد. ترتیبات عادی‌تری برای تأمین نیاز جمعیت انبوهی که برای دیدن مراسم می‌آمد در نظر گرفته می‌شد.

نخستین مرحله، رژه با لباس‌های پر زرق و برق و عصاهای کاغذی بود. غالباً مراسم عمومی و بزرگ آیین عشای ربانی برگزار و موعظه‌ای ایراد می‌شد. سپس مجازات‌ها اعلام می‌گردید. کسانی را که به مرگ محکوم شده بودند به میان جمعی می‌آوردند که سانبینیتو^۱ به تن داشتند، قبا‌های بی‌آستین منقوشی که جهنم را مجسم می‌کردند و گمان می‌رفت مقصد کسانی است که قرار بود در آتش سوزانده شوند. (خود واژه Sanbenito به معنای «ناآمزیده» است).

مراسم اصلی سوزاندن در وسط میدان شهر انجام می‌شد تا شاه و همراهانش، و همین‌طور جمعیت گرد آمده، در شور و هیجان آن سهیم شوند. این مراسم عمومی و پر زرق



و برق اجازه می داد که هر کسی در آن شرکت و قدرت و اختیار کلیسا را بر جان مردم از نزدیک مشاهده کند.

با حذف طبیعی، تعداد تازه مسیحیانی که در این مراسم در آتش سوزانده می شدند کاهش یافت، در حالی که تعداد دیگر خلافکارانی که مجازات می شدند به نسبت رو به افزایش گذاشت. اسناد دستگاه تفتیش عقاید در مادرید نشان می دهد که بین سالهای ۱۷۸۰ و ۱۸۲۰، از پنج هزار موردی که در دادگاه حاضر شدند، تنها شانزده مورد جرایم مرتبط با تازه مسیحیان بود. مراسم اجرای احکام دستگاه تفتیش عقاید کار خود را خوب انجام داده بود. آن‌ها آنچه را که برای اسپانیا خطر نفوذ بیگانه بود حذف کرده و مردم را هم در این کار مشارکت داده بودند.

بقایای دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا تا قرن بیستم برجا ماند. با آن‌که یهودیان دیگر در اسپانیا زندگی نمی کردند، مسئله خلوص نژادی هنوز هم دست از سر غیر یهودیان برنمی داشت. بر اساس این قانون، فرزندان یهودیان و اعراب مغربی از داشتن مشاغل دولتی محروم بودند. در نیمه قرن شانزدهم، دستگاه تفتیش عقاید این سیاست را در همه موارد اعمال می کرد و به امور اجتماعی نظیر ازدواج نیز بسط می داد.



بدعتگذاران محکوم به مرگ را به وسط میدان می آوردند
جایی که شاه و رهبران کلیسا در ردیف جلو شاهد سوزاندن آن‌ها باشند.



با آن که سنت تحقیق در مورد اصل و نسب افراد در سال ۱۸۳۵ رسماً لغو شد، در ضمیر اسپانیایی ها چنان ریشه دوانده بود که سنجه های خلوص نژادی همچنان ادامه پیدا کرد و حکومت ناگزیر شد یک بار دیگر در سال ۱۸۶۵ آن را مردود اعلام کند. با وجود این، ترس از آلودگی نژادی تا قرن بیستم نیز ادامه پیدا کرد. تنها در سال ۱۹۹۲، پانصد سال پس از اخراج یهودیان از اسپانیا، شاه خوان کارلوس رسماً کنیسه ای را در مادرید بازگشایی کرد و از فرزندگان یهودیان اخراج شده در قرن پانزدهم برای بازگشت به سرزمین نیاکانشان دعوت رسمی به عمل آورد.

این تاریخ طولانی تفتیش عقاید اسپانیایی یادآور نیروی ماندگار نابردباری و خشک مغزی است، که حتی در شرایط عدم حضور گروهی که این احساسات علیه آنهاست، به حیات خود ادامه می دهد. تفتیش عقاید اسپانیایی این را نیز آشکار می سازد که چگونه هدف اصلی که مخالفت با بدعتگذاری بود جای خود را، اگر نه در سیاست مدون و اعلام شده، به وسوسه گرفتن ثروت بخش بزرگی از جمعیت در درون جامعه اسپانیا داد. تاریخ تفتیش عقاید در دیگر کشورها نیز نشان دهنده تمایل به دستیابی به هدف هایی است که غیر از هدف هایی بود که در ابتدا پاپ اینوکتیوس سوم مشخص کرده بود.



مجازات گناهکاران

مراسم اجرای احکام دادگاه تفتیش عقاید منظره‌ای است که در دل تماشاگر وحشت می‌افکند و تصویری هول‌انگیز از روز داوری نهایی است. چنین ترس و چنین احساسی باید در بیننده برانگیخته شود و دارای فواید بسیاری است.

نیکولاس ایمریچ

راهنمای تفتیش عقاید

هنگامی که دادگاه تفتیش عقاید بازجویی و داوری خود را در مورد متهمان به گناهکاری به پایان می‌رساند، مجازات‌ها یا احکام توبه را صادر می‌کند. «اداره مقدس» در سرتاسر اروپا مجازات‌ها را در مراسم اجرای احکام علناً اعلام می‌کرد. در اسپانیا و جاهای دیگر، برنامه‌های نمایشی عمومی در کلیساهای بزرگ، در فضای باز میدان شهر، یا محوطه‌های بزرگ دیگر به اجرا در می‌آمد.

برخی از مجازات‌های دستگاه تفتیش عقاید

دستگاه تفتیش عقاید می‌کوشید مجازات با جرم مطابقت داشته باشد: برخی از مجازات‌ها بسیار سبک و برخی دیگر به شدت سنگین بودند. از آن‌جا که مردم در بسیاری موارد مستعد گناهکاری بودند، دستگاه تفتیش عقاید طی قرن‌ها طیف گسترده‌ای از مجازات‌ها را ابداع و اصلاح کرد.

در یکی از سبک‌ترین اشکال مجازات، خطاهای فرد گناهکار در یک دوره در روزهای یکشنبه، شاید از پلکان کلیسا، علناً اعلام می‌شد. آن وقت همه همسایگان می‌فهمیدند که شخص نامبرده در مراسم عشای ربانی حاضر نشده یا شاید حرف‌های کفرآمیزی زده یا به یک شیء مقدس در کلیسا درست احترام نگذاشته است.

سرانجام دستگاه تفتیش عقاید اقتباسی بصری از این مجازات را ابداع کرد که پوشیدن





یک لباس رو با علامت ضربدر زرد روشن بر روی آن بود. شخص گناهکار، هنگام اعلام علنی جرائمش در کلیسای محلی، این لباس خواری را بر تن می‌کرد. تکامل جدی‌تر این مجازات شامل پوشیدن این لباس ضربدردار نه فقط در روزهای یکشنبه، بلکه برای مدت زمان‌های متفاوت، شاید حتی برای بقیه عمر شخص، بود.

در اسپانیا، موطن سانبیتو، این مجازات به یک شکل تقریباً هنری تحول پیدا کرد. سانبیتو، یا ساماراس^۱، برای پوشش روزانه، مانند قباهای شرمساری که محکومان در مراسم اجرای احکام به تن می‌کردند، غالباً منقوش با شعله‌های قرمز، شیاطین، و افعی‌ها بود. شخص گناهکار، افزون بر قبای بی‌آستین،

برای مجازات از راه تحقیر، گناهکاران را و می‌داشتند، به هنگام اعلام علنی جرائمشان، جامه‌ای با ضربدرهای زرد روشن به تن کنند.

یک کوروسا^۲، کلاه دراز نوک‌تیزی که مانند سانبیتو منقوش بود، نیز به سر داشت. گاهی دستگاه تفتیش عقاید خواستار آن می‌شد که در جلوی کلاه علامتی نصب شود که دلایل مجازات آن مرد را به دنیا اعلام کند. علامت‌های زنان را به مقنعه‌شان نصب می‌کردند. اگر شخصی در اختیار دستگاه تفتیش عقاید جان می‌سپرد، سانبیتوی او را با برجسب نامش در یک کلیسای دومینیکن جهت عبرت دیگران می‌آویختند.

دستگاه تفتیش عقاید از جامه‌های ضربدردار متنوعی استفاده می‌کرد. به بدگویان

بدخواه جامه قرمز می پوشانند که نشانه زبان شرارت بار آنها بود. ساحران، بت پرستان، و شیطان پرستان لباسشان مزین به چهره های عجیب و غریبی بود که به موجودات گارگویل یا غولمانندی شباهت داشتند که در قرون وسطی کلیساهای جامع را با آنها تزیین می کردند. با آن که پوشیدن جامه های ضربدردار شکل نسبتاً خفیفی از مجازات قلمداد می شد، علنی بودنش باعث می شد که خیلی شدید جلوه کند. حتی کشیشی در مورد سنگینی بار این مجازات اظهار داشته:

عوام الناس نه از توهین نسبت به کسانی که این مظهر رستگاری را به نشانه بدنامی به تن داشتند دریغ می کردند و نه از تمسخر. با انگشت تحقیر به آنها اشاره می کردند. مردم از همنشینی با آنها خودداری می کردند و از وصلت با آنها و فرزندانشان امتناع می ورزیدند. با وجود اعتراض اسقف ها و عذر و بهانه آوردن مأموران تفتیش عقاید به نفع آنها، با آنها مثل آدم های نجس و مطرود رفتار می شد. (۲۹)

سرانجام دستگاه تفتیش عقاید پذیرفت که این مجازات را، به خاطر واکنش عمومی نسبت به کسانی که این نشانه های شرمساری را به تن می کردند، تخفیف دهد. از آن پس، کم تر و کم تر کسانی ملزم به پوشیدن این جامه های ضربدردار در طول زندگیشان می شدند.

دوره های نیایش

دستگاه تفتیش عقاید غالباً کسانی را که زمانی با عقاید بدعتگذارانه بازی کرده بودند ملزم می کرد که در چندین دوره نیایش، گاهی حتی هفت بار در روز، شرکت کنند. اغلب می شد نیایش ها را در منزل انجام داد. گاهی هم می شد آنها را در کلیسا و زیر نظر کشیش برگزار کرد. کسانی که مرتکب گناهان کوچک تر شده بودند می توانستند این مجازات ها را در دوره نسبتاً کوتاهی به پایان برسانند. اما برخی احکام متضمن تداوم دوره نیایش در تمام طول زندگی فرد توبه کار بود.

ممکن بود یک مأمور تفتیش عقاید بر آن شود، به جای الزام به یک دوره نیایش، یک دوره روزه داری اضافی را در نظر بگیرد. تاریخ نگار آ. ال. میکوک مورد پونز راجر را در قرن سیزدهم ذکر می کند که نه تنها ملزم به تغییر دائمی رژیم غذایی خود شد، بلکه تعدادی مجازات های دیگر را نیز متحمل گردید. پونز راجر ملزم بود

برای همیشه از خوردن گوشت، تخم مرغ، و پنیر و تمام خوراک هایی که از گوشت درست می شد پرهیز کند، مگر در عید پاک، عید پنجاهه [پنجاه روز بعد از عید پاک] و کریسمس...





او می‌بایست سالی سه بار روزه | چهل روزه | بگیرد... مگر به واسطه ضعف بدنی یا گرمای هوا از آن معاف شود... باید سه روز یکشنبه زیر نظر کشیش دهکده یا ترکه به پشت برهنه‌اش کوبیده شود، باید لباس متمایزی که دارای علامت ضربدر باشد بپوشد تا مشخص شود که او سابقاً بدعتگذار بوده است. و باید هر روز در عشای ربانی حضور یابد و در صورت امکان هفتاد مرتبه در روز و بیست مرتبه در شب دعای «ای پدر روحانی ما...» را بخواند... و بالاخره، باید ماهی یک بار پوست‌نوشته‌ای را که همه این دعا رویش نوشته شده به کشیش دهکده نشان دهد. (۳۰)

شلاق زدن در ملأ عام

گاهی گناهکاران نادم را در کلیسا در ملأ عام شلاق می‌زدند تا کفاره گناهانشان باشد. مانند مجازات‌های دیگر، غرض از تحمیل درد و رنج ناشی از شلاق خوردن این بود که تصویری زنده و بازدارنده برای کسانی باشد که ممکن بود وسوسه شوند و در مسیر بدعتگذاری قدم بگذارند یا از دیگران

«ساماراس» منقوش با شعله‌های قرمز، شیاطین، و افعی‌ها بود تا جهنم را، که گمان می‌رفت مقصد پوشندگان است، مجسم کند.

محافظت کنند. قطعه زیر گواهی است بر آنچه مجازات تازیانه یا شلاق‌زنی در پی داشت.

فرد نادم با پای برهنه، با زیرپیراهن و زیرشلواری، با شمع‌ی در یک دست و ترکه‌های مجری حکم | ابزاری که برای شلاق زدن به کار می‌رفت | در دست دیگر، به کلیسا می‌آمد. بعد در جریان عشای ربانی در جایی که توجه دیگران را به خود جلب کند می‌ایستاد یا زانو می‌زد، پس از بیان سیره مسیح یا گردآوری اعانات و صدقات، یا موعظه، او شمعش را در محراب قرار می‌داد و ترکه‌ها را به کشیش تقدیم می‌کرد. بعد زانو می‌زد تا او را شلاق بزنند. به هنگام





یک مراسم شلاق‌زنی در ملاء عام در قرون وسطی. دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا این شکل از مجازات را با تازیانه زدن در ملاء عام به اوج تازه‌ای رساند.

حرکت دسته‌جمعی، او با همان کسوت از پی کشیشان و خادمان کلیسا حرکت می‌کرد و در آخرین منزلگاه شلاق می‌خورد. به محض این‌که مجازاتش تمام می‌شد، با صدای بلند اعلام می‌کرد که این جزای گناهانی است که برخلاف مفتشان و دستگاه تفتیش عقاید مرتکب شده است. (۳۱)

تازیانه زدن در ملاء عام

دستگاه تفتیش عقاید عمل شلاق زدن را چنان ارتقا داد که شلاق‌زنی در کلیسا به مراسمی پر طول و تفصیل‌تر و مهیب‌تر تبدیل شد. تازیانه زدن در ملاء عام. گناهکار معترف را پادشاه سوار بر یک الاغ در خیابان‌ها به حرکت در می‌آوردند و در حین حرکت او را شلاق می‌زدند.



تعداد ضربات شلاق از یک تا دویست ضربه متغیر بود و این مجازات برای هم مردان و هم زنان در نظر گرفته می‌شد.

گاهی جمعیت گرد می‌آمد تا فرد نادم را مسخره کند و برای افزودن بر درد و رنج او، اشیایی را به سویش پرتاب نماید. به نظر می‌رسد که سن گناهکار معترف بر شدت مجازات تأثیری نداشت - اسنادی در دست است که دختران دوازده ساله و زنان بالای هفتاد سال را تازیانه زده‌اند.

سفرهای زیارتی

دستگاه تفتیش عقاید گاهی مردم را به سفرهای زیارتی می‌فرستاد. این شکل از مجازات از سفرهای ساده و مکرر به زیارتگاه‌های محلی تا مسافرت‌های طولانی به سه زیارتگاه بسیار مشهور اروپا - سن جیمز در کامپوستلا در اسپانیا، سه پادشاه کولون، یا خود رم - متفاوت بود.

زائر سندی را با خود همراه داشت که حاوی راهنمایی‌هایی بود در مورد مکان‌هایی که باید از آن‌ها بازدید به عمل می‌آمد و اعمال مذهبی که باید انجام می‌شد. این سند نقش نوعی گذرنامه را داشت که کشیش هر زیارتگاهی که زائر در آن توقف می‌کرد آن را امضا می‌نمود. از این رو وقتی فرد نادمی از یک سفر زیارتی برمی‌گشت، مستنداتی داشت که به دستگاه تفتیش عقاید ثابت کند که همه تعهداتش را به طور کامل انجام داده است.

در حالی که امروزه به نظر نمی‌رسد که سفر زیارتی کار سنگین و شاقی باشد، در قرون وسطی حتی یک سفر چند صد مایلی از موطن خود کاری بسیار دشوار و مستلزم از خود گذشتگی بسیار و خطر کردن‌های بی‌شمار بود. چنین سفری غالباً به معنای گرسنگی کشیدن خانواده فرد نادم بود که در غیاب نان‌آورشان پولی برای تهیه خوراک نداشتند.

ما از روی اسناد دستگاه تفتیش عقاید می‌دانیم که حکم به سفرهای زیارتی به عنوان شکلی از مجازات مکرراً به کار می‌رفت. تنها در سال ۱۲۲۷، به ۴۲۷ بدعتگذار معترف اهل لانگدوک دستور داده شد که به سن جیمز در کامپوستلا سفر زیارتی کنند، مسافرتی چهارصد مایلی از طریق کوره‌راه‌های پرخطر کوه‌های پیرنه. برخی این سفر زیارتی را با پای برهنه می‌پیمودند.



احکام زندان

اما برای کسانی که مجازاتشان زندان طولانی مدت بود، فکر به عهده گرفتن سفر زیارتی به سن جیمز ممکن بود جایگزین خوشایندی به نظر آید، چون همان زندان تاریک و ملال آوری که محل نگهداری مظنونان پیش از محاکمه آنها بود غالباً زیستگاهشان برای بقیه عمر می شد.

قاعدتاً، حکم رسمی زندان که از سوی دستگاه تفتیش عقاید در مراسم اجرای احکام اعلام می شد حکم ابد بدون امکان آزادی مشروط بود. اما در عمل ممکن بود شخصی به زندان کوتاه مدت یا حبس ابد محکوم شود.

در حکم سبک یا کوتاه که سوروس لارگوس^۱ نامیده می شد، ممکن بود شخص در خانه خودش یا نهادی چون صومعه یا بیمارستان محبوس شود، چون دستگاه تفتیش عقاید غالباً سلول های کافی برای نگهداری از همه محکومین در اختیار نداشت. از این رو برخی از زندانیان این فرصت را پیدا می کردند که به زندگی جمعی در نهادی که در آن محبوس می شدند بپیوندند.

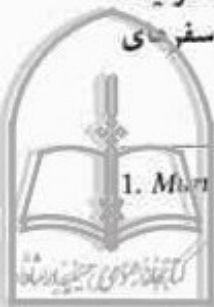
سوروس استریکتوروس^۲ مجازاتی بود که برای کسانی در نظر گرفته می شد که جرایم بزرگ تری مرتکب شده بودند، نظیر تلاش برای جذب



یک زایر پس از مسافرتی طولانی و طاقت فرسا به در یک زیارتگاه می رسد. گاهی برای مجازات گناهکاران سفرهای زیارتی صدها مایلی در نظر گرفته می شد.

1. Murus Largus

2. Murus Stricturus



دیگران به عقاید بدعتگذارانه یا نگهداری کسانی که می دانستند در این رابطه مقصرند. این کسان را به طور دائمی در زندان های دستگاه تفتیش عقاید جا می دادند، که چنین امکاناتی را دارا بود و آن ها را اداره می کرد. سلول ها از نظر شکل و اندازه متفاوت بودند، اما هیچ کدام به منظور کاستن از درد و رنج زندانی در نظر گرفته نشده بودند.

سلول ها معمولاً بسیار کوچک و بدون پنجره بودند. غالباً زندانیان را به دیوار زنجیر می کردند. گاهی پاهایشان را با غل و زنجیر می بستند. غذایشان غالباً فقط نان و آب بود. برخی از زندانیان را در زندان انفرادی در سیاهچال های تنبیهی جا می دادند. در چنین شرایط سخت و بی رحمانه ای، زندانیان، قطع نظر از این که طول مدت حکمشان چقدر بود، غالباً پیش از آن که مدت زندانشان به پایان برسد، جان می سپردند.

زندان های دستگاه تفتیش عقاید

کسانی که به زندان های طویل المدت محکوم می شدند با رنج و عذاب روزانه زندان روبرو بودند. حتی کشیشان به این شکل از مجازات محکوم می شدند. اطلاعاتی در مورد حکم سر هم بندی شده برای یک کشیش، به نام فرا توماسو فابیانو، بر جا مانده است. این گزارش برگرفته از کتاب تاریخ تفتیش عقاید تألیف ویلیام هاریس رول است.

«فرا توماسو فابیانو دی میلنو، محکوم شده در رم، تا جرایم بی مجازات نماند تا سرمشق عبرت آموزی برای همسایگانمان باشد، مایه مسرت ماست که شما در جایی محبوس می شوید که چهار دیوار آن را احاطه کرده، جایی که ما به شما اختصاص خواهیم داد؛ جایی که شما با عذاب وجدان و سبیل اشک برای گناهان و جرائمی که در برابر عظمت خداوند، کلیسای مقدس مادر، و دین پدر، سن فرانسیس، مرتکب شده و به آن اقرار کرده اید، مویه خواهید کرد.»

«فرا توماسو در یک چهار دیواری محبوس بود اما فضای کافی داشت که در برابر یک شمایل عیسای مصلوب و یک تمثال مریم مقدس زانو بزند. این مرد بی چاره می بایست در تنگنا باشد و خارج از آن مکان نتواند تکان بخورد، بلکه در آن جا گرفتار عذاب وجدان باشد و بسیار اشک بریزد. هیچ دری در کار نبوده، بلکه تنها چهار دیواری بود که او را احاطه کرده بود. و از آنچه در باره آن بناها می دانیم، می توانیم حدس بزنیم که سوراخ کوچکی در آن بالا بوده که از آن برای او غذا پایین می انداخته اند. جایی بوده که در انگلستان آن را 'کمی فراغت' می نامند و آن قدر زندانی را در آن نگه می دارند تا بپوسد و در میان نجاست خودش چشم از جهان فرو بندد.»



از دست دادن دارایی

کسانی که زندانی می‌شدند معمولاً دارایی خود را از دست می‌دادند. قاعدتاً، شخص زندانی اختیار زندگی خود را نداشت و بنابراین دیگر نمی‌توانست صاحب دارایی باشد. دستگاه تفتیش عقاید معمولاً برای همسران بدعتگذاران معیشتی فراهم نمی‌آورد. اما ممکن بود ترتیبی دهد که از فرزندان خود حداقل مراقبت به عمل آید. نقش ایمریج در راهنمایی همکارانش در مورد تأمین زندگی فرزندان بدعتگذاران کاملاً منحصر به فرد بود:

گناهان پدران باید دامنگیر فرزندان شود؛ فرزندان بدعتگذاران جز فقر و بدنامی سزاوار هیچ میراث دیگری نیستند. کلیسای بزرگوار بهتر است از کودکان مراقبت کند، پسران را به عنوان کارآموز به حرفه‌ای وادارد و دختران را به خدمتکاری، حتی غذا دادن به آخرین طفل یا کودکان

برخی از زندانیان بخت برگشته به حبس ابد در زندان‌های تاریک و ملال‌آور دستگاه تفتیش عقاید محکوم می‌شدند.

مريض احوال؛ اما باید به آنها غذای مختصری بدهد، باشد که آنها متوجه مصیبت گناه پدرشان در شخص خودشان باشند. و اما در مورد همسران، آنها در سرنوشت شوهرانشان سهیمند، مگر وفاداری کامل به «اداره مقدس» آنها را، پس از زندان ابد یا مرگ دردناک شوهران مطرودشان، سزاوار اغماض و آمرزش قرار دهد. (۳۲)

کلیسا امیدوار بود شدت مجازاتی که بر خانواده‌های بدعتگذاران اعمال می‌کرد در آینده مانع بدعتگذاری شود.

در نخستین سال‌های تفتیش عقاید، فرض بر این بود که اموال مصادره شده بدعتگذاران





(بالا) زندانیان دستگاه تفتیش عقاید را گاهی در غل و زنجیر می کردند و به آن ها تنها نان و آب می دادند.
(پایین) خانواده بدعتگذاران محکوم به مرگ می شدند. مأموران تفتیش عقاید نسبت به همسر و فرزندان بدعتگذاران کوچک ترین رحم و شفقتی نشان نمی دادند.



مصادره اموال

مصادره اموال نه تنها برای خانواده شخص بدعتگذار بلکه برای تمام کسانی که او با آنها رابطه کاری داشت و برای ناحیه‌ای که او در آن زندگی می‌کرد به یک مسئله جدی تبدیل می‌شد. سر الکساندر کاردیو در کتابش تاریخ مختصر تفتیش عقاید پیچیدگی این موضوع را شرح می‌دهد:

«تمام وام‌هایی که بدعتگذاران می‌گرفتند و تمام گرویی‌ها و حق تصرف‌هایی که برای تضمین وام می‌دادند بی اعتبار بود. در نتیجه، در معاملات مربوط به کسب و کار چنان فضای عدم اطمینانی به وجود آمد که در فلورانس الزام فروشنده یک ملک به تضمین امنیت در برابر احتمال احکام مصادره آتی از سوی دستگاه تفتیش عقاید به صورت یک عرف در آمد. هیچ کس نمی‌توانست نسبت به درستی ایمان فروشنده یک ملک مطمئن باشد یا پیش‌بینی کند که کی ممکن است او گرفتار اتهام بدعتگذاری شود. حتی در مورد میثاق‌های شخصی غالباً تضمین‌های مشابهی خواسته می‌شد. این اختلال در کارها چنان جدی شد که پاپ مارتینوس چهارم در سال ۱۲۸۳ دستور داد که ملکی که در دست خریدار واقعی است نباید در صورت محکوم شدن فروشنده از سوی دادگاه تفتیش عقاید مصادره شود.»

باید از بین برده شود. پاپ اینوکنسیوس چهارم دستور ویران کردن تمام خانه‌ها را در محله‌ای که بدعتگذاران در آن زندگی می‌کردند، افزودن بر محل سکونت خود بدعتگذاران، صادر کرد. اما به نظر می‌رسد که این دستور پاپ در خیلی موارد اجرا نمی‌شد. از بین بردن اموال بدین صورت سبب مشکلات اقتصادی شدید در نواحی گسترده‌ای می‌شد. اگر این سیاست به اجرا در می‌آمد، ممکن بود همکاری و مساعدت مقامات کشوری را، که دستگاه تفتیش عقاید برای انجام کارش به پشتیبانی آنها نیازمند بود، کاهش دهد.

پس از نیمه قرن چهاردهم، اموال را به ندرت از بین می‌بردند. به جای آن، اموال محکومین را میان پاپ، دستگاه تفتیش عقاید، و مقامات کشوری ناحیه محل زندگی بدعتگذاران تقسیم می‌کردند.

دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا راه دیگری نیز برای تبدیل مجازات گناهکاران به نفع مالی خود پیدا کرد. فردیناند آراگونی، پادشاه اسپانیا در پایان قرن پانزدهم، ناوگان عظیمی داشت. مرگ و میر در میان ملوانان زیاد بود و فردیناند همیشه نیازمند ملوانانی بود که کشتی‌هایش را در دریا نگهداری کنند.



شاه فردیناند شخصاً مبتکر ایده فرستادن گناهکاران اعتراف کرده و محکوم شده از طرف دستگاه تفتیش عقاید برای کار در کشتی های پارویی برای مدت ده سال بود. در واقع، در اسپانیا «محکوم شدن به کار در کشتی های پارویی» یکی از متداول ترین مجازات های سبکی بود که برای گناهکاران در نظر گرفته می شد.

شاه فردیناند، با بهره برداری از نیروی انسانی در اختیار دستگاه تفتیش عقاید، «منبع کار ارزانی برای خودش پیدا کرد، بدون آنکه مجبور شود به برده داری آشکار متوسل گردد.»^(۳۳) ملوانان جدید را، پس از اعلام علنی حکمشان، با غل و زنجیر از شهرهایشان خارج می کردند و به کشتی هایی انتقال می دادند که قرار بود چندین سال زندان آنها باشد. این روش تا نیمه قرن هجدهم ادامه یافت.

اعدام از طریق سوزاندن

حداکثر مجازات از سوی دادگاه تفتیش عقاید اعدام از طریق سوزاندن بود. این شکل از اعدام به گناهکاران غیر نادم و بدعتگذاران به سر موضع بازگشته اختصاص داشت. مأمور تفتیشی که ریاست مراسم اجرای احکام را بر عهده داشت خطاب به محکومین به اعدام می گفت: «ما شما را از جرگه دینی خود بیرون می رانیم و به بازوی عرفی می سپاریم. اما از دادگاه عرفی جداً تقاضا داریم که حکمش را به ترتیبی تخفیف دهد که از خونریزی یا خطر مرگ پرهیز شود.»^(۳۴) این عبارات بدین سبب ادا می شد که این شعار بر کلیسا حاکم بود: «کلیسا از خونریزی اکراه دارد.» خود کلیسا نمی توانست مسئولیت خونریزی را بر عهده بگیرد.

اما تمام حاضران می دانستند که زندانی ای که به مقامات عرفی تحویل داده شود تقریباً بی درنگ در چوبه آتش سوزانده می شود. کلیسا به سادگی تصمیم گرفته بود که مسئولیت این کار را به عهده مقامات عرفی واگذار کند.

پیش از آن که یک بدعتگذار را به چوبه آتش ببندند و آتش را روشن کنند، به او آخرین فرصت برای کاهش عذاب ناشی از زنده سوزی داده می شد:

مأموران تفتیش عقاید مردان خدا ترس را می فرستند تا با گناهکار محکوم گفتگو کنند و با او از پوچی این دنیا، رنج های زندگی، و شکوه و جلال خدا بگویند. آنها به او می گویند که از آن جا که نمی تواند از مرگ دنیوی بگریزد، باید با خدا از در آشتی در آید. اگر او از توبه های آنها پیروی نکند، باید طعم آتش را بچشد، اما اگر اعتراف کند، آمرزیده شود، و برپایه مان





اعدام از طریق سوزاندن حداکثر مجازاتی بود که دستگاه تفتیش عقاید تعیین می‌کرد و شامل گناهکاران غیر نادم و بدعتگذاران به سر موضع برگشته می‌شد.

عشای ربانی را دریافت کند، کلیسا با بزرگواری او را به آغوشش خواهد پذیرفت؛ و با آن که باید به خاطر خیر و صلاح روحش بمیرد، بازوی عرفی چنان عمل خواهد کرد که مرگش نسبتاً راحت باشد. (۳۵)

در صورت واقع، این بدان معنا بود که بدعتگذارانی را که در لحظه پیش از بسته شدن به چوبه مرگ به گناهانشان اعتراف می‌کردند و خواستار بازگشت به کلیسا می‌شدند نخست خفه می‌کردند و سپس آتش را می‌افروختند تا جسد بی‌جان‌شان سوزانده شود.

شورای مرگ در هلند

در بعضی نقاط بدعتگذاران را به طریقی می‌سوزاندند که حداکثر عذاب را بکشدند. مثلاً در هلند، که دستگاه تفتیش عقاید در آن‌جا به «شورای مرگ» شهرت داشت، سوزاندن

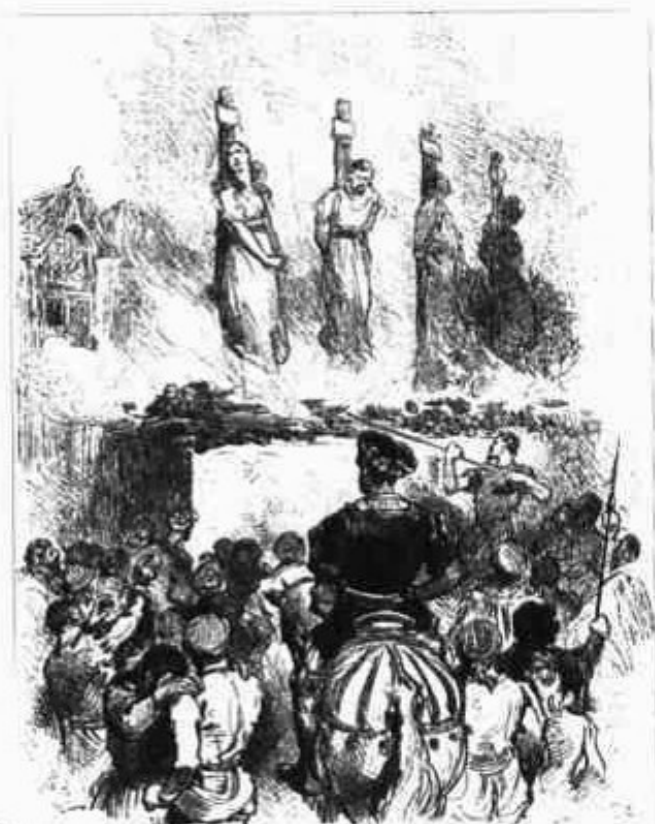


بدعتگذاران دستخوش تغییرات به راستی سادیستی شده بود. تاریخدان النور هیرت این شکل از شکنجه را شرح می‌دهد:

یکی از روش‌های فوق‌العاده سنگدلانه سوزاندن نوک زبان با آهن گداخته بود. سپس زبان متورم را بین دو صفحه فلزی که محکم به هم پیچ می‌شد فشار می‌دادند. سپس فرد معذب را در همین حال به سکوی اعدام می‌بردند تا زنده سوزانده شود. بسیار محتمل بود که قربانی بر اثر درد بسیار شدید نتواند از ناله و فریاد خودداری کند که، از آن‌جا که زبان متورمش بین دو صفحه فلزی گیر کرده بود، صدایی شبیه زبانی بیگانه از گلویش خارج می‌شد. قصد از این کار این بود که بر سرگرمی و تفریح تماشاگران افزوده شود. (۳۶)

در هلند، که دادگاه‌های تفتیش عقاید را دومینیکن‌ها اداره نمی‌کردند، مجازات بدعتگذاران صورت ظاهر تنبیه مذهبی را به کلی از دست داد. در سال‌های میانه قرن شانزدهم، دشمنی بین هلندی‌های پروتستان و سربازان کاتولیک فیلیپ دوم شاه اسپانیا به

جنگ داخلی تبدیل شد. هلند در تصرف دوک آلوا، نماینده پادشاه اسپانیا، بود و دوک اجازه داد نبرد بین سربازانش و پروتستان‌های پشی-با [فروبو مان، شامل کشورهای هلند، بلژیک، و لوکزامبورگ] به یک رشته رویارویی تبدیل شود که مشخصه آن‌ها اعمال بسیار ظالمانه بود. این واقعیت که تفتیش عقاید در ابتدا یک ابزار کلیسایی، و نه سیاسی و نظامی، بود نادیده گرفته شد و «شورای مرگ» بنابر گزارش‌ها بسیاری از کسانی را که بدعتگذار تلقی می‌کرد به دار آویخت. بسیاری را نیز گردن زدند. هنگامی که شورای مرگ یک بدعتگذار را به مرگ محکوم می‌کرد، سربازان



اعدام بدعتگذاران در ملأ عام در زندگی ملال‌آور و یکنواخت بسیاری از مردم معمولی واقع هیجان‌انگیزی به شمار می‌رفت.





دوک آلوا (نشسته)، در دوران فرمانروایی اش در هلند، هیچ اقدامی در جهت بازداشتن شورای مرگ از شکنجه بی رحمانه پروتستان ها انجام نداد.

سفاک، مهارگسیخته، و تبهکار حکم را به اجرا در می آوردند. تمام پروتستان ها بدعتگذار به حساب می آمدند.

مقامات پرتغالی به خاطر رفتار به شدت غیر انسانی شان به هنگام اجرای حکم اعدام زبانزد بودند. محل سوزاندن نزدیک کرانه رود تاگوس در لیسبون بود. مقامات عرفی چوبه مرگ را به ارتفاع ۳/۵ متر از زمین نصب می کردند و یک تیرک افقی در بدنه آن کار می گذاشتند. محکوم را از نردبان بالا می بردند و به آن تیرک زنجیر می کردند. اگر آن شخص از توبه امتناع می کرد، مأموران تفتیش عقاید اعلام می کردند که او را به شیطان وا می گذارند. چنین اعلانی همیشه باعث خشنودی جمعیت می شد، چرا که نشانه فرصت دیدن شخصی بود که متحمل درد جانکاه می شد. برای خواننده امروزی، لذت آشکار بردن از رنج و عذاب جسمانی دیگران توجیه ناپذیر به نظر می آید. اما زندگی در آن روزگار عموماً بی رحمانه بود، و جنگ خروس ها، به دام انداختن خرس ها، شلاق زدن و مثله کردن دزدان، و مجازات وحشیانه بدعتگذاران به زندگی ملال انگیز و نامطمئن هیچان می بخشید. به گزارش ویلیام هاریس رول،





تصویری که به دار آویختن و گردن زدن بدعتگذاران را نشان می‌دهد،
دو شکل از اعدام که شورای مرگ در هلند غالباً به کار می‌برد.

انبوه مردم، با پی بردن به این که فرد گناهکار به شیطان وا گذاشته شده است، فریاد می‌زد: «بگذار ریش سگ را کوتاه کنیم»، که منظور این بود که بگذار صورتش را بسوزانیم. این کار را با بستن تکه‌های یک گیاه خاردار به سر یک تیرک بلند و نگه داشتن بوته شعله‌ور در برابر صورت قربانی انجام می‌دادند، تا زمانی که صورت او بر اثر سوختگی سیاه می‌شد. از ریخت افتادگی چهره قربانی و فریادهای «تو را به خدا رحم کنید» او بخش مهمی از سرگرمی جمعیت را تشکیل می‌داد. از نظر آن‌ها، اگر قربانی به خاطر هر جرم شرم‌آوری که مرتکب شده بود عذاب مرگ را به روشی کم‌تر بی‌رحمانه تحمل می‌کرد، نشانه نوعی دلسوزی و ترحم در حق او بود. (۳۷)

هنگامی که «ریش کوتاه می‌شد»، مقامات توده خارهای پای چوبه مرگ را آتش می‌زدند. در روزی که بادی نمی‌وزید، شعله‌های آتش محل بسته شدن زندانی را فرا می‌گرفت و شروع به سوزاندن پاهای او می‌کرد و او در ظرف نیم ساعت جان می‌باخت. اما اگر نسیمی از جانب رودخانه می‌وزید، شعله‌ها دیرتر به محل قربانی می‌رسیدند و



دوره جان‌کندن او طولانی‌تر می‌شد و او معمولاً برای یک ساعت و نیم تا دو ساعت هوشیار می‌ماند و عذاب وحشتناکی را متحمل می‌گشت. شاه‌دان فریادهای از سر درد و رنج او را «با چنان شادی و لذتی می‌شنیدند که هیچ نمایش دیگری نمی‌توانست چنین کند.»^(۳۸) به نظر می‌رسد که مقامات تربیتی می‌دادند که همه این منظره را ببینند و فریادهای از سر رنج و عذاب فرد در حال مرگ را بشنوند.

حتی مرده از دست دستگاه تیزبین تفتیش عقاید راه‌گریز نداشت. در اکثر مراسم اجرای احکام، استخوان‌های اجساد بدعتگذاران محکوم شده را که مدت‌ها پیش مرده بودند از زیر خاک در می‌آوردند و با تشریفاتی رسمی حمل می‌کردند و سپس می‌سوزانند.

مجازات مرده

دستگاه تفتیش عقاید به ویژه در رسیدگی و مجازات جنازه‌ها، صرف نظر از این که چه مدت زمانی از مرگ بدعتگذاران محکوم شده سپری شده بود، جدی و بسیار موفق بود. این درجه عالی انجام وظیفه از آن‌جا ممکن بود که دستگاه تفتیش عقاید سوابق را به دقت نگهداری می‌کرد و از نام و روابط خانوادگی افراد فهرست بر می‌داشت، به ویژه هنگامی که پای مبالغ کلانی پول یا املاک با ارزشی در میان بود. هرگاه در خصوص یک نمونه بدعتگذاری احتمالی اطلاعاتی به دست می‌آمد، مأموران تفتیش عقاید پرونده‌ای علیه متهم و همکاران احتمالی او سرهم‌بندی می‌کردند.

نمونه‌های بسیاری از مجازات بسیار با تأخیر مردگانی که خانواده‌هایشان املاک و دارایی‌هایی به ارث برده بودند، وجود دارد. برای مثال، آرنو بونجیلوبوس در سال ۱۲۶۰ درگذشت و جسدش را در سال ۱۳۰۱ از زیر خاک بیرون آوردند و سوزاندند. به همین ترتیب، ارنسیند دو فوا و پدرش آرنو دو کستلبون را سی سال پس از مرگشان محاکمه و به عنوان بدعتگذار محکوم کردند. و در سال ۱۳۳۰ برنارد آرنو آمبرین را، که ۷۵ سال پیش مرده بود، یکی از خویشاوندان دورش به بدعتگذاری متهم کرد. استخوان‌های آمبرین را در خیابان‌های تولوز گرداندند و به نمایش گذاشتند و سپس در مراسم اجرای احکام در ملا عام سوزاندند.

در حالی که کلیسا از چنین مجازات‌های با تأخیری نفع مالی می‌برد، اعمال خود را با دلایل دینی توجیه می‌کرد، مثلاً لازم می‌دانست بقایای اجساد بدعتگذاران از گورستان‌های کلیسا خارج شود. معمولاً چنین قلمداد می‌شد که کسانی که گناهانشان پیش از مرگشان فاش





مقامات تربیتی می‌دادند که مراسم سوزاندن در ملأ عام به صورتی برگزار شود که جمعیت به قدر کافی نزدیک باشد تا شاهد اعدام باشد و تاله و فریادهای از سر عذاب محکومین در حال مرگ را بشنود.

نشده بود مجوز ورود به گورستان‌های وقفی کلیسا را ریاکارانه دریافت کرده‌اند. کلیسا نیز می‌خواست استخوان‌های چنین بدعتگذارانی را از بین برد تا پیروانشان نتوانند آن‌ها را جمع کنند و شاید به عنوان بازمانده‌های مقدس مورد تکریم قرار دهند.

بدین ترتیب، با آن‌که بدعتگذار مرده از سوختن رهایی می‌یافت، اما اموال دنیوی‌اش با او همراه نمی‌شد بلکه به تصرف اداره مقدس در می‌آمد و خانواده‌اش از حق ارث به کلی محروم می‌شد.

اسناد بسیار دقیق دستگاه تفتیش عقاید در قرن چهاردهم شوق و اشتیاق «اداره مقدس» را در تعقیب بدعتگذاران در گورشان نشان می‌دهد. گزارش‌های دقیق صورت جلسات دادگاه تفتیش عقاید در تولوز بین سال‌های ۱۳۰۷ و ۱۳۲۳ نشان می‌دهد که از ۹۳۰ پرونده گزارش شده در این دوره، ۸۹ مورد علیه مردگان بوده است. و اگر معلوم می‌شد که این مردگان به هنگام زنده بودن مرتکب بدعتگذاری شده‌اند، اموالشان مصادره می‌شد. با کسانی که موفق می‌شدند فرار کنند و از مجازات بدنی بگریزند همان رفتاری می‌شد





بزرگ‌ترین قتل عام از طریق سوزاندن در دوران تفتیش عقاید را
یهودیان اسپانیا در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم متحمل شدند.

که با کسانی که از طریق مرگ گریخته بودند: به سبب اعمالشان گناهکار شناخته می‌شدند. اموال بدعتگذاران غایب مصادره و از اعضای باقی مانده خانواده آن‌ها گرفته می‌شد و بر حسب رسم دادگاه‌های تفتیش عقاید محلی تقسیم می‌گردید.

دستگاه تفتیش عقاید، از فرط نیاز و آرزو، اسناد دقیق داد و ستدهای مالی خود را نگه می‌داشت. بیش‌تر هزینه‌هایش را می‌بایست از جریمه‌ها و مصادره‌هایی که دادگاه‌های تفتیش عقاید وضع می‌کردند می‌پرداخت. و در حالی که راهبان دومینیکی سوگند یاد کرده بودند که فقر اختیار کنند، دادگاه‌هایی که آن‌ها از جانب کلیسا اداره آن‌ها را بر عهده داشتند غالباً دارای تشکیلات پرزرق و برق و پرهزینه بود.

دستگاه تفتیش عقاید به بسیاری از اعضای غیر روحانی دادگاه‌های خود حقوق می‌پرداخت و هزینه‌های نگهداری زندان‌ها را، که بخش اصلی تشکیلات آن بودند، متحمل می‌شد. آشناها، پزشکان، کاتبان، نگهبانان زندان، و مجریان اعدام - به همگی باید حقوق پرداخت می‌شد. از این رو، دستگاه تفتیش در بهره‌داری کامل از مجازات‌هایی که وضع می‌کرد مهارت زیادی پیدا کرد و به مصادره اموال محکومان، مردگان و فراریان به یکسان



می پرداخت. افزون بر آن، اگر یک بدعتگذار بدون آن که مجازاتش به اتمام برسد در می گذشت، وارثانش ملزم بودند دین او را به دستگاه تفتیش عقاید پردازند. تاریخ نگار جی. جی. کولتون می گوید که «میزان این مبلغ به انصاف یا آزمندی مأموران تفتیش عقایدی که به موضوع رسیدگی می کردند بستگی تام و تمام داشت.» (۳۹)

به نظر می رسد کارشناسان هم عقیده اند که بزرگ ترین قتل عام از طریق سوزاندن به دست دستگاه تفتیش عقاید را یهودیان در اسپانیا در آخرین ربع قرن پانزدهم و نخستین ربع قرن شانزدهم متحمل شدند. تعداد زنده سوزی هایی که به دستور دستگاه تفتیش عقاید صورت می گرفت از آن پس عموماً رو به کاهش گذاشت، که یکی از دلایل آن این بود که تعداد بسیار زیادی از قربانیان بالقوه دیگر وجود نداشتند.

هر چه دستگاه تفتیش عقاید قدرتمندتر می شد، به طور فزاینده ای از روش هایی استفاده می کرد که دومینیک، فرانسیس، و پاپ های قرن های دوازدهم و سیزدهم نه پیش بینی می کردند و نه انتظارش را داشتند. این قدیسان و پاپ های قرون وسطی امیدوار بودند از نیروی اقناع فکری در جهت هدایت و اصلاح روح گناهکاران استفاده کنند. مجازات های دستگاه تفتیش عقاید نشان می دهد که کلیسا به این باور رسید که این نیرو به تنهایی برای تضمین سلطه روحانی اش کفایت نمی کند.



قربانیان مشهور تفتیش عقاید

و از کسی که اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اعراض نما، چون می دانی که چنین کسی مرتد و از خود ملزم شده در گناه رفتار می کند.

رساله پولس رسول به تیمتس

۱۱: ۱۰-۳

با وجود مجازات های دهشتناکی که دستگاه تفتیش عقاید اعمال می کرد و وحشتی که می آفرید، سرانجام موفق نشد مردم را از تفکر مستقل باز دارد. مردان و زنان دلیر اقتدار دستگاه تفتیش عقاید را حتی در اوج قدرتش زیر سؤال بردند. گروه های کوچک مذهبی از تشکیل شدن باز نایستادند و رشد اندیشه علمی دچار توقف نشد. و شاید مهم تر از همه، تمایل مردم ساده و معمولی به یافتن مسیر مستقل خود به سوی آرامش دینی از بین نرفت.

چالش ها با دستگاه تفتیش عقاید

در اواخر سده چهاردهم و در طول سده های پانزدهم و به ویژه در سده شانزدهم چالش ها به سرعت افزایش یافت. در آن دوران کلیسای رم، که در اوایل سده سیزدهم به اوج قدرتش رسیده بود، مدت ها بود که دچار انحطاط اخلاقی شده بود. به گفته تاریخدان جفری بورتون راسل،

مقام پاپی به تدریج جایگاه خود را در مرکز جامعه مسیحی از دست داد. این نبود که پاپ های خوب و قابل وجود نداشتند، یا نظریه پردازانی نبودند که از برتری پاپ دفاع کنند، بلکه شرایط سیاسی، اجتماعی، و فکری گزینه های دیگری را می طلبید و به نظر می رسید که شرایط به وجود آمده آن گزینه ها را موجه و پذیرفتنی می ساخت. (۴۰)



افول اقتدار پاپ

مقام پاپی یک رشته ضربات شدید سیاسی را نیز متحمل شد که اقتدارش را تضعیف کرد. پاپ بونیفایکوس هشتم در سال ۱۳۰۳ ربوده شد. پاپ کلمنس پنجم که در رم از سوی یک گروه خشن مورد تهدید قرار گرفته بود، مقر پاپ را به آراگون منتقل کرد، که از ۱۳۰۹ تا ۱۳۷۸ در آنجا باقی ماند و ابزار دست پادشاهان فرانسه شد. این دوره را «دوره اسارت بابلی» می نامند، که یادآور نقل مکان یهودیان باستان از سرزمین مادریشان در فلسطین به بابل است.

سپس از ۱۳۷۸ تا ۱۴۱۵ دوره ای است که به «شقاق بزرگ» معروف است و طی آن دو پاپ وجود داشت: یکی در فرانسه و یکی در رم. منظره دو رهبر دینی درگیر کشمکش سیاسی و در تلاش برای تکفیر یکدیگر از اعتبار مقام پاپی در میان سیاستمداران، دانشوران و سایر مردم از همه طبقات و اقشار بسیار کاست.



وضعیت هنگامی از این هم بدتر شد که برای مدت کوتاهی سه پاپ وجود داشت، یکی با حامیانش در رم، یکی با حامیانش در آراگون، و یک نامزد بینابین که از سوی شورایی که در سال ۱۴۱۰ در پیزا تشکیل شده بود برگزیده شد. سرانجام، در پایان قرن پانزدهم، نظام پاپی را بسی بندوباری، بسی کفایتی، و فساد بسی سابقه ای در بر گرفته بود.

این شرایط توانایی کلیسا را در واداشتن مؤمنان به پیروی از معیارهایش در مورد سنت دینی به شدت مورد تهدید قرار می داد. با وجود این، کلیسا به اعمال قدرت دستگاه قدرتمند تفتیش عقایدش

پاپ کلمنس پنجم مقر پاپ را در سال ۱۳۰۹ از رم به آراگون منتقل و با این کار دوره ۶۹ ساله ای را آغاز کرد که به «دوره اسارت بابلی» مشهور است.



برای تقویت اقتدار رو به کاهشش ادامه داد. هر چه کلیسا ضعیف‌تر می‌شد، دستگاه تفتیش عقاید به طور فزاینده‌ای کسانی را که مخالفان در عرصه‌های سیاسی یا علمی، و نه اعتقادی، بود به بدعتگذاری متهم می‌کرد.

این تا حدی از آن‌جا ناشی می‌شد که در نسل‌های پس از اینوکتیوس سوم، کلیسا به از دست رفتن اقتدار اخلاقی‌اش با مقابله به مثل کردن با کسانی که آن‌ها را مسئول می‌انگاشت، واکنش نشان می‌داد. اما این نیز حقیقت داشت که کلیسا بر ابزاری که خود به وجود آورده بود همواره کنترل نداشت. دستگاه تفتیش عقاید در اکثر موارد اسلحه کسانی شد که از اقتدار «اداره مقدس» در جهت مقاصد خودشان استفاده می‌کردند و اینان هم مقام‌های فاسد کلیسا بودند و هم سیاستمداران عرفی که غالباً بر امور کلیسا تسلط داشتند. در نتیجه، بسیاری از افراد و گروه‌ها به دلایلی که ارتباط چندانی با درستی عقاید دینیشان نداشت قربانی دستگاه تفتیش عقاید شدند.

حتی در نخستین سال‌های موجودیت دستگاه تفتیش عقاید، کلیسا در رسیدگی به برخی از موارد بدعتگذاری، رفتاری مزورانه و خودخواهانه داشت. اما این انحراف گهگاهی و موردی اوایل قرن سیزدهم به گرایشی آشکار و قطعی به تندروی در قرن چهاردهم تبدیل شد.

والدوسیان

نمونه اولیه‌ای از آنچه بعدها به مشخصه عادی دستگاه تفتیش عقاید تبدیل شد در رفتار کلیسا با پتروس والدوس، بازرگان ثروتمند اما بی‌سواد اهل لیون فرانسه، هویدا است. در حدود سال ۱۱۷۰ والدوس باخبر شد که انجیل به فرانسه ترجمه شده است. اطرافیان والدوس اینک می‌توانستند انجیل را برای او به زبان خودش بخوانند. در گذشته، تنها کسانی که در لاتین مهارت داشتند می‌توانستند انجیل را بخوانند. این بدان معنا بود که اینک کاتولیک‌های معمولی، نه فقط کشیشان تحصیل کرده، شروع به مطالعه انجیل و تعلیم و تبلیغ کلام خدا بدون اقتدار کلیسا می‌کردند.

والدوس، با الهام از درک تازه‌ای از زندگی مسیحیان نخستین، از تمام دارایی دنیوی خود دست کشید و فقر اختیار کرد و شروع به موعظه به روش خودش نمود. پیروان مخلص بسیاری پیدا کرد که همه آن‌ها فقر اختیار کردند و در خیابان‌ها و دیگر معابر عمومی به موعظه پرداختند.

پتروس والدوس و پیروان مشتاقش، «والدوسیان» یا «مسکینان لیون»، چون عقیده





پتروس والدوس و پیروانش، والدوسیای، به بدعتگذاری متهم شدند، هر چند که عقاید دینی آنها با سنت مسیحی سازگار بود.

داشتند هر مرد نیکی حق شنیدن اعترافات را دارد و سرانجام با برخی از شعایر کلیسا به مخالفت برخاستند، باعث رنجش کشیشان محلی و اسقف شدند. والدوسیای خشم کلیسای عمومی را نیز برانگیختند و در سال ۱۱۷۹ سراسقف لیون آنها را از موعظه منع کرد. بسیاری تکفیر شدند و برخی به بدعتگذاری متهم گشتند. برخی از والدوسیای فرانسه را ترک کردند و به اسپانیا رفتند و در آنجا به موعظه ادامه دادند. در آنجا آنها را زندانی کردند، در دادگاه‌های تفتیش عقاید به محاکمه کشیدند، و چندین تن را در سال ۱۲۱۲ در آراگون در جویۀ مرگ سوزاندند.

از جمله جنبه‌های شگفت‌انگیز اقامۀ دعوا علیه والدوسیای این بود

که آنها، برخلاف کاتارها، بدعتگذار نبودند. عقایدشان کاملاً در چارچوب جریان غالب سنت مسیحی باقی ماند، چون تلاش آنها بازگشت به شکل نخستین و خالص‌تر مسیحیت بود. در واقع، آرای پتروس والدوس از بسیاری جهات پیشگویی آرای دومینیکن‌ها و فرانسیسکن‌های اوایل قرن سیزدهم بود که شکنجه‌گر آنها شدند.

والدوسیای برای کلیسا خطرناک بودند چون از وجدان خود پیروی می‌کردند. آنها از پذیرش قاعدۀ فرمانبرداری امتناع می‌ورزیدند که برای کلیسا، اگر قرار بود تسلط خود را بر جامعه حفظ کند، خطرناک بود. «مسکینان لیون» به خاطر این استقلال روحی به عنوان دشمنان کلیسا محکوم شدند.

با این حال، والدوسیای، برخلاف کاتارها که سرانجام از بین رفتند، به‌رغم تلاش‌های



مکرر دستگاه تفتیش عقاید برای حذفشان، در گروه‌های کوچک به موجودیت خود ادامه دادند و همچنان موعظه می‌کردند. آن‌ها به صورت دسته دسته در بسیاری از نواحی کوهستانی ایتالیا تا دوره اصلاحگری پروتستان در قرن شانزدهم باقی ماندند. در واقع، امروزه هم کسانی هستند که خود را والدوسیای به حساب می‌آورند.

سرنوشت گروه فراتیچلی

گروه دیگری که دشمنی دستگاه تفتیش عقاید را برانگیخت، گروه فرانسیسکن‌های روحانی یا فراتیچلی (برادران کوچک) بود. آن‌ها شاخه‌ای از فرقه «راهبان فروتن» بودند، همان راهبان فرانسیسکن که به دستگاه تفتیش عقاید در نخستین نبردهایش علیه کاتارها کمک کرده بودند.

گروه فراتیچلی در دسر بزرگی برای کلیسا به وجود آورد، چون این راهبان، مدت‌ها پس از آن‌که فرقه آن‌ها ثروتمند و قدرتمند شده بود، به زیستن بر اساس معیارهای سختگیرانه و نفس‌شکنی که فرانسیس آسیسی خود را به آن‌ها عادت داده بود اصرار داشتند.



جنگجویان صلیبی پاپ به والدوسیای حمله می‌کنند. با وجود تلاش‌های مکرر برای حذف والدوسیای، آن‌ها به موجودیت خود ادامه دادند.





گروه فراتیجلی در سال ۱۲۹۴ از پاپ کلسستینوس پنجم اجازه گرفتند تا به صورت گوشه‌نشینان، در فقر مطلق، دور از نظارت بالادستی‌های فرقه، زندگی کنند. آن‌ها جامه کوتاه، وصله‌دار، و تیره‌رنگ به تن می‌کردند و اهمیتی نمی‌دادند که غذای روزانه خود را چگونه به دست خواهند آورد. اعتقادشان بر این بود که توجه به رفاه شخصی مغایر آموزه‌های سن‌فرانسیس است.

خلوص ایمان اعضای گروه فراتیجلی و فقر مشهودشان - که به زندگی نخستین آبی کلیسا بسیار شبیه بود -

گروه فراتیجلی به خاطر تمایلشان به گوشه‌نشینی، زندگی توأم با فقر و سادگی، که با زندگی همراه با ثروت و ناز و نعمت رهبران کلیسا در تضاد شدیدی قرار داشت، تحت پیگرد قرار گرفتند.

بی‌اعتنایی آشکاری بود به ثروت فزاینده و جلوه‌فروشی کلیسای قرن چهاردهم، زمانی که بسیاری از مقامات روحانی در ناز و نعمت زندگی می‌کردند و حامیان اطرافشان را گرفته بودند. اسقف‌ها و رؤسای صومعه‌ها غالباً به شدت درگیر تعلقات سیاسی بودند و به بی‌توجهی به امور معنوی و روحانی گرایش داشتند.

در چنین شرایطی کلیسا نگران مقایسه رهبرانش با گروه فراتیجلی در انظار عمومی بود. سرانجام در سال ۱۳۱۷، پاپ یوآنس بیست و دوم از مقرش در آراگون به دستگاه تفتیش عقاید در فرانسه دستور داد برای سرکوب گروه فراتیجلی، که آن را تهدیدی نسبت به وحدت مذهبی کلیسا می‌دانست، اقدام کند.

دادگاه تفتیش عقاید فرانسه گروه فراتیجلی را به بدعت‌گذاری متهم و محاکمه کرد. بسیاری از اعضای این گروه به داشتن عقاید بدعت‌گذارانه مقصر شناخته شدند و در سال



۱۳۱۸ در ماری در چوبه مرگ سوزانده شدند: این که عقاید دینی آن‌ها به واقع با سنت رایج کلیسا همخوانی کامل داشت هرگز مورد توجه واقع نشد.

جرم واقعی گروه فراتیجلی این بود که، مانند والدوسیان، از خود استقلال روحی نشان داده بودند، که اقتدار مطلق کلیسا را به مخاطره می‌انداخت. از این رو کلیسا از دستگاه تفتیش عقاید برای نابودی آن‌ها استفاده کرد. دستگاه تفتیش عقاید نیز، با بدعتگذار و آشوبگر معرفی کردن این گروه، توانست بسیاری از مردم را متقاعد کند که از میان برداشتن این راهبان به نفع کلیسا است.

شهسواران پرستشگاه

در قرن چهاردهم، دستگاه تفتیش عقاید از نقش خود در تقویت سنت دینی باز هم فاصله گرفت و در مبارزه بین کلیسا و رهبران سیاسی اروپای غربی به یک آلت دست تبدیل شد. این موضوع آشکارتر از همه در ماجرای انگشت‌نمای شهسواران پرستشگاه، یک فرقه

نظامی مذهبی که به واسطه نقشش در نخستین جنگ‌های صلیبی اهمیت زیادی کسب کرد، نمایان شد. شهسواران در اصل ارتش منظمی بودند که از مسیحیان ساکن سرزمین مقدس و همین‌طور زایران بسیاری که در قرن دوازدهم و بخش عمده قرن سیزدهم از سراسر اروپا به آن‌جا سفر می‌کردند محافظت می‌نمودند.

شهسواران پرستشگاه، مانند دومینیکن‌ها و فرانسیسکن‌ها، به پاپ وفادار بودند. این رابطه آن‌ها را خارج از کنترل فرمانروایان سیاسی قرار می‌داد و بر قدرت کلیسای رم می‌افزود.



پاپ یوآنس بیست و دوم گروه فراتیجلی را تجدیدی نسبت به وحدت مذهبی کلیسا دانست و دستور داد آن‌ها را از بین ببرند.





فیلیپ خوبرو پادشاه فرانسه امیدوار بود که با غلبه بر شهسواران پرستشگاه بتواند از نقش کلیسای کاتولیک در امور فرانسه بکاهد.

طی سال‌ها شهسواران بسیار ثروتمند و قدرتمند شدند، چون به ازای خدماتی که در جریان جنگ‌های صلیبی ارائه دادند دارای بسیار زیادی به دست آوردند. در سال ۱۲۹۱ که بندر عکا، واقع در شمال غربی اسرائیل کنونی، به دست اعراب مسلمان افتاد، اکثر شهسواران در دفاع از آن در سرزمین مقدس جان سپردند. کسانی که زنده ماندند نخست به جزیره قیروس عقب نشستند و بعد در املاک وسیع خود که در سرتاسر اروپا پراکنده بود اقامت گزیدند. ثروت و دانش آن‌ها در امور دنیا، که به آن‌ها اجازه می‌داد به عنوان بانکداران بین‌المللی نقش مهمی ایفا کنند، حسادت بسیاری از فرمانروایان، به ویژه فیلیپ زیبا

پادشاه فرانسه، را برانگیخت. مشکلات مالی فیلیپ را مجبور کرده بود مدیریت خزانه فرانسه را به شهسواران، که مقدار معتابهی پول نیز از آن‌ها قرض کرده بود، واگذارد. فیلیپ از اعمال نفوذ کلیسای کاتولیک در امور داخلی فرانسه ناراحت بود و این اعمال نفوذ را با وفاداری مستقیم شهسواران پرستشگاه به پاپ تا حدی مرتبط می‌دانست و فکر می‌کرد اگر بتواند بر شهسواران پرستشگاه غلبه کند، خواهد توانست به ثروت آن‌ها دست یابد، قرض‌هایش را منتفی سازد، و همزمان با آن از نقش دستگاه پایی در امور فرانسه بکاهد. از این رو علیه ژاک دوموله، پیشوای بزرگ فرقه شهسواران پرستشگاه، مشغول توطئه چینی شد. نخست دوموله را تحت فشار گذاشت که پسر جوان پادشاه را به ریاست این فرقه برگمارد. اما هنگامی که تلاش‌هایش به جایی نرسید، تصمیم گرفت این فرقه را به کلی نابود سازد.





ژاک دوموله را، در جریان محاکمات شهواران پرستشگاه از سوی دستگاه تفتیش عقاید، آن قدر شکنجه کردند تا به بدعتگذاری اعتراف کرد.

از آن جا که اقتدار شهواران از پاپ ناشی می شد، فیلیپ برای عملی کردن نقشه اش به همکاری پاپ نیاز داشت. شگفت آن که معلوم شد کسب این مساعدت نسبتاً آسان است، چون پاپ، که در آراگون اقامت داشت، تحت کنترل پادشاه فرانسه بود.

پاپ کلمنس پنجم، برخلاف اسلاف قدرتمندش اینوکتیوس سوم و گرگوریوس چهارم، پاپ بسیار ضعیفی بود که شهروندان شورشی، که می کوشیدند در شهر پاپ اصلاحات سیاسی به عمل آورند، او را از رم بیرون رانده بودند. بنابراین، کلمنس، که فاقد پایگاه قدرت سیاسی مستقل بود، توان مخالفت با فیلیپ خویرو را نیز نداشت.

دستگاه تفتیش عقاید علیه شهواران پرستشگاه دست به کار می شود

کلمنس پنجم، که به لحاظ سیاسی ناتوان و به خاطر سرطان شکم ضعیف شده بود، مجبور شد به اتهام بدعتگذاری که نخست شاه فیلیپ در سال ۱۳۰۷ علیه شهواران پرستشگاه مطرح کرد ترتیب اثر دهد. پاپ با اکراه به مسئول دستگاه تفتیش عقاید پاریس دستور داد علیه شهواران اقدام کند. در یک حمله بسیار هماهنگ و غافلگیرکننده، تقریباً همه شهواران در فرانسه بازداشت شدند. تمام خانه هایشان جستجو شد. رئیس فرقه، ژاک دوموله، و مهم ترین قائم مقام هایش در فرانسه به زندان تفتیش عقاید انداخته شدند. بین سال های ۱۳۰۷ و ۱۳۱۴، دستگاه تفتیش عقاید فرانسه، با اطلاع مقام پاپ، که در رشته «محاکمات ننگین» به سود پادشاهی فرانسه بر پا کرد. خود ژاک دوموله را «قدرت





یک نقاشی قرن چهاردهم شهواران پرستگاه را در حال سوختن در چوبه مرگ نشان می‌دهد.

شکنجه کردند تا به بدعتگذاری اعتراف کرد. وقتی دیگر شهواران دیدند که چه بلایی بر سر رهبرشان آمده، آن‌ها نیز اعتراف کردند، به امید آن‌که رفتار ملایم‌تری با آن‌ها صورت گیرد. اما اسناد دستگاه تفتیش عقاید نشان می‌دهد که در پاریس ۳۶ شهوار در زیر شکنجه جان سپردند، در حالی که در سن، زندان دیگر دستگاه تفتیش عقاید، ۲۵ نفر دیگر در زیر بازجویی جان باختند. پونسار دو گیزی، که در سن مورد بازجویی قرار گرفت، در مورد آزمون سخت گزارش داد:

سه ماه پیش از اعترافم، دست‌هایم را از پشت چنان محکم بستند که خون از پشت ناخن‌هایم بیرون زد.... [و آن‌گاه بود که به مفتش‌انم گفتم که] اگر باز هم مرا در معرض چنین شکنجه‌هایی قرار دهید، هر چه را که الان می‌گویم انکار خواهم کرد. هر چه شما بخواهید می‌گویم. آماده‌ام به هر مجازاتی تن در دهم، تنها به شرطی که کوتاه باشم. (۴۱)

دوموله و بسیاری از شهواران دیگر را به مقامات عرفی تحویل دادند و به عنوان بدعتگذار در چوبه مرگ سوزانده شدند. نابودی شهواران پرستگاه نشان می‌دهد که چگونه یک



فرمانروای عوامفریب از فقدان نظارت شدید دستگاه پایی بر عملکرد دستگاه تفتیش عقاید سوء استفاده کرد و تشکیلات قدرتمند آن را در جهت مقاصد خود به کار گرفت. در مورد شهسواران پرستشگاه هیچ یک از اصول دین در معرض خطر نبود. تنها حرص و آز تعیین کننده رفتار پادشاه فرانسه بود. دستگاه تفتیش عقاید در فرانسه، که زیر نظارت پایی ضعیف عمل می کرد، قادر نبود در برابر پادشاهی مصمم ایستادگی کند و چنین مجازات هایی را به جرم بدعتگذاری علیه این افراد بی گناه وضع کرد تا ثروت آن ها را بگیرد. یکصد سال بعد، دستگاه تفتیش عقاید در فرانسه، باز هم در یک اقدام سیاسی دیگر که هیچ شأن مذهبی نداشت، مدعی یکی از مشهورترین قربانیانش، ژاندارک، دوشیزه اورلئان، شد.

ژاندارک

در اوایل قرن پانزدهم، فرانسه در خطر سقوط کامل به دست انگلستان قرار داشت. پسر ارشد پادشاه فرانسه، یا وارث تاج و تخت، جوان ضعیفی بود که تاج شاهی بر سر نگذاشته بود. ارتش فرانسه دچار بی نظمی بود. بخشی از نیروهای فرانسوی از مهاجمان انگلیسی و متحدینشان بورگینیون ها فعالانه حمایت می کردند و همه تحت فرماندهی دوک بریتانیایی بدفورد بودند. فرانسه نیاز شدیدی به یک رهبر برجسته داشت که گرایش های ناهمسوی فرانسه را یکپارچه سازد و انگلیسی ها را از کشور بیرون براند.

در این روزهای سردرگمی و ناامیدی، ژاندارک، یک دختر دهقان فرانسوی، مدعی شد که صدای قدیسین را شنیده که او را فرا خوانده اند ارتش فرانسه را علیه انگلیسی ها رهبری کنند. ژاندارک نزد وارث پادشاهی فرانسه رفت تا او را متقاعد کند که قدیسین میکائیل، کاترین، و مارگارت برای شکست انگلیسی ها او را برگزیده اند. در آن زمان اروپا دستخوش هیستری جادوگری بود، اما عقیده بر این بود که دوشیزه ها نمی توانند جادوگر باشند. از این رو، ژاندارک برای این که رهبران فرانسه را متقاعد کند که او یک موجود غیر طبیعی نیست، اجازه داد که پزشکی او را معاینه کند.

ژاندارک، پس از پشت سر گذاشتن این معاینه، فرماندهان ارتش فرانسه را ترغیب کرد که در نبرد از او پیروی کنند. نتیجه یک رشته موفقیت های حیرت انگیز برای این نوجوان قاصد آموزش نظامی بود. او با مهارت نیروهای فرانسوی را در شمال فرانسه علیه



ژاندارک

سر والتر اسکات، نویسنده انگلیسی قرن نوزدهم، سرگذشت ژاندارک را بازگو کرد، و سابه‌های سیاسی‌ای را که ژان را در نقش یک ساحره نمایانده بود کنار زد، اتهامی که دستگاه تفتیش عقاید بر اساس آن او را سوزانده بود. در این قطعه از محاکمه ژاندارک، اسکات سیر کارنامه کوتاه ژان را شرح می‌دهد و تأکید می‌کند که او عزت و شرف را به فرانسه بازگرداند.

«در فوریه ۱۴۲۹ که ژاندارک از وکولور با بیرون گذاشت، انگلیسی‌ها در همه جا پیروز بودند: بخش عمده کشور را در شمال لوآر، شامل پاریس و رایمز، در اشغال داشتند و سپاهشان درگیر محاصره اورلئان بود. بخت و اقبال وارث تخت و تاج پادشاهی، که مشاوران بی‌وجدان احاطه‌اش کرده بودند، خزانه‌اش تهی بود، و حتی مادر خودش مشروعتش را انکار می‌کرد، در پایین‌ترین حد خود بود.

پانزده ماه بعد، به هنگام اسارت ژان در کومپین، این تصویر به کلی تغییر کرده بود. محاصره اورلئان شکسته شده بود؛ مهاجم متحمل یک رشته شکست‌های عمده شده بود؛ بیش‌تر سرزمین‌های اشغالی آزاد شده بود؛ و شارل | وارث تاج و تخت | در رایمز تاجگذاری کرده بود. به محاکمه کشیدن ژان یک ضرورت سیاسی برای دشمنان او بود؛ نه تنها باید نشان داده می‌شد که تاجگذاری وارث تاج و تخت بی‌اعتبار است، بلکه برای روحیه ارتش انگلستان اثبات این که موفقیت | حریفانش | یک سرمشتاً شیطانی داشته اهمیت حیاتی داشت.»

انگلیسی‌ها فرماندهی کرد. در ظرف چند هفته، دره لوآر، ناحیه‌ای در جنوب پاریس، از دشمن پاکسازی شد. با عقب‌نشینی موقتی نیروهای دوک بدفورد، ژان توانست شهر اورلئان را، که مدت‌ها تحت تسلط انگلیسی‌ها بود، آزاد کند. از آنجا راه به سوی شهر رنس، که دارای کلیسای جامع بود، هموار بود و وارث پادشاهی فرانسه در آنجا با عنوان شاه شارل هفتم تاجگذاری کرد.

شارل هفتم از تعقیب انگلیسی‌ها اکراه داشت، اما ژاندارک مصمم بود به جنگ ادامه دهد. در سال ۱۴۳۰، در جریان یک حمله، به دست رهبر بورگینیون‌ها اسیر شد، که او را تحویل انگلیسی‌ها داد.

ژاندارک به دست پتر کوشون، اسقف بوه، افتاد که به آن جناح سیاسی‌ای وابسته بود که از انگلیسی‌ها حمایت می‌کرد. این مرد سودی و جباه‌طلب، فراتر از هر چیز دیگری، می‌خواست پاپ شود. از آن گذشته، از پادشاه کشورش، شارل هفتم، که او را پادشاه ضعیف قلمداد می‌کرد، متنفر بود. کوشون امیدوار بود که بتواند با حمایت از انگلیسی‌ها، که هنوز





ژاندارک، پس از رهبری موفقیت‌آمیز سپاهیان فرانسوی در جنگ با انگلیسی‌ها، مورد استقبال مردم شهر قرار می‌گیرد.

بخش‌هایی از فرانسه را در اختیار داشتند، به آرزوهایش جامه عمل بپوشاند. در سال ۱۴۳۰ هنوز معلوم نبود که بشود انگلیسی‌ها را برای همیشه از فرانسه بیرون راند.

دستگاه تفتیش عقاید فرانسه ژاندارک را به اتهام جادوگری محاکمه کرد

کوشون بر این باور بود که اگر در موضوع سیاسی بسیار مهمی چون خلاص شدن از شر ژاندارک به انگلیسی‌ها کمک کند، آن‌ها به نوبه خود وامدار او خواهند بود. او انتظار داشت که، در این صورت، هنگامی که کرسی پاپی خالی شود، کاردینال‌های انگلیسی به او رأی دهند و انتخاب او را به مقام پاپی امکان‌پذیر سازند.

انگلیسی‌ها نیز از این همکاری خوشحال می‌شدند، چون فرصت می‌یافتند شکست‌های گیج‌کننده خود را به دست یک دختر دهقان با محاکمه ژاندارک به اتهام





در این تصویر محاصره شهر اورلئان، ژاندارک به صورت قهرمانی شجاع نشان داده می‌شود.
در این نبرد شهر اورلئان از اشغال انگلیسی‌ها آزاد شد.

جادوگری و بدعتگذاری توجیه کنند. بسیاری از اروپاییان، حتی افراد تحصیل کرده، عقیده داشتند که سحر و جادو و جادوگری مستلزم معامله با شیطان است که به خودی خود عملی کفرآمیز است. چنین جرائمی در فرانسه در حوزه اختیارات دستگاه تفتیش عقاید قرار می‌گرفت. بدین ترتیب ژاندارک خود را زندانی کوشون، اسقف بووه، و متهم به جادوگری و در نتیجه ارتکاب گناه بدعتگذاری یافت. شاه شارل هفتم، که ژاندارک این همه برایش تلاش کرده بود، دفاع از او را برای خود اسباب زحمت دید.

ژاندارک را با زنجیر به دادگاه بردند و کوشون و ژن لومتر، نایب رئیس دستگاه تفتیش عقاید در سرتاسر فرانسه، او را محاکمه کردند. محاکمه او نه ماه به طول انجامید و طی آن هر گونه تلاشی به عمل آمد تا او را به کلی بدنام سازند. در سند محکومیت او آمده بود:

ژاندارک نامبرده، با غضب مقام فرشتگان، گفته و تأکید کرده که فرستاده خداست، حتی در اموری که آشکارا مستعد خشونت و ریختن خون انسان‌هاست، که مطلقاً مغایر تقدس، و از نظر همه دینداران هولناک و نفرت‌انگیز است.^(۲۲)

ژاندارک، در جریان محاکمه خود، آزادانه تصدیق کرد که قدیسان را در رؤیا دیده که به او گفته‌اند به بیرون راندن انگلیسی‌ها از فرانسه کمک کند. در قرن پانزدهم، کلیسا این نظر را که اشباح به طریقی که ژان توصیف کرده بود به دیدن اشخاص می‌آیند پذیرفت. از این رو



مفتشان او دچار محمصه اعتقادی شدیدی شدند. می‌بایست تصمیم می‌گرفتند که آیا رؤیاهای ژاندارک صادق بوده یا اوهام شیطانی.

اسقف بووه دادگاه تفتیش عقاید را مجبور کرد یک تصمیم سیاسی بگیرد. در پرونده ژاندارک، ملاحظات سیاسی - یعنی تمایل بووه به راضی کردن انگلیسی‌ها و حامیان بورگوندیایشان - بر منطق اعتقادی فایق آمد. او را در جادوگری و بدعتگذاری مقصر شناختند و تحویل مجریان محلی قانون دادند و در سال ۱۴۳۱ در میدان عمومی شهر روان در چوبه مرگ سوزانده.

بر روی سرش یک تاج کاغذی قرار داده بودند که روی آن این کلمات نوشته شده بود: «بدعتگذار، سرموضع، مرتد، بت‌پرست». (۴۳) یک سرباز انگلیسی، که شاهد سوزاندن او بود، اظهار داشت: «تباہ شدیم. یک قدیس را سوزانیدیم». (۴۴)

روشن است که خود دستگاه تفتیش عقاید از محاکمه و محکومیت ژاندارک احساس رضایت کامل نمی‌کرد. در سال ۱۴۵۶، تنها ۲۵ سال پس از مرگ دلخراش ژاندارک، پاپ کالیکستوس سوم حکمی را که علیه او صادر شده بود باطل اعلام کرد. پاپ بندیکتوس پانزدهم در ۱۶ مه ۱۹۲۰ ژاندارک را قدیس اعلام کرد.

شکار جادوگران

ژاندارک تنها یکی از شاید حدود یک میلیون نفری، و عمدتاً زنان، بود که قربانی جنون شکار جادوگران در قرون وسطی شدند. این پدیده اجتماعی در اواخر قرن چهاردهم آغاز شد و برای حدود سیصد سال فکر و خیال اروپاییان را تسخیر کرد. طی این دوره، قحطی و بلاهایی نظیر طاعون سیاه سبب از دست رفتن جان میلیون‌ها نفر شد؛ جنگ‌های داخلی و دوره‌های درگیری مذهبی نیز وجود داشت. چنان‌که تاریخدان کارل استفنسون شرح می‌دهد، «به لحاظ روان شناختی، افزایش باور به جادوگری را می‌توان نتیجه افزایش بدبختی و نارضایتی [در آن سال‌ها] دانست». (۴۵)

دستگاه تفتیش عقاید مسئول این نابسامانی‌های گسترده اجتماعی، سیاسی و اقتصادی نبود. حتی در ابتدا مسئول شکار دهشتناک جادوگران، که طی آن صدها هزار زن جان باختند، نیز نبود. اما سوزاندن ژاندارک به عنوان یک ساحره، دستگاه تفتیش عقاید را در نظر عموم با اعتقاد به وجود جادوگران مرتبط ساخت و این ارتباط طی قرن‌ها تداوم یافت.





ژاندارک، در جریان محاکمه در دادگاه
تفتیش عقاید، مدعی شد که قدیسان را در
رؤیا دیده که به او گفته‌اند به بیرون راندن
انگلیسی‌ها از فرانسه کمک کند.



با آن‌که ژاندارک در جادوگری و
بدعت‌گذاری مقصر شناخته شد و در
سال ۱۴۳۱ در چوبه مرگ سوزانده
شد، بعدها مقام قدیسی به او اعطا
شد.

کلیسا به بررسی اهمیت جادوگری می‌پردازد

طی قرن چهاردهم، کلیسا مجموعه گسترده‌ای از اطلاعات در مورد رفتارهای مرتبط با جادوگری گرد آورد. داستان‌های مربوط به اعمال شریرانه‌ای که جادوگران انجام می‌دادند، پروازهای شبانه آن‌ها بر روی چوب‌های جادو برای ملاقات با شیطان در اجتماعاتی که سبب جادوگران نامیده می‌شد، و قرار و مدارهایی که در این گردهمایی‌ها با شیطان می‌گذاشتند، بسیاری از قفسه‌های کتابخانه‌های کلیسا را پر کرد. در همان زمان، یک رشته بحث‌های مهم کلامی در میان ارباب کلیسا بر روی این فعالیت‌های گزارش شده متمرکز شد. همه این تحولات منجر به این شد که پاپ یوآنس بیست و دوم بین فکر جادوگری و بدعتگذاری ارتباط برقرار کند.

از ۱۳۳۰ تا ۱۳۷۵ چهل و هشت محاکمه جادوگران در اروپا اتفاق افتاد، تازه اگر سوزاندن‌های دستگاه تفتیش عقاید را به حساب نیاوریم. از ۱۳۷۵ تا ۱۴۳۵، دوره‌ای که طی آن ژاندارک اعدام شد، تعداد محاکمات، به ویژه تعداد محاکماتی که در آن‌ها اشخاص به



زنانی که به اقدام به جادوگری مقصر شناخته شده‌اند در یک محل بازار در آلمان در چوبه مرگ سوزانده می‌شوند. باور بر این بود که ساحران شب‌ها بر روی دسته جارو پرواز می‌کنند و با شیطان سر و سر دارند.



ارتباط با شیطان متهم می شدند، افزایش یافت. تاریخدان هو ترؤ - رویه با کمی شگفتی می نویسد که این جتون درست همزمان با ظهور اندیشه مدرن علمی گسترش یافت:

صرفاً نگاهی به هر گزارش خبرگان معتبر آن زمان وضعیت هشدار دهنده امور را آشکار می سازد. هزاران پیرزن - و نه تنها پیرزن - به اعتراف خودشان با شیطان سر و سر داشتند، شیطانی که اینک به صورت فرمانروای بزرگ روحانی، سلطان تاریکی، ظاهر شده و در پی آن بود که امپراتوری از دست رفته خود را باز پس گیرد. هر شب این بانوان بی خرد با «روغن شیطان»، که از پیه نوزادان به قتل رسیده درست شده بود، خود را چرب می کردند و پس از روغن مالی، از میان روزن ها و سوراخ های کلید به نرمی عبور می کردند و از دودکش ها بالا می رفتند، سوار بر دسته های جارو یا میله ها یا یزهای پرنده می شدند و به پرواز در می آمدند و پس از یک سفر هوایی طولانی و به طرز وصف ناپذیری خسته کننده، به یک میعادگاه اهریمنی، سبت جادوگران، می رسیدند. در هر کشوری صدها مورد از چنین سبت هایی وجود داشت، که پرشمارتر و شلوغ تر از مسابقات اسبدوانی یا بازارهای مکاره بود. (۴۶)

فتوای سال ۱۴۸۴ پاپ در مورد جادوگران

در پایان قرن پانزدهم، کلیسا وجود جادوگری را به عنوان عاملی مهم در زندگی اروپاییان به رسمیت شناخت. پاپ اینوکتیوس هشتم در سال ۱۴۸۴ فتوای مشهور خود را در باره جادوگران صادر کرد، که در آن به تفصیل مشکلاتی را که جادوگران در سرزمین های ژرمنی ایجاد کرده بودند شرح داد:

بسیاری اشخاص از هر دو جنس، بی اعتنا به رستگاری خود و با دست کشیدن از ایمان کاتولیک، خود را به شیاطین زن و مرد می سپارند و با سحر و جادو، افسون، و شعبده گری خود، و با دیگر موهومات و غیبگویی ها، خلاف ها، جرم ها و خطاها، فرزندان زنان، بچه های حیوانات،



پاپ اینوکتیوس هشتم در سال ۱۴۸۴ در مورد جادوگران فتوا صادر و در آن عمل جادوگری را محکوم کرد و مصرانه خواستار تعقیب جادوگران از سوی دستگاه تفتیش عقاید شد.



کشیشان ناشایسته

گزیده زیر، نوشته یان هوس،^۱ عقاید او را در مورد قابلیت کشیشان ناشایسته نشان می دهد. این گزیده برگرفته از کتاب رونالد اچ. ریتون به نام کلیسای فردن وسطی است.

«گزارش هایی از صومعه راککنی به من رسیده است که عده ای پزشک محکوم شده اند. نخست آن که این عقیده خطایی نیست که پاپ اعظم در امور مربوط به سرپرستی خود قدرت مطلق ندارد و اگر مرتکب گناه کبیره شود، حق امر و نهی ندارد.

در رساله اول یوحنا می خوانیم که به کسانی که او را پذیرا می شوند این توان را می دهد که پسر خدا شوند. این توان تزکیه درخور ستایش و تغذیه روحانی تنها به عاشقان راستین و نه ظاهری مسیح داده می شود. از این چنین بر می آید که کسی که مرتکب گناه کبیره شده باشد چنین توانی ندارد که به نحو درخور ستایشی خود یا پیروان مسیح را تغذیه معنوی کند. هیچ معامله گر مناصب و عواید کلیسایی، هیچ کشیش فاسق بت پرستی، هیچ کشیش محله منحرفی، پاپ یا کاردینال های قلابی، عاشقان دنیا، نوید دهندگان دروغین آمرزش، ریاکاران، روحانیان آزمند و نفس پرست، معتادان به جرایم مهلک، که سنت های خود را می ستایند و شریعت مسیح را خوار می شمارند، چنین حق و توانی ندارند. بنابراین اشتباه یا بدعت گذاری نیست که گفته شود کسی که در این روزها پاپ اعظم یا هر اسقف یا کشیش دیگری نامیده می شود، اگر مرتکب گناه کبیره شده باشد، توان یا اقتدار دادن مجوز امر و نهی در خصوص وفاداری به کلیسا را ندارد.»

محصولات زمین، میوه های درختان انگور، و میوه های سایر درختان را نابود می کنند یا سبب نابودی آن ها می شوند... آن ها مردان، زنان، رمن ها، گله ها، و حیوانات را به درد و عذاب هولناک، چه درونی و چه بیرونی مبتلا می کنند و شکنجه می دهند، و مردان را از پدر شدن و زنان را از باردار شدن باز می دارند، و همه را از وصال زناشویی محروم می سازند.... آن ها با زبان توهین آمیز ایمانی را که در غسل تعمید مقدس دریافت کرده اند انکار می کنند؛ آن ها، به تحریک دشمن بشریت [شیطان]، از ارتکاب و دست یازیدن به بسیاری خلاف ها و جرایم نفرت انگیز دیگر، به زیان روح خود، و به بهای توهین به محضر الهی، و اهانت به توده های مردم، و ارائه الگوی زیانبار و خطرناک، هراسی به دل راه نمی دهند.^(۲۷)



کلیسا از دستگاه تفتیش عقاید برای رسیدگی به گزارش‌های فزاینده در مورد جادوگری استفاده کرد و از روش‌ها و تکنیک‌های این دستگاه برای گرفتن اطلاعات از مظنونان بهره برد.

مثلاً، پاپ اینوکتیوس هشتم دو مأمور تفتیش عقاید دومینیکی، به نام‌های هنری کرامر و جکوب اسپرنجر، را مأمور رسیدگی به وضعیت جادوگران در سرزمین‌های ژرمنی کرد. آن‌ها در سال ۱۴۸۶ کتابی به نام چکش جادوگران^۱ نوشتند، که کتاب راهنمای مأموران تفتیش عقاید برای برخورد با جادوگری شد و همان اهمیتی را پیدا کرد که کتاب راهنمای تفتیش عقاید نیکولاس ایمریج یافته بود. پیدایش آن «یک بار و برای همیشه به اثبات رساند که دستگاه تفتیش عقاید علیه جادوگران است و اقداماتش از تأیید رسمی پاپ برخوردار.»^(۲۸)

کلیسای کاتولیک به استفاده از دادگاه‌های تفتیش عقاید برای تعقیب جادوگران تا قرن هفدهم ادامه داد. اما لازم به یادآوری است که شکار جادوگران در کشورهای پروتستان با بی‌رحمی کم‌تری صورت نگرفت. هم مارتین لوتر و هم اصلاحگر فرانسوی ژان کالون «با همان قاطعیت مأموران تفتیش عقاید قرن پانزدهم، به سبب و پروازهای شبانه باور داشتند.»^(۲۹)

با آن‌که روحانیان در اداره دستگاه تفتیش عقاید به طور فزاینده‌ای از معیارهای والایی که پاپ اینوکتیوس سوم بنیاد نهاده بود دست کشیدند، کسانی کوشیدند کلیسای کاتولیک را از درون اصلاح کنند و از آن در برابر دشمنانش محافظت نمایند. اما بسیاری از این اصلاحگران در دسر آفرین تلقی شدند و صلاحدیدشان نادیده گرفته شد. از این رو آن‌ها نیز قربانی دستگاه تفتیش عقاید شدند، که نمونه آن ماجرای معروف و بدفرجام یان هوس بود.

یان هوس، کشیش بوهمی

یان هوس کشیشی اهل بوهم بود که «مردی بی‌باک، پاکدامن و مهربان» توصیف می‌شد.^(۵۰) او با نمازخانه بیت لحم در شهر پراگ پیوند داشت که گروهی از مردانی که به موعظه در خصوص اهمیت ساده‌زیستی مسیحی علاقه‌مند بودند آن را وقف کرده بودند. او در آن‌جا مبلغ بسیار محبوبی شد و از میان مردم معمولی پیروان فراوانی پیدا کرد.

با آن‌که عقاید مذهبی هوس عمدتاً سنتی باقی ماند، نوشته‌هایش در اعتراض به





کشیش بوهمی یان هوس در نوشته‌هایش به ثروت و دیباطلبی روحانیون کلیسا اعتراض کرد و به خاطر عقایدش محکوم به بدعتگذاری شد.

دنیازدگی روحانیان، به ویژه پاپ، بود که در ناز و نعمت فراوان زندگی می‌کردند، لباس‌های فاخر می‌پوشیدند، و با تظاهر بسیار به جلال و شکوه و تشریفات سفر می‌کردند.

هوس بسیاری از اعمال کلیسا را نیز، که سوءاستفاده از اعتماد مردم می‌دانست، تقبیح می‌کرد. مثلاً، کلیسا صاحب نیمی از زمین‌های بوهم بود، با این حال از دهقانان چنان مالیات‌های سنگینی می‌گرفت که آن‌ها نمی‌توانستند شکم خانواده خود را سیر کنند. هوس با روش خرید و فروش امتیازها و مقام‌های کلیسایی نیز مخالفت می‌کرد. (درست مثل سرمایه‌گذاران امروزی که در جای خاصی در بازار بورس یا

جواز فروش مشروب سرمایه‌گذاری می‌کنند و انتظار دارند شانسشان برای در آوردن پول افزایش یابد، در قرون وسطی نیز شخصی که مثلاً یک مقام اسقفی را می‌خرید به خاطر منافع اقتصادی‌ای بود که این سمت در بر داشت.) هوس همچنین مخالف ادعای برتری پاپ در امور ایمانی و اخلاقی بود، بدین معنا که عقیده نداشت سخن پاپ باید بر سخن شورای کلیسا ارجح باشد.

هوس با مطالعه عمیق و همه‌جانبه متون دینی و کلیسایی به این نتیجه رسید که دادگاه‌های کلیسایی نباید به محاکمه بدعتگذاران پردازند. او همچنین عقیده داشت که اربابی کلیسا تنها به قربانان، مؤمنان راستینی که مانند مسیحیان نخستین زندگی ساده و محقرانه‌ای دارند، تعلق دارد.



در سال ۱۴۱۵ از هوس دعوت شد با امنیت عبور در شورای دینی کنستانس حضور یابد تا عقاید و نظرهای او مورد رسیدگی واقع شود. اما همین که به این شهر آلمانی وارد شد، به جای آن که با استقبال گرم روبرو شود، برخلاف انتظارش، به زندان افکنده شد و ماه‌ها در آنجا ماند. شورا بر این عقیده بود که او بدعتگذاری خطرناک است، چون بسیاری از رهبران کلیسا انتقادهای او را به سوءاستفاده‌های روحانیت و دستگاه تفتیش عقاید حمله به کلی تشکیلات کلیسای کاتولیک تلقی می‌کردند.

شورا به دادگاه تفتیش عقاید تبدیل شد و به هوس اجازه داد در برابر آن از عقاید خود دفاع کند. مسئول تفتیش عقاید کوشید نشان دهد که عقاید او کاملاً شبیه عقاید اصلاحگر انگلیسی جان ویکلیف است که پیش‌تر از سوی شورا بدعتگذار خوانده شده بود.

هوس بدعتگذار شناخته می‌شود

اما هوس در برابر مأموران تفتیش عقاید بر سر مواضع خود ایستاد و به آن‌ها اعلام کرد به خاطر نجات جان‌ش مرتکب شهادت دروغ نخواهد شد. دادگاه تفتیش عقاید او را



هوس از آموزه‌های خود در برابر شورای کنستانس دفاع می‌کند. از آنجا که هوس حاضر نشد از عقایدش دست بردارد، او را از مقام کشیشی خلع کردند و در ۱۴۱۵ در چوبه مرگ سوزانده شد.



بدعتگذاری سرسخت شناخت و از مقام کشیشی خلع کرد و سپس او را تحویل دوک لویی از پالاتین داد. این اشراف‌زاده آلمانی نیز هوس را تحویل مجریان اعدام داد که او را در ۶ ژوئیه ۱۴۱۵ در چوبه مرگ سوزاندند. مقامات خاکستر او را پراکندند تا هیچ بازمانده‌ای از او به بوهم بازگردانده نشود.

چگونگی مرگ هوس برای آیندگان ثبت شد. هنگامی که مجری اعدام آتش را بر افروخت،

استاد بی‌درنگ شروع به آواز خواندن کرد... و هنگامی که برای سومین بار شروع به خواندن کرد، باد شعله آتش را به صورتش پراکند. و او در حالی که در دلش دعا می‌خواند و سر و لب‌هایش را تکان می‌داد، جان به جان‌آفرین تسلیم کرد... پیش از آن که مرگ کاملاً او را فراگیرد، انگار که حرکتی کرد و دو - سه بار «پدر ما» را با شتاب خواند. (۵۱)

هر چند دستگاه تفتیش عقاید جسم یان هوس را نابود کرد، نتوانست عقاید او را مسکوت گذارد، و در پایان این هوس بود که بر دستگاه تفتیش عقاید پیروز شد. اهالی بوهم به تکفیر او هیچ توجهی نکردند و به او به مثابه قهرمان ملی ارج گذاشتند. در واقع، مرگ او با کلیسای بوهم و ناسیونالیسم بوهمی ارتباط نزدیکی پیدا کرد. در جنگ‌های قرن پانزدهم هوسیت، کلیسای بوهم، با الهام از موضع مستقلی که هوس اتخاذ کرده بود، استقلال کامل خود را از رم تثبیت کرد و کلیسای رم دیگر هیچ‌گاه نتوانست در بوهم دادگاه تفتیش عقاید برپا دارد. پروتستان‌ها در سرتاسر اروپا هوس را نخستین شهید خود می‌دانستند.

جیرولامو ساوونارولا

جیرولامو ساوونارولا، مانند یان هوس، کوشید اصلاحاتی را در درون کلیسا به انجام برساند. ساوونارولا از راهبان دومینیکی ایتالیایی بود که در دوره رنسانس داد و ستدهای مالی و دنیاطلبی کلیسا را به چالش کشید و جان خود را در راه شور و اشتیاق اصلاح طلبانه‌اش از دست داد. تاریخدان باربارا توچمان در قطعه زیر دنیاطلبی مورد اعتراض ساوونارولا را چنین توصیف می‌کند:

در دوره انسان‌گرایی هیجان‌انگیز رنسانس، پاپ‌ها... ارزش‌ها و سبک زندگی شهریاران غارتگر دولتشهرهای ایتالیا را اقتباس کردند. فرمانروایان ثروتمند، خوش سلیقه و بی‌وجدان ایتالیا که مدام با هم در ستیز بودند، به دلیل چنددستگی و حوزه محدود قلمروشان، چیزی بیش از حاکمانی ناهمساز نبودند. شش پاپ [شامل آلکساندر ششم، پاپی که جیرولامو خشمگینش



ساخته بود، در بازتولید مال اندوژی و تجمل طلبی، از سرمشق‌های خود دست کمی نداشتند، و به خاطر جایگاه برترشان، معمولاً حتی بدتر بودند. (۵۲)

ساوونارولا بدعتگذار نبود، بلکه عقاید دینی‌اش با اصول اعتقادی کلیسا در پایان قرن پانزدهم منطبق بود. او می‌خواست نظام پایی مسئولیت روحانی‌اش را به یاد آورد و دارایی‌هایش را رها کند و در عین حال می‌خواست همکیشان مسیحی‌اش برای کسب خلوص و پاکدامنی در زندگی خود تلاش کنند.

اصلاحات در فلورانس



ساوونارولا برای مدتی موفق بود. در خیابان‌های فلورانس آتش بر پا می‌کردند و در آن «چیزهای بی‌ارزش» - زیورآلات، لباس‌های شیک، کتاب‌های غیر مذهبی، و وسایل بازی - را می‌سوزاندند. بعد، هنگامی که فلورانسی‌ها خانواده حاکم مدیچی را بیرون راندند و کوشیدند شکل قدیمی حکومت جمهوری را از نو برقرار سازند، ساوونارولا به دیکتاتوری واقعی تبدیل شد.

اما، به واسطه شور و شوق اصلاح طلبانه‌اش، با آلکساندر ششم، یکی از دنیاطلب‌ترین و بی‌بند و بارترین پاپ‌هایی که تا آن هنگام بر تخت پطروس تکیه زده بود، در افتاد. آلکساندر، از ترس این که شور و شوق برای اصلاح اجتماعی که ساوونارولا الهام‌بخش آن در فلورانس بود به زیان او تمام شود، با

تصویری که آلکساندر ششم را به صورت غولی نفرت‌انگیز نشان می‌دهد و از فساد این پاپ دنیاپرست و بی‌بند و بار حکایت دارد.



پیشنهاد منصب کاردینالی کوشید او را تطمیع کند. اما ساوونارولا این رشوه را نپذیرفت و تکفیر شد. سپس آلکساندر به دستگاه تفتیش عقاید فلورانس دستور داد این راهب دومینیکی را محاکمه کنند.

ساوونارولا در زیر شکنجه بسیار شدید به دیدن رؤیاهایی اعتراف کرد. دادگاه تفتیش عقاید او را به خاطر داشتن عقاید بدعتگذارانه مقصر شناخت، گرچه جرم واقعی او انکار اقتدار پاپ در نظارت بر خدمت مذهبی او بود. ساوونارولا را تحویل مقامات عرفی دادند که او را در سال ۱۴۹۸ در چوبه مرگ سوزاندند.

دستگاه تفتیش عقاید برای مبارزه با عقاید علمی مدرن به کار می‌رود

قرنی که شاهد اعدام یان هوس و جیرولامو ساوونارولا بود، شاهد طلوع عصر علمی در اروپا نیز بود. بسیاری از عقاید اندیشمندان جدید با کتاب مقدس، به ویژه با آموزه‌های کلیسا در مورد طبیعت عالم، در تضاد به نظر می‌رسید.



جیرولامو ساوونارولا و پیروانش را، پس از آن‌که به خاطر عدم اطاعت از اقتدار پاپ مقصر شناخته شدند، در سال ۱۴۹۸ در چوبه مرگ سوزاندند.



رهبران کلیسا دستگاه تفتیش عقاید را، درست همان طور که برای سرکوب بدعتگذاری و مخالفت سیاسی به کار گرفته بودند، برای جلوگیری از تحقیق علمی نیز به کار گرفتند. آن‌ها از این بیم داشتند که تفکر مستقل در حوزه علم پایه‌های قدرت کلیسای کاتولیک را باز هم بیش‌تر سست کند. کتاب مقدس در باب تمام وجوه دانش بشری، از جمله موضوع‌های علمی‌ای چون رابطه زمین و خورشید، مرجع نهایی تلقی می‌شد. چرا که اگر نادرستی کتاب مقدس در هر یک از این حوزه‌ها ثابت می‌شد، در عرصه‌های دیگر نیز ممکن بود با چالش مواجه شود. این بود که دستگاه تفتیش عقاید به محاکمه دانشمندان اقدام کرد.

جوردانو برونو

جوردانو برونو یکی از اندیشمندانی بود که دیدگاه‌هایش با کلیسا مغایر بود. برونو عضو فرقه دومینیکن و فیلسوف، ستاره‌شناس، و ریاضیدانی سرشناس، و همچنین مؤلف آثار زیادی در عرصه دین و علم غیب بود. او در اواخر قرن شانزدهم در سان دومینیکو مادجوره در ناپل زندگی می‌کرد. برونو که نمی‌توانست محدودیت‌هایی را که کلیسا برای مطالعات و اندیشه‌هایش قایل می‌شد بپذیرد، سرانجام فرقه را ترک کرد و از کاتولیک بودن دست‌کشید. از ایتالیا گریخت و سفر دور و درازی را به سویس، فرانسه، آلمان، و انگلستان آغاز کرد.

برونو، در آثار مهم خود در مورد طبیعت جهان، که در خارج از ایتالیا منتشر شد، موضوع حرکت زمین به دور خورشید را مطرح کرد.

این نظر مغایر آموزه‌های کلیسا بود که از الگوی زمین‌محوری طرفداری می‌کرد، که



آثار جوردانو برونو در مورد سرشت جهان با آموزه‌های کلیسا مغایرت داشت. برونو نیز مانند ساوونارولا و دیگران، به خاطر دیدگاه‌های مستقلش، به دست دستگاه تفتیش عقاید اعدام شد.





آثار گالیله، که به لزوم جایگزینی تئوری خورشیدمحوری با تئوری زمین محوری اشاره می‌کرد، خشم کلیسا را برانگیخت.

در آن زمین مرکز عالم تلقی می‌شد. او همچنین اظهار نظر کرد که باید از کتاب مقدس به خاطر آموزه‌های اخلاقی‌اش تبعیت کرد، نه به عنوان یک مرجع اطلاعات علمی.

برونو فکر می‌کرد دستگاه تفتیش عقاید به او کاری نخواهد داشت، چون او فرقهٔ دومینیکن را ترک کرده بود. این بود که هنگامی که دوستش جووانی موجنگو، سیاستمداری مهم در ونیز، در سال ۱۵۹۱ از او دعوت کرد که به وطن بازگردد، برونو فکر کرد بازگشتش به ایتالیا بی‌خطر خواهد بود.

متأسفانه ارزیابی برونو در مورد میزان توجه دستگاه تفتیش عقاید ایتالیا به تحول عقایدش و به

نوشته‌هایش اشتباه بود. در سال ۱۵۹۲ او را در زندان تفتیش عقاید انداختند، که در آنجا چند خطای کوچک را در تفکرش پذیرفت.

اما این پذیرش مقامات دستگاه تفتیش عقاید در رم را، که خواستار استردادش بودند، قانع نکرد. برونو در سال ۱۵۹۳ به زندان تفتیش عقاید رم انتقال یافت و در آنجا شش سال دیگر مورد بازجویی قرار گرفت و به او دستور داده شد از تمام نظریاتش در مورد حرکت سیارات دست بردارد و او از انجام این کار امتناع ورزید.

برونو را محاکمه و به بدعتگذاری مقصر شناختند، اما او به مفتشان خود گفت: «شاید ترس شما از صدور حکم بیش‌تر از ترس من از دریافت آن باشد.»^(۵۳) او را تحویل مقامات عرفی در رم دادند که به میدان عمومی شهر به نام کامپو دِ فیوری، یا «میدان گل‌ها»، منتقل شد. زبانش را در یک زبان‌بند گذاشتند تا نتواند برای جمعیت صحبت کند. در ۱۷ فوریهٔ ۱۶۰۰، یکی از نخستین پژوهشگران علمی اروپا در چوبهٔ مرگ سوزانده شد.



همقطاران برونو نیز زیر نگاه تیزبین دستگاه تفتیش عقاید ایتالیا قرار گرفتند. بعداً، در قرن هفدهم، یک دانشمند مشهور دیگر، گالیلئو گالیله، موقتاً آزادی‌اش و تقریباً زندگی‌اش را از دست داد، چون او نیز مانند برونو آموزه‌های سنتی کلیسا را در مورد سرشت عالم به چالش کشید. گالیله ریاضیدان، ستاره‌شناس، و همین‌طور فیزیکدان بود. بسیاری او را پایه‌گذار روش تجربی در کاوش علمی می‌دانند.

گالیله در فلورانس تحت حمایت دوک اعظم این شهر ریاضیات درس می‌داد. گالیله در تدریس خود با این سؤال خطرناک مواجه شد که آیا نظریه زمین‌محوری عالم را لازم است با الگویی جایگزین کرد که در آن زمین و سیارات به دور خورشید می‌چرخند - یعنی نظریه خورشیدمحوری را پذیرفت که بیش از یکصد سال پیش از آن ستاره‌شناس لهستانی نیکولاس کوپرنیک مطرح کرده بود.

گالیله از موضع کوپرنیک به شدت دفاع کرد، گرچه مغایر آموزه‌های آن زمان کلیسا بود که گفته می‌شد بر اساس کتب مقدس است. گالیله برای آشتی دادن این دو موضع، در سال ۱۶۱۵ نوشت:

ممکن است روشی که من با آن می‌توانم با سرعت و اطمینان نشان دهم که موضع کوپرنیک یا کتب مقدس مغایرتی ندارد، برای اثبات حقانیتش، و این که عکس آن نمی‌تواند معتبر باشد، به هزار دلیل نیاز داشته باشد؛ اما از آن‌جا که دو حقیقت نمی‌تواند مغایر هم باشد، لازم است که تئوری او و کتب مقدس موافق هم باشند. (۵۲)

دستگاه تفتیش عقاید مایل نبود موضع گالیله را چیزی بیش از نظریات جوردانو برونو تلقی کند. گالیله نیز به خاطر «سماجش در آمیختن علوم مقدس و دنیوی و قرار دادن خود در مقام مفسر کتاب مقدس» (۵۳) خشم کلیسا را برانگیخت.

جرم گالیله گستاخی در تفسیر کتب مقدس در نوشته‌ها و آموزه‌هایش بدون کسب اجازه از کلیسا بود. پاپ اوربانوس هشتم به مأموران تفتیش عقاید در رم دستور داد کار گالیله را مورد بررسی قرار دهند و یافته‌های خود را به واتیکان گزارش کنند تا تصمیم گرفته شود که آیا این دانشمند را باید به اتهام بدعتگذاری محاکمه کرد یا نه.

دستگاه تفتیش عقاید آثار گالیله را محکوم کرد

کار گالیله محکوم شد. در سال ۱۶۳۲ او را به رم فراخواندند تا در برابر دادگاه تفتیش عقاید حاضر شود. او در این هنگام ۶۸ ساله و بیمار بود. گالیله، پس از بحث‌های فراوان



مأموران تفتیش عقاید، پذیرفت که از آموزش اصول کوپرنیکی دست بردارد. در عوض، نکات مهم آن را در اثری به نام دیالوگ نوشت که در آن سه نفر در مورد دیدگاه خورشیدمحوری عالم بحث می‌کنند. باز هم او را به رم فراخواندند تا در برابر اداره مقدس حاضر شود. محاکمه دیگری از سوی دستگاه تفتیش عقاید صورت گرفت که طی آن مأموران تفتیش ظاهراً این ستاره‌شناس مشهور را در معرض شکنجه فکری، هر چند نه جسمی، قرار دادند. گاليله در باره تجربیاتش به دوستی نوشت:

سرانجام، به عنوان کاتولیکی راستین، مجبور شدم از نظرم برگردم، و به عنوان مجازات، «دیالوگ» ام ممنوع [از انتشار] شد؛ و پس از پنج ماه از رم مرخص شدم، و از آن جا که در آن زمان طاعون در فلورانس شیوع پیدا کرده بود، با دلسوزی کریمانه، خانه عزیزترین دوستم در سبینا، [عالیجناب] اسقف اعظم پیکو لومینی، زندان من تعیین شد... پس از حدود پنج ماه، هنگامی که طاعون از شهر بومی ام رخت بر بسته بود، در آغاز سپتامبر همین سال، ۱۶۳۳، حضرت پاپ به من اجازه داد که در محدوده کوچک آن خانه‌ای که این قدر دوستش دارم، در فراختای دشت و صحرا، زندگی کنم. بنابراین به دهکده بالوسگاردو و از آن جا به آرستری



گاليله در برابر یک دادگاه تفتیش عقاید در رم حاضر می‌شود، جایی که او را مجبور کردند از نظرش برگردد و با توقف آموزش اصول کوپرنیکی یا خورشیدمحوری موافقت کند.



بازگشتم، جایی که هنوز هستم و هوای پاکیزه و فرح بخش تنفس می‌کنم و از فلورانس عزیزم چندان دور نیستم، خدا نگهدار. (۵۶)

گاليله در سال ۱۶۳۳ به بازداشت خانگی در فلورانس برای بقیه عمرش محکوم شد، اما ماجرای او به همین جا ختم نشد. دستگاه تفتیش عقاید طی قرن‌ها به بررسی موضوع‌هایی که او در قرن هفدهم مطرح کرده بود ادامه داد. در سال ۱۹۸۴ بود که کمیسیونی از طرف کلیسا مأمور شد بکوشد آموزه‌های گاليله را در نظر کلیسا قابل پذیرش سازد و در مورد قطعیت موضوع‌های مطرح شده از سوی او بررسی کند. در سال ۱۹۹۳ کلیسا پذیرفت که سازش عقاید گاليله با آموزه‌های کلیسا امکان‌پذیر است. اما کلیسا هنوز از گاليله اعاده حیثیت نکرده است.

سرنوشت این قربانیان سرشناس دستگاه تفتیش عقاید - والدوسیان، فراتیجلی، شهسواران پرستشگاه، یان هوس، ژاندارک، و دیگران - از این حکایت دارد که حوزه فعالیت دستگاه تفتیش عقاید تمام اهالی اروپای غربی را در بر می‌گرفت. همچنین حکایت از این دارد که چگونه نهادی که مأموریت داشت حافظ یک اصل، یعنی یکپارچگی دینی، باشد، بر اثر منافع آشکارا غیر روحانی، یعنی آزمندی و مصلحت سیاسی، منحرف شد. دستگاه تفتیش عقاید نتوانست به هدف اعلام شده‌اش وفادار بماند و در زوال و انحطاط کلیسا، که قرار بود از جامعیت آن دفاع کند، نقش ایفا کرد.



زوال تدریجی تفتیش عقاید

خوشبختانه بر اثر بی‌مبالاتی قضات «اداره مقدس»، سوندهای آن از بین مغز استخوان و عصب وارد عمیق‌ترین رازهای خودآگاه و ناخودآگاه شد. از نظر یک تاریخ‌ژرفکا و رفتار انسان، از نظر یک روانکاوی جهانی جامعه، اصلاً مشخص نیست که آیا عصر خود ما برای وارثانش اسنادی با همان ارزش بر جا نخواهد گذاشت.

پیر شونو، تاریخدان، به نقل از
تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن

تفتیش عقاید و نفوذ آن به‌طور ناگهانی و در تاریخ معینی پایان نیافت. بلکه، در یک دوره بیش از یک قرن، رسمی‌ترین نهادهای تفتیش عقاید، نظیر زندان‌های آن و تحقیقاتش در مورد درست‌اندیشی دینی در جاهای مختلف، در نتیجه جنگ‌ها و عدم استفاده، قدرت ارعاب خود را از دست دادند و به تدریج از میان رفتند.

چشمگیرترین و قطعی‌ترین حمله فکری به اصول بنیادی تفتیش عقاید با انقلاب ۱۷۸۹ فرانسه همراه بود. بسیاری از مردم فرانسه عقیده داشتند که کلیسای کاتولیک و بازوی قدرتمند قضایی آن، تفتیش عقاید، در جلوگیری از ظهور عقاید آزادی‌خواهانه و دموکراتیک شدن حکومت فرانسه، با شاه و دربارش متحدند. آن‌ها عقیده داشتند که نه تنها در فرانسه بلکه در سرتاسر اروپا این اتحاد بین منافع کلیسا و سلطنت به صورت مانعی در برابر عملی شدن عقاید جدید در خصوص آزادی مذهب، عدالت سیاسی، و برابری اجتماعی عمل می‌کند.

همین که سربازان شهروند فرانسه پهنه اروپای غربی را از اسپانیا، ایتالیا، اتریش، و پروس گرفته تا کشورهای پشی - با [هلند، بلژیک، و لوکزامبورگ] درنوردیدند، اصول انقلابی





همین که سربازان فرانسوی پهنه اروپا را درنوردیدند،
عقاید انقلابی آزادی مذهبی، عدالت سیاسی، و برابری مردم را پراکندند.

روداری دینی و آزادی مذهب را به همراه بردند. و آنچه را که در خارج موعظه می‌کردند در فرانسه به اجرا گذاشتند. در نتیجه انقلاب فرانسه، برای نخستین بار یهودیان فرانسه، در کنار کاتولیک‌ها و پروتستان‌ها، به عنوان شهروند به رسمیت شناخته شدند و اینک برای نخستین بار امکان دسترسی برابر با دیگر شهروندان به فرصت‌های شغلی برایشان فراهم شد.



آزادی مطبوعات به مثابه سلاحی در برابر دستگاه تفتیش عقاید

شاعر جان میلتن (۱۶۷۴ - ۱۶۰۸) یکی از نویسندگان بزرگ انگلیسی همه دوران‌ها بود. او از اصول آزادی بیان و آزادی مطبوعات دفاع می‌کرد، که در کشورش، اگر همیشه رعایت نمی‌شد، لااقل به آن‌ها ارزش گذاشته می‌شد. جان میلتن در اثر مشهورش به نام آرئوپاگیکا [دادگاه عالی] تلاش دستگاه تفتیش عقاید را برای کنترل آزادی بیان محکوم کرد.

«پاپ‌های رم، که علاقه‌مند بودند فرمانروایی سیاسی را در دست خود متمرکز کنند، دامنه فرمانروایی خود را بر چشم‌های مردم بسط دادند، چنان‌که پیش‌تر بر قوه تمیز آن‌ها بسط داده بودند. آنچه را که گمان می‌کردند نباید خوانده شود ممنوع ساختند و سوزاندند... تا این‌که شورای [شهر] ترانت و تفتیش عقاید اسپانیا با هم دست به کار شدند و این کاتالوگ‌ها و فهرست‌های سانسور را به وجود آوردند که اندرون بسیاری از مؤلفان خوب قدیمی را با چنان بی‌حرمتی‌ای زیر و رو می‌کنند، که بدتر از هرگونه بی‌حرمتی‌ای است که می‌توان نسبت به گور آن‌ها انجام داد. آن‌ها در محدوده مطالب بدعتگذارانه نیز باقی نمی‌مانند، بلکه



هر موضوعی را که خوشایند ذائقه‌شان نیست یا محکوم به منع انتشار می‌کنند یا یکراست در پرزخ یک فهرست جدید [کتب ضاله] می‌گنجانند. برای پر کردن کامل پیمانه این دست‌اندازی و تجاوز، آخرین اختراعاتشان این بود که مقرر کنند که هیچ کتاب، جزوه، یا روزنامه‌ای نباید چاپ شود (انگار پطرس قدیس کلید مطبوعات را هم از بهشت برای آن‌ها فرستاده است) مگر از طرف دو یا سه راهب شکمبارۀ تصویب و اجازه آن داده شود.»

شاعر انگلیسی جان میلتن، مدافع اصول آزادی بیان و مطبوعات بود و به تلاش دستگاه تفتیش عقاید برای کنترل آزادی بیان حمله کرد.





در این نقاشی، که انهدام مرکز دستگاه تفتیش عقاید را در بارسلون نشان می‌دهد، اسپانیایی‌ها به خاطر آزادی زندانیان به دست سربازان فرانسوی شادمانی می‌کنند.

این عقاید جدایی چشمگیر از اصولی بود که طی دو هزار سال بر بیشتر اندیشه غربی حکمفرما بود. در گذشته، فردگرایان خطری برای جامعه تلقی می‌شدند. آن‌ها را به دام می‌انداختند، ساکت یا نابود می‌کردند. ناگهان امکان‌پذیر و عقلانی بودن همزیستی عقاید گوناگون در وجدان آدمی نقش بست.

فرانسوی‌ها نهادهای تفتیش عقاید را ویران کردند

سربازان انقلاب آنچه را که برای مردم فرانسه ضروری می‌دانستند در هر جایی که سپاهیان فرانسه با موفقیت وارد شدند، به اجرا در آوردند. از آن گذشته، سربازان فرانسوی هر جا که با نهادهای دستگاه تفتیش عقاید برخورد کردند به آن‌ها حمله بردند. این به ویژه در اسپانیا و ایتالیا مصداق داشت که در آنجا دستگاه تفتیش عقاید بیش از هر جای دیگری دوام آورده بود. سربازان فرانسوی زندان‌های تفتیش عقاید را ویران کردند، زندانیان آن‌ها را آزاد





ناپلئون بناپارت به سربازان فرانسوی دستور داد کاخ دستگاه تفتیش عقاید را در مادرید به تصرف درآورند، که آن‌ها در آنجا سلول‌های زندان، اتاق‌های شکنجه، و ابزار وحشتناک شکنجه را کشف کردند.

ساختند، مأموران تفتیش عقاید را خوار و سرافکنده کردند، و چندین بار گاری سبده به دست آوردند. اسنادی را که از بین برده بودند در جاهای امنی قرار دادند تا بعدها به عنوان مدرک جنایاتی که کلیسا مرتکب شده بود از آن‌ها استفاده شود.

پس از آن‌که فرانسوی‌ها اسپانیا را به تصرف در آوردند، ناپلئون بناپارت ستاد فرماندهی خود را در نزدیکی زندان دستگاه تفتیش عقاید در مادرید بر پا کرد و به سربازانش دستور داد مراکز تفتیش عقاید، مسئولان آن‌ها، اسنادشان، و دارایی اداره مقدس را بگیرند. گفته می‌شود که سربازان

فرانسوی هنگام ورود به کاخ دستگاه تفتیش عقاید در مادرید، کشف فوق‌العاده‌ای انجام دادند. به نوشته تاریخدان النور هیبرت،

یکی از افسران فرانسوی، پس از جستجوی بیهوده برای یافتن سیاهچال‌هایی که در موردشان شنیده بود، سنگفرش‌های تالار بزرگ را برداشت و در زیر زمین سلول‌ها و اتاق‌های شکنجه را کشف کرد. شهرت یافت که فرانسویان قریانیانی را در میان مردگان زنده یافته‌اند. در این‌جا بود که گفته می‌شد سربازان ابزار شکنجه‌ای معروف به «باکره آهنی» یافته‌اند - یک مجسمه مریم باکره که جلوی آن پوشیده از میخ‌ها و دشنه‌های نوک‌تیز بود. دست‌های این پیکره را می‌شد حرکت داد تا قربانی را آن قدر جلو بکشد که میخ‌ها و دشنه‌ها به بدنش فرو رود. (۵۷)

این یافته صرفاً به افزایش وحشتی کمک کرد که فرانسویان با آن به دستگاه تفتیش عقاید می‌نگریستند و ضدیت آن‌ها را با تمام آنچه آن‌ها در خصوص کلیسا ضد انقلابی می‌دانستند توجیه کرد.



در سال ۱۸۱۳ که سایر ملل اروپایی سرانجام ناپلئون را شکست دادند و او را از قدرت راندند، در بسیاری نقاط نهادهای قدیمی، از جمله دستگاه تفتیش عقاید، به صحنه بازگشتند. در اسپانیا، پادشاه پس از بازگشت به قدرت «سوپرما» [مرجع عالی] را در سال ۱۸۱۴ احیا کرد. اما شش سال بعد، انقلاب پهنه اسپانیا را درنوردید و دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا در سال ۱۸۲۰ بار دیگر منحل شد.

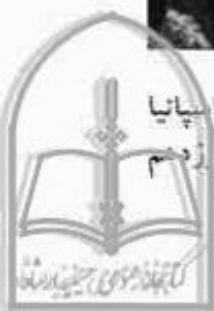
دادگاه عقیده

با وجود این، نهادی که «دادگاه عقیده» نامیده می‌شد در سال ۱۸۲۳ وارد صحنه شد. این دادگاه نیز مانند «مرجع عالی» برای نظارت بر راست‌کیشی مردم در اسپانیا در نظر گرفته شده بود، اما عملکرد متفاوتی داشت. نشانه دوام افکار تفتیش عقایدی این بود که حکومت



اسپانیا چندین بار دست به تلاش‌های ناموفقی زد تا ناتوانی در برپایی اداره دولتی مربوط به «تبارهای ناخالص» را برطرف سازد. پرتغال نیز مانند اسپانیا به پیگرد بدعتگذاران تا نیمه قرن نوزدهم ادامه داد. انقلاب آزادی‌خواهانه‌ای که اسپانیا را درنوردید، در سال ۱۸۲۱ پرتغال را نیز تکان داد و تفتیش عقاید را موقتاً از صحنه بیرون راند. اما «اداره مقدس» در سال ۱۸۵۲ در یک مجموعه قوانین مذهبی وارد صحنه شد که درست به اندازه قوانینی که چند دهه قبل از بین رفته بود نابردبار و تعصب‌آمیز بود. در پرتغال نیز مانند اسپانیا افکار تفتیش عقایدی در سرتاسر قرن نوزدهم به تأثیر بر حکومت غیرمذهبی به شکلی ادامه داد.

اصول تفتیش عقاید تأثیر دیرپایی بر حکومت‌های اسپانیا و پرتغال داشت. در این دو کشور تا نیمه قرن نوزدهم بدعتگذاران پیگرد و مجازات می‌شدند.



در ایتالیا، بقایای دستگاه تفتیش عقاید به دست سپاهیان فرانسه نابود شد. و پس از شکست ناپلئون، که برخی عناصر تفتیش عقاید باز گردانده شد، این عناصر اقتدار بسیار محدودی داشتند. پس از شکست فرانسه، بسیاری از ایتالیایی‌ها همچنان دستگاه تفتیش عقاید را تجاوزی به حقوق خود به عنوان ونیزی، فلورانس، میلانی، و غیره می‌دانستند، درست همان‌طور که طی قرن‌ها چنین نظری داشتند.

رم یک مورد استثنایی بود، چرا که مقرر پاپ بود. تفتیش عقاید در رم تا سال ۱۸۵۲ ملغی نشد و در این هنگام بود که به عنوان بخشی از جنبش برای دستیابی به یکپارچگی ایتالیا منسوخ اعلام شد. دارایی «اداره مقدس» را شاه در اختیار گرفت، زندانیان دستگاه تفتیش عقاید رم آزاد شدند، و بیشتر اسناد بایگانی آن سوزانده شد، که باعث رنجش محققان آینده تاریخ تفتیش عقاید در رم گردید.

در آمریکای لاتین، دستگاه تفتیش عقاید اسپانیایی، تا موقعی که اسپانیا مهاجرنشین‌های خود را تحت انقیاد داشت، به تسلط اکید خود بر زندگی مردم ادامه داد. در بخش نخست قرن نوزدهم، مهاجرنشین‌ها به تدریج استقلال خود را از اسپانیا به دست آوردند و در نتیجه تأثیر رسمی دستگاه تفتیش عقاید بر زندگی مردم کاهش یافت.

با این حال، مردم آمریکای لاتین، برخلاف هم‌تایان اروپایی‌شان، همچنان زیر سلطه مشترک و قدرتمند کلیسا و دولت باقی ماندند. آرای انقلاب فرانسه، که به میان مردم بهتر آموزش دیده و بیشتر صنعتی شده اروپا عمیقاً راه یافته بود، در «دنای جدید» نفوذ کم‌تری داشت. در نتیجه، بقایای دستگاه تفتیش عقاید، که نفوذ روحانیت محافظه‌کار در زندگی بسیاری از مردم در آمریکای لاتین نمایانگر آن بود، در اواخر قرن بیستم نیز هنوز مشهود بود. به طور کلی، به رغم بقای برخی نهادهای محلی، انقلاب فرانسه در ویران کردن نهادهای فیزیکی دستگاه تفتیش عقاید نقش بسیار مهمی ایفا کرد. طی بیست و پنج سالی که سپاهیان فرانسه اروپا را درمی‌نوردیدند، زندان‌ها، آرشیوها، و ابزار آلات شکنجه از بین رفتند. از این رو، حتی در دوره ارتجاعی پس از سقوط ناپلئون، بازسازی دستگاه تفتیش عقاید به صورتی که قبلاً وجود داشت ناممکن بود.

فهرست پایی

زدودن آرای که انقلاب فرانسه عرضه کرد نیز ناممکن بود. با این حال کلیسا کوشید پس از پایان کار را انجام دهد. کلیسا می‌خواست عقربه ساعت را به زمانی بازگرداند که، از نظر





تسلط بر آثار مکتوب، بر افکار عمومی تسلط داشت. در این عرصه، تفتیش عقاید از طریق کارکردی مشهور به «فهرست پایی» - فهرست رسمی کتاب‌های ممنوعه از نظر رم - تا قرن بیستم دوام آورد. «فهرست پایی» در اصل فهرست مطالب خواندنی ممیزی شده بود که در سال ۱۵۵۹ در رم تهیه شد. در آن سال پاپ لئوی دهم اعلام کرد که

در تمام زمان‌هایی که می‌آید هیچ کس نباید کتاب یا نوشته دیگری را، چه در رم و چه در هر شهر یا اسقف‌نشین دیگر، چاپ کند یا سبب چاپ آن شود، مگر نخست به تصویب و تأیید قائم مقام پاپ و رئیس کاخ مقدس در رم، یا اسقف‌ها یا کسان دیگری که درک

«فهرست پایی»، که در سال ۱۵۵۹ از سوی پاپ لئوی دهم انتشار یافت، از سوی کلیسا برای کنترل افکار تا قرن بیستم به کار رفت.

علمی دارند در شهرها و اسقف‌نشین‌های دیگر، رسیده باشد. کتاب‌ها یا نوشته‌های در نظر گرفته شده برای چاپ باید از سوی اسقف یا نماینده او، و از سوی مأمور تفتیش انحراف بدعت‌گذارانه، در شهر یا اسقف‌نشینی که قرار است به چاپ سپرده شود، مورد بررسی دقیق قرار گیرد و با امضا و دستخط خودشان مورد تصویب واقع شود، و بدون حق الزحمه، بدون تأخیر، و بر اساس حکم تکفیر، تحویل داده شود. (۵۸)

«فهرست» برای کنترل افکار به کار رفت

قصد از «فهرست» جلوگیری از رسیدن کتاب‌های خطرناک (به ویژه نوشته‌های پروتستان‌ها یا حاوی مضامین ضد روحانی) به دست مردم بود. دستگاه تفتیش عقاید در رم، یا «اداره مقدس»، گروهی از سانسورچی‌ها (ممیزان) را به وجود آورد که وظیفه‌شان این بود که تعیین کنند کدام نوشته‌ها در رده خطرناک قرار می‌گیرند. این مطالب در «فهرست پایی» جا داده



می‌شد. در سال ۱۵۷۱ پاپ پیوس پنجم «مجمع فهرست» را به وجود آورد، که اداره جداگانه‌ای برای نظارت بر فهرست بود. با وجود این، طی قرن‌ها دستگاه تفتیش عقاید مراقب انتشار مطالب ضاله و خرابکارانه بود.

هزاران کتاب در فهرست پاپی قرار داده شد. آثار مؤلفانی چون اراسموس، ساوونارولا، ماکیاوولی، و بوکاچو ممنوع شد. بخش‌هایی از آثار مؤلفان دیگری چون دانته به ویژه سانسور شد، و بعضی قسمت‌های مشکل‌آفرین می‌بایست پیش از انتشار حذف می‌شد، اگرچه گاهی به طور خصوصی دست به دست می‌گشت. آثار علمی به ویژه گرفتار سانسور بود. بیش‌تر آثار مردان بزرگی چون کوپرنیک، کپلر، و گالیله از طرف کلیسا محکوم شد و برای سال‌ها اجازه انتشار نیافت.

شاعر ناپینا جان میلتن، که در انگلستان از گزند دور بود، توانست تلاش‌های دستگاه تفتیش عقاید برای کنترل افکار مردم را به ریشخند بگیرد:



برای پر کردن کامل پیمانه این دست‌اندازی و تجاوز، آخرین اختراشان این بود که مقرر کنند که هیچ کتاب، جزوه، یا روزنامه‌ای نباید چاپ شود (انگار پطرس قدیس کلید مطبوعات را هم از بهشت برای آن‌ها فرستاده است) مگر از طرف دو یا سه راهب شکم‌باره تصویب و اجازه آن داده شود. (۵۹)

نظارت بر عقاید به صورت موضوعی بسیار جدی ادامه پیدا کرد. دیگر کشورهای کاتولیک، که شاید از، به گمانشان، ملایمت و مدارای «فهرست پاپی» ناخرسند بودند، فهرست‌های خودشان را از

اراسموس یکی از بسیار مؤلفان سرشناسی بود که آثارش به خاطر آنچه کلیسا محتوای «ضاله» می‌خواند در فهرست پاپی قرار گرفت و ممنوع شد.



کتاب‌های ممنوعه تهیه کردند. مثلاً در اسپانیا این فهرست بسیار طولانی‌تر و گستره موضوع‌هایش بسیار وسیع‌تر از فهرست تهیه شده در رم بود.

منع انتشار برخی کتاب‌ها در رم، اسپانیا و جاهای دیگر یک تأثیر جانبی جالب توجه داشت. در جاهایی که این منع یا وجود نداشت یا با قاطعیت اجرا نمی‌شد، صنعت چاپ شکوفا شد. از این رو، در حالی که در رم بیش از چند کتابی منتشر نمی‌شد، از میانه قرن شانزدهم به بعد در ونیز، سوئیس، و جاهای دیگر یک صنعت پر رونق به وجود آمد که برای خوانندگان مدام در حال افزایش کتاب تولید می‌کرد.

انگلستان، جایی که تفتیش عقاید در آن هرگز برپا نشد، خزانه مجموعه گسترده ادبیاتی شد که دستگاه تفتیش عقاید طی چهار صد سال نخست آن ممنوع کرده بود. این امر بدین سبب رخ داد که توماس جیمز، دانش‌پژوه معاصر میلتن، در اوایل قرن هفدهم تمام فهرست‌های کتاب‌های ممنوع اعلام شده در سرتاسر اروپا را گردآوری کرد. سپس پیشنهاد کرد که کتابخانه بودلین در آکسفورد از هر کدام از کتاب‌های فهرست‌ها یک نسخه به دست آورد. بدین ترتیب این گنجینه نگهداری شد. تاریخدان ادوارد برمان می‌نویسد:

اگر دستگاه تفتیش عقاید در موقعیتی بود که بتواند در سرتاسر اروپا، یا حتی سرتاسر کشورهای کاتولیک، سانسوری را برقرار کند که به اندازه سانسور تحمیلی در اسپانیا مؤثر باشد، نابودی کتاب‌ها چنان قابل ملاحظه می‌بود که بین ادبیات قرن‌های مختلف گسست جدی ایجاد می‌شد. (۶۰)

با آن‌که با گذشت زمان پیش‌تر وجوه تفتیش عقاید به تدریج اهمیت خود را از دست داد یا به کلی از بین رفت، یک فهرست رسمی جدید از کتاب‌های ممنوعه در سال ۱۹۴۸ از طرف «اداره مقدس» انتشار یافت. خود فهرست در سال ۱۹۶۶ به حالت تعلیق در آمد، اما منتفی نشد.

درس‌های تفتیش عقاید

دستگاه تفتیش عقاید کوشید طی چندین قرن اذهان میلیون‌ها نفر از مردم را، با استفاده از آنچه ما امروزه نهایت اشکال سنگدلی می‌دانیم، کنترل کند. شاید صدها هزار نفر از مردم به جنگ «اداره مقدس» افتادند. اما در نهایت، دستگاه تفتیش عقاید شکست خورد. شبکه گسترده ادارات، زندان‌ها، خبرچین‌ها و مأموران تفتیش عقاید آن دیگر وجود ندارد.

در واقع، تاریخ تفتیش عقاید را حتی می‌توان یک منبع امید دانست، چرا که به قول تاریخدان برنارد همیلتون، نشان می‌دهد که

ایمان و عقیده اجباری ناممکن است. دستگاه تفتیش عقاید توانست، در محدوده‌ای،



همانندی و تعبد ظاهری را تحمیل کند اما هرگز موفق نشد یک جهان مسیحی یکپارچه با یک عقیده واحد - که هدفش بود - به وجود آورد. تاریخ آن شکست بخش با ارزشی از تجربه اروپای غربی را تشکیل می‌دهد. (۶۱)

از سوی دیگر، شاید درس‌های کم‌تر خوشبینانه‌ای از مطالعه تاریخ تفتیش عقاید حاصل آید. انسان‌ها، به فرض داشتن توانایی اعمال قدرت بر دیگران، در اعمال خود کم‌تر خوبشننداری نشان داده‌اند. دستگاه تفتیش عقاید مایل بود انسان‌هایی را که اندیشه و اعتقادشان آن گونه نبود که صاحبان قدرت می‌خواستند به چوبه مرگ ببندد و بسوزاند، در این زمینه، کلام موجز فیلسوف بزرگ کاتولیک انگلیسی لرد آکتون می‌تواند روشنی‌بخش باشد: «قدرت به فساد تمایل دارد و قدرت مطلق مطلقاً فاسد می‌کند.»

با در نظر گرفتن این عقیده، شاید بتوان گفت تاریخ تفتیش عقاید به هیچ وجه نوعی کژروی یا ناهنجاری نیست، بلکه شاید فقط نمونه دیگری باشد از کسانی که می‌کوشند برای تحمیل عقاید خود بر دیگران به زور و وحشیگری متوسل شوند، و شاید نمونه آشکار دیگری باشد از سرشت انسان‌ها.

تاریخ‌نگار رومی تاکیتوس گزارشی شگرف از نحوه رفتار امپراتور نرون با مسیحیان پس از آتش‌سوزی بزرگ رم در سال ۶۴ میلادی برجا گذاشته است:

آنها را، در حالی که در پوست حیوانات وحشی کرده بودند، یا سگ‌ها تکه پاره می‌کردند، یا به صلیب می‌کشیدند، یا داخل مشعل‌ها می‌کردند تا پس از



یک رهبر انقلابی مردم را به شورش علیه دستگاه تفتیش عقاید برمی‌انگیزد. دستگاه تفتیش عقاید، با وجود صفت قرن شکنجه، قتل، و تلاش برای کنترل افکار، سرانجام نتوانست به یکپارچگی عقیده نایل آید.



تاریکی به جای چراغ روشن کنند. نرون باغ‌هایش را برای نمایش باشکوه آماده کرد، و نمایش‌ها را در سیرک (صحنه) به اجرا در آورد، که در آن با جمعیت در آمیخت - یا در هیئت یک ارباب‌زاد در ارباب ایستاد. (۶۲)

نوادگان همان مسیحیانی که در مشعل‌های انسانی به آتش کشیده شدند، هزار سال بعد با کسانی که کلیسا را به زیر سؤال بردند به همان طریق رفتار کردند. نمایشی که نرون بر پا کرد با کار مفتشانی که در تابستان سال ۱۶۸۰ برای مردم مادرید نمایش باشکوه اجرای احکام را به صحنه آوردند هیچ تفاوتی ندارد.

قرن بیستم، به جای آن‌که موجب وقفه‌ای در این روایت وحشتناک از رفتار وحشیانه انسان با انسان باشد، شواهدی بر تیره و تار شدن افق آینده به دست داد. تنها کافی است به هیتلر، استالین، و فرانکو، صحنه‌های کشتار در کامبوج، قتل عام در افغانستان، بوسنی، سومالی، رواندا، و بوروندی بیندیشیم تا نمونه‌هایی از عدم تحمل تمایزات مذهبی و قومی را در نظر آوریم.



یک نقاشی که نرون را در حال نظارت بر آزار و شکنجه مسیحیان در روم باستان نشان می‌دهد. دستگاه تفتیش عقاید همواره یادآور این حقیقت رعب‌آور است که انسان‌ها در سرتاسر تاریخ برای تحمیل عقاید خود بر دیگران به اقدامات ظالمانه متوسل شده‌اند.



یک زندان تفتیش عقاید در رم

ناریخدان ویلیام هریس رول در سال ۱۸۵۲ نامه‌ای دریافت کرد از دوستی در ارنش ایتالیا که به هنگام گشودن درهای یک زندان تفتیش عقاید به روی مردم در آنجا حاضر بود. رول در کتابش تاریخ تفتیش عقاید بخشی از آن نامه را نقل می‌کند.

«محکوم را در حوضچه‌ای از آب آهک فرو می‌کردند (ماده‌ای به شدت خورنده که گوشت قربانیان را در خود حل می‌کرد) و به تدریج تا گردن آن‌ها حوضچه را پر می‌کردند. آهک به تدریج آن‌ها را احاطه می‌کرد یا زنده زنده به دورشان دیوار می‌کشید. این شکنجه و عذاب، بسیار شدید اما آهسته بود. همین طور که آهک بالا و بالاتر می‌آمد، تنفس قربانیان رفته رفته دردناک می‌شد و به خاطر عذاب ناشی از تنگی نفس، به وحشتناک‌ترین و دردناک‌ترین شکلی جان می‌باختند. گاهی پس از مرگ، سرشان را از بدن جدا می‌کردند و به داخل گودی‌هایی که در آهک ایجاد شده بود می‌انداختند.»

آنچه ما را از نیاکانمان جدا می‌سازد شاید صرفاً افزایش کارایی تکنولوژیکی باشد که با آن یکدیگر را قتل عام می‌کنیم. با توجه به تاریخ تفتیش عقاید، شاید به زحمتش بیرزد که این وجه خوفناک طبیعت انسان را مورد توجه قرار دهیم.



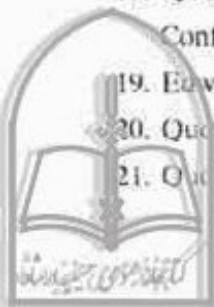
یادداشت‌ها

فصل اول: برپایی تفتیش عقاید

1. Carl Stephenson, *Mediaeval History*. New York: Harper & Brothers, 1951.
2. A. L. Maycock, *The Inquisition*. London: Constable, 1926.
3. Bernard Hamilton, *The Medieval Inquisition*. New York: Holmes & Meier, 1981.
4. Quoted in Hamilton, *The Medieval Inquisition*.
5. Fernand Hayward, *The Inquisition*. Paris: Librairie Arthème Fayard, 1965.
6. G. G. Coulton, *Inquisition and Liberty*. London: Heinemann, 1938.
7. Coulton, *Inquisition and Liberty*.
8. Coulton, *Inquisition and Liberty*.
9. Edward Burman, *The Inquisition: The Hammer of Heresy*. London: Aquarian Press, 1984.

فصل دوم: ساختار تفتیش عقاید

10. Hayward, *The Inquisition*.
11. Burman, *The Inquisition*.
12. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
13. Quoted in Coulton, *Inquisition and Liberty*.
14. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
15. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
16. Quoted in Maycock, *The Inquisition*.
17. Henry Charles Lea, *A History of the Inquisition of Spain*. New York: Macmillan, 1906.
18. Quoted in William Harris Rule, *History of the Inquisition*. London: Wesleyan Conference Office, 1868.
19. Edward Peters, *Inquisition*. New York: Free Press, 1988.
20. Quoted in Coulton, *Inquisition and Liberty*.
21. Quoted in Burman, *The Inquisition*.



فصل سوم: تفتیش عقاید اسپانیایی

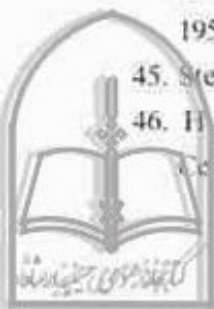
22. Quoted in John E. Longhurst, *The Age of Torquemada*. Lawrence, KS: Coronado Press, 1964.
23. Frederic David Mocatta, *The Jews of Spain and Portugal and the Inquisition*. 1933. Reprinted New York: Cooper Square Publishers, 1973.
24. Quoted in Paul J. Hauben, ed., *The Spanish Inquisition*. New York: Wiley, 1969.
25. Gustav Henningsen, ed., *The Inquisition in Early Modern Europe*. Dekalb: Northern Illinois University Press, 1986.
26. Quoted in Longhurst, *The Age of Torquemada*.
27. Quoted in Thomas Hope, *Torquemada, Scourge of the Jews*. London: Allen & Unwin, 1939.
28. Quoted in Longhurst, *The Age of Torquemada*.

فصل چهارم: مجازات گناهکاران

29. Quoted in Coulton, *Inquisition and Liberty*.
30. Quoted in Maycock, *The Inquisition*.
31. Coulton, *Inquisition and Liberty*.
32. Quoted in Rule, *History of the Inquisition*.
33. Burman, *The Inquisition*.
34. Quoted in Maycock, *The Inquisition*.
35. Quoted in Maycock, *The Inquisition*.
36. Eleanor Hibbert, *The End of the Spanish Inquisition*. London: Robert Hale, 1961.
37. Rule, *History of the Inquisition*.
38. Rule, *History of the Inquisition*.
39. Coulton, *Inquisition and Liberty*.

فصل پنجم: قربانیان مشهور تفتیش عقاید

40. Jeffrey Burton Russell, *A History of Medieval Christianity*. New York: Crowell, 1968.
41. Quoted in Maycock, *The Inquisition*.
42. Quoted in Coulton, *Inquisition and Liberty*.
43. Quoted in Hibbert, *The End of the Spanish Inquisition*.
44. Quoted in Joseph R. Strayer, *The Middle Ages*. New York: Appleton-Century-Crofts, 1959.
45. Stephenson, *Mediaeval History*.
46. Hugh Trevor-Roper, "The European Witch Craze of the Sixteenth and Seventeenth Centuries," in M. Marwich, ed., *Witchcraft and Sorcery*. New York: Penguin, 1970.



47. Quoted in Stephenson, *Mediaeval History*.
48. Burman, *The Inquisition*.
49. Burman, *The Inquisition*.
50. Quoted in Sir Alexander Cardew, *A Short History of the Inquisition*. London: Watts, 1933.
51. Quoted in Matthew Spinka, *Jan Hus and the Council of Constance*. New York: Columbia University Press, 1965.
52. Barbara Tuchman, *The March of Folly: From Troy to Vietnam*. New York: Knopf, 1984.
53. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
54. Quoted in Hayward, *The Inquisition*.
55. Hayward, *The Inquisition*.
56. Quoted in Rule, *History of the Inquisition*.

فصل ششم: زوال تدریجی تفتیش عقاید

57. Hibbert, *The End of the Spanish Inquisition*.
58. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
59. Quoted in Burman, *The Inquisition*.
60. Burman, *The Inquisition*.
61. Hamilton, *The Medieval Inquisition*.
62. Quoted in Tacitus Cornelius, *The Works of Tacitus*. New York: Harper, 1889-91.



واژه‌نامه

مراسم اجرای احکام (auto-da-fé): اصطلاحی پرتغالی به معنای «حکم دین». مراسمی عمومی که طی آن دستگاه تفتیش عقاید مجازات کسانی را که مقصر شناخته شده بودند اعلام می‌کرد و مراسم اعدام بی‌درنگ از سوی مقامات عرفی اجرا می‌شد.

«دوره اسارت بابلی»: دوره از ۱۳۱۴ تا ۱۳۷۸ که پاپ‌ها در آراگون فرانسه اقامت داشتند و تحت کنترل پادشاهان فرانسه بودند.

کوروسا: کلاه بلند نوک نیز مسخره‌ای که بر سر کسانی می‌گذاشتند که دستگاه تفتیش عقاید اسپانیا مجازاتشان را رسماً اعلام می‌کرد.

شورای شهر| تراثت: مقامات کلیسایی که از ۱۵۲۵ تا ۱۵۶۳ به طور ادواری تشکیل جلسه می‌دادند. این شورا اصلاحگری را محکوم کرد. آیین کلیسا را مشخص ساخت. از جمله «فهرست پاپی» را تهیه کرد که فهرست کتاب‌هایی بود که کاتولیک‌های رومی از خواندنشان منع می‌شدند.

دومینیکن‌ها: فرقه راهبان که دومینیکو دو گوسمان (۱۱۷۰-۱۲۲۱) بنیان گذاشت. دومینیکن‌ها غالباً به عنوان مأمور تفتیش عقاید برگزیده می‌شدند چون تربیت سختگیرانه‌شان آن‌ها را قادر می‌ساخت که از مظنونان به بدعت‌گذاری به طور کامل و دقیق بازجویی کنند.

حکم دین: اعلام آغاز رسیدگی به خلوص عقاید مستمعان کلیسا در یک ناحیه معین از سوی مأمور تفتیش عقاید.

ترکه‌های مأمور اجرای احکام: ترکه‌هایی که مأموران دستگاه تفتیش عقاید با آن اشخاصی را که باید مجازات می‌شدند می‌زدند.

آشناها: مأموران دادگاه‌های تفتیش عقاید، غالباً جاسوسانی که می‌کوشیدند در یک ناحیه هویت کسانی را که «اداره مقدس» ممکن بود علیه آن‌ها اقدام قضایی کند مشخص کنند.

فرا تیچلی: گروهی از راهبان فرانسیسکن که به زندگی در فقر به پیروی از مسیحیان نخستین و پایه‌گذار فرقه خود، فرانسیس از آسیسی، اصرار داشتند.

«شقاق بزرگ»: دوره از ۱۳۷۸ تا ۱۲۰۹ که کلیسای کاتولیک دو پاپ داشت.

اینوکنتیوس سوم: پاپی که جهاد آلبیگایی را علیه کاتارها به راه انداخت.



«خلوص خونی» (*Limpieza de Sangre*): در زمانی پیش شرط کسب مقام دولتی در اسپانیا بود.
 «حکم سبک» (*murus largus*): مجازات زندانی که می‌شد در یک بیمارستان یا صومعه در کمک به کارهای
 خبر گذرانده شود.

فهرست پایی: فهرست کتاب‌هایی که کاتولیک‌های رسمی بدون اجازه مخصوص حق خواندن آن‌ها را نداشتند.
 دوره مهلت: دوره تقریباً سی روزه بین اعلام یک حکم دین و تاریخی که دستگاه تفتیش عقاید پیگرد مظلومان را
 آغاز می‌کرد.

گناهکار به سر موضع بازگشته: کسی که عقاید مذهبی غیر سستی داشته، نویه کرده، و بعد به راه و روش
 بدعتگذارانه خود بازگشته؛ همچنین کسی که، شاید در زیر فشار، به مسیحیت گرویده و بعد به دین اولیه
 خود بازگشته است.

سانبنیتو: جامهٔ برآستین زرد رنگی که به تن نادمان در مراسم اجرای احکام می‌کردند، یا به تن کسانی که
 مجازات تعیین شده از طرف دادگاه تفتیش عقاید برایشان شامل تحقیر در ملا عام نیز می‌شد.

توماس دو تورکمدادا: راهب دومینیکن اسپانیایی که شاه فرديناند و ملکه ایزابلا را متقاعد کرد که یهودیان
 اسپانیایی را از سرزمین مادریشان براند؛ او مفتش کل کشورش و معمار دستگاه تفتیش عقاید اسپانیایی بود.
 پتروس والدوس: پایه‌گذار فرقه والدوسیای که به «سکیتان لیون» نیز مشهورند. مسیحیان غیر روحانی
 بنیادگرایی که خشم دستگاه تفتیش عقاید را برانگیختند.



برای مطالعهٔ بیش تر

Sir Alexander Cardew, *A Short History of the Inquisition*. London: Watts, 1933.

اطلاعاتی به دست می‌دهد که انگیزه‌های چند وجهی مسئولان دستگاه تفتیش عقاید را روشن می‌سازد.

Thomas Hope, *Torquemada, Scourge of the Jews*. London: Allen & Unwin, 1939.

شرح حال راهبی که به تفتیش عقاید اسپانیایی شکل داد. به شناخت ذهن مردی کمک می‌کند که می‌خواست خلوص نژادی را در اسپانیا پایه بگذارد.

Henry Charles Lea, *A History of the Inquisition of Spain*. New York: Macmillan, 1906.

این اثر سه جلدی در بارهٔ تفتیش عقاید راه را برای مطالعات اساسی در قرن بیستم هموار کرد. منبع جامعی از اطلاعات در بارهٔ همهٔ وجوه تفتیش عقاید.

Mary Elizabeth Perry and Anne J. Cruz, *Cultural Encounters: The Impact of the Inquisition in Spain in the New World*. Berkeley: University of California Press, 1991.

کتاب بسیار سودمندی که به شرح پیوندهای بین ساختار تفتیش عقاید اسپانیایی و خصوصیات منحصر به فرد تفتیش عقاید به صورتی که در «دنیای جدید» پدید آمد می‌پردازد.

Cecil Roth, *A History of the Marranos*. Philadelphia: Jewish Publication Society of America, 1932.

این گزارش بسیار بصیرانه اما جانبدارانه را یک تاریخ‌نگار انگلیسی سرشناس نوشته است. کتاب به شرح زندگی یهودیان پنهانی اسپانیا می‌پردازد.

Rafael Sabatini, *Torquemada and the Spanish Inquisition*. London: Stanley Paul, 1913.

حاوی جزئیات فراوان در مورد زندگی و عصر مردی که به پیدایش دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا کمک کرد.

Matthew Spinka, *Jan Hus and the Council of Constance*. New York: Columbia University Press, 1965.

اثری پژوهشگرانه در بارهٔ پیچیدگی‌های مناقشه بین پان هوس و نفوذ مسلط کلیسا در اروپا.

Carl Stephenson, *Mediaeval History*. New York: Harper & Brothers, 1951.

متنی بسیار فاضلانه که اطلاعاتی با دامنهٔ بسیار گسترده ارائه می‌کند. بسیار مفید برای درک تفتیش عقاید در متن قرون وسطی.

Hugh Trevor-Roper, "The European Witch Craze of the Sixteenth and Seventeenth Centuries," in M. Marwich, ed., *Witchcraft and Sorcery*. New York: Penguin, 1970.

روشنگر رابطهٔ بین جادوگری و بدعتگذاری از نظر دستگاه تفتیش عقاید.



دیگر آثار مورد استفاده

Roland H. Bainton, *The Medieval Church*. Princeton, NJ: D. Van Nostrand Company, Inc., 1962.

Edward Burman, *The Inquisition: The Hammer of Heresy*. London: Aquarian Press, 1984.

کتابی مختصر اما بسیار آگاهی‌دهنده که تصویری جامع از تفتیش عقاید از پیدایشش به مثابه ابزاری برای نابودی کاتارها در قرن سیزدهم تا بقایش در قرن بیستم به دست می‌دهد.

Tacitus Cornelius, *The Works of Tacitus*. New York: Harper, 1889-91.

این نسخه‌ای مفید و خوب طراحی شده از آثار تاسیتوس است.

G. G. Coulton, *Inquisition and Liberty*. London: Heinemann, 1938.

شرح دستگاه تفتیش عقاید از سوی تاریخ‌دانی که گرایش شدید ضد کاتولیک دارد. کتاب در ارائه اطلاعات در مورد تعدیات دستگاه تفتیش عقاید بسیار مفید است.

John Gage, *Life in Italy at the Time of the Medici*. New York: Capricorn Books, 1968.

تصویری رنگارنگ از اعتشاشی که ساوونارولا مسببش بود.

Stephen Haliczer, ed., *Inquisition and Society in Early Modern Europe*. Totowa, NJ: Barnes and Noble, 1987.

مجموعه مقالات در باره تفتیش عقاید در اسپانیا و سرزمین‌های تحت کنترل اسپانیا. مطالب جالبی در باره تعدادی از کسانی که از سوی دادگاه‌های تفتیش عقاید محاکمه شدند و مبالغه‌پولی که در پرونده‌ها مطرح بود.

Bernard Hamilton, *The Medieval Inquisition*. New York: Holmes & Meier, 1981.

تاریخ مختصر و جالبی از تفتیش عقاید در قرون وسطی تا پایان قرن چهاردهم.

Paul J. Hauben, ed., *The Spanish Inquisition*. New York: Wiley, 1969.

مجموعه اسناد مربوط به جنبه‌های گوناگون تفتیش عقاید اسپانیا؛ اطلاعات خشم‌انگیزی در مورد تفاسیر مختلف از تفتیش عقاید به دست می‌دهد.

Fernand Hayward, *The Inquisition*. Paris: Librairie Arthème Fayard, 1965.

تاریخ مختصر تفتیش عقاید که تحول این نهاد را از ریشه‌هایش در حذف کاتارها تا پیدایشش در اسپانیا در قرن پانزدهم در بر می‌گیرد. دفاعی قاطع از اعمالی که کلیسای کاتولیک از طریق دستگاه تفتیش عقاید انجام داد.



Gustav Henningsen, ed., *The Inquisition in Early Modern Europe*. Dekalb: Northern Illinois University Press, 1986.

در برگزیده مجموعه مقالاتی در ارتباط با بررسی آرشیوهای دستگاه تفتیش عقاید در اسپانیا، ایتالیا، و جاهای دیگر، کتاب شرح می‌دهد که چگونه می‌توان از اسناد تفتیش عقاید برای مطالعه ذهنیت اجتماعی و روان‌شناختی کسانی که دستگاه‌های مختلف تفتیش عقاید را در هر کشور اداره می‌کردند، استفاده کرد.

Eleanor Hibbert, *The End of the Spanish Inquisition*. London: Robert Hale, 1961.

محکومیت شدید تفتیش عقاید اسپانیایی، اسناد پرونده‌های ارائه شده نقشی را که ملاحظات مالی در گزینش قربانیان داشته نشان می‌دهد.

Henry Kamen, *The Spanish Inquisition*. New York: New American Library, 1965.

این تفسیر مارکسیستی تفتیش عقاید بحث جالبی را در مورد مبارزه طبقاتی یهودیان بورژوا و اعراب مغربی زحمتکش با طبقات اشراف زمین‌دار کاتولیک اسپانیا مطرح می‌کند.

Seymour B. Liebman, *The Inquisitors and the Jews in the New World*. Miami, FL: University of Miami Press, 1974.

مجموعه گزیده‌هایی از صورت‌جلسات دستگاه تفتیش عقاید در «دنیای جدید». این بازبینی مفید سرگذشت بسیاری از تازه‌سیحیان در «دنیای جدید» است و نشان می‌دهد که آن‌ها چگونه گرفتار دادگاه‌های تفتیش عقاید شدند.

John E. Longhurst, *The Age of Torquemada*. Lawrence, KS: Coronado Press, 1964.

این گزارش آتشین مدعایی است علیه کلیسای اسپانیا و به سیاست‌های نژادپرستانه و یهودستیزانه کلیسای اسپانیا، حکومت اسپانیا، و دستگاه روحانیت کاتولیک به خاطر رفتارشان با جامعه یهودیان و جامعه یهودیان تغییر دین داده در قرن‌های چهاردهم و پانزدهم حمله می‌کند.

A. L. Maycock, *The Inquisition*. London: Constable, 1926.

گزارش جالبی که یک تاریخ‌نگار کاتولیک آن را نوشته و می‌کوشد تاریخ تفتیش عقاید را بر حسب انتظارات مردمی که در اسپانیای قرن پانزدهم زندگی می‌کردند توضیح دهد.

Frederic David Mocatta, *The Jews of Spain and Portugal and the Inquisition*. 1933, Reprinted New York: Cooper Square Publishers, 1973.

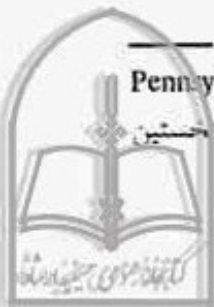
گزارشی مختصر، پر از جزئیات جالب در باره تفتیش عقاید از منظر یهودیان اسپانیا.

Edward Peters, *Inquisition*. New York: Free Press, 1988.

چشم‌اندازی بسیار جالب توجه از رابطه دین و دولت. این تاریخ‌نگار تصویری از تفتیش عقاید در متن سنت کاتولیکی رمی کنترل بدعت‌گذاری به عنوان خطری برای جامعه به دست می‌دهد.

_____, ed., *Heresy and Authority in Medieval Europe*. Philadelphia: University of Pennsylvania Press, 1988.

مجموعه بسیار مفیدی از متون مربوط به وجوه بدعت‌گذاری اروپایی از اواخر دوره باستان تا دوره نخستین اصلاحگر انگلیسی جان ویکلیف.



William Harris Rule, *History of the Inquisition*. London: Wesleyan Conference Office, 1868.
یک منبع عالی اطلاعات از یک بریتانیایی که برخی تأثیرات تفتیش عقاید را تجربه کرده. گزارش این روحانی پروتستان اطلاعات نامعمولی در باره کارهای دستگاه تفتیش عقاید در قرن نوزدهم ارائه می‌کند.

Jeffrey Burton Russell, *A History of Medieval Christianity*. New York: Crowell, 1968.
گزارشی مختصر و بسیار خواندنی از تحولات در کلیسای قرون وسطی.

Joseph R. Strayer, *The Middle Ages*. New York: Appleton-Century-Crofts, 1959.
تاریخ خوش‌بینان قرون وسطی از منظر یک انگلیسی پروتستان.

Barbara Tuchman, *The March of Folly: From Troy to Vietnam*. New York: Knopf, 1984.
می‌کوشد نگاهی تازه و نامعمول به قرون وسطی ارائه کند.



نمایه

- آبروانل، دون اسحاق، ۶۶
آتش سوزی بزرگ روم، ۱۳۷
آرثو پاکیتیکا، ۱۲۹
آزادی فرزندان خدا (هارینگ)، ۱۵
آزادی مطبوعات، ۱۲۹
آد اکسیرباند (اینوکنیوس چهارم)، ۲۸
آزمایش با آب، ۶۶
آشناها، ۵-۳۴، ۴-۴۳، ۹۵، ۱۴۳
آکتون، لرد جان، ۱۳۷
آلکساندر چهارم، ۶، ۴۴
آمبرین، برنارد آرنو، ۹۳
آمریکای لائین، ۱۳۳
- امپراتوری روم، ۱۰، ۳۸، ۴۲
اندیشه علمی، ۹۷
انقلاب فرانسه، ۷، ۲۹، ۱۲۸، ۱۳۳
اوربانوس پنجم، ۲۹
اوربانوس هشتم، ۱۲۴
اوسدا، دیگو دو، ۵۷
ایزابلا (ملکه اسپانیا)، ۱-۶۰، ۶۴، ۶۶، ۱۴۴
ایمریج، نیکولاس، ۶، ۳۲، ۳-۴۲، ۱۱۶
اینوکنیوس چهارم، ۶، ۲۸، ۴۰، ۸۷
اینوکنیوس سوم، ۶، ۱۱، ۲۰، ۲۳، ۷-۲۵، ۷۶، ۹۸، ۱۰۵، ۱۱۶، ۱۴۳
اینوکنیوس هشتم، ۷، ۱۱۴، ۱۱۶
- «یاکرة آهنی»، ۱۳۱
بدعتگذاری، ۶، ۱۲، ۱۶، ۲۰-۱۹، ۶-۲۵، ۲۸، ۳۱، ۳۳-۶، ۴۰، ۴۹، ۵۵، ۵۷، ۶۰، ۶۳، ۷۶، ۸۰، ۸۵، ۸۷، ۹۳-۴، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۷-۱۰۵، ۱-۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵، ۹-۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۷
برنارد کلرووی، ۴۲
برونو، جوردانو، ۷، ۱۲۴
بندیکتوس پانزدهم، ۱۱۱
بورگوندیایی ها، ۱۱۱
بورمان، ادوارد، ۵۵
بوکاجیو، جوانی، ۱۳۵
بونفاکتوس هشتم، ۹۸
بونجیلوپوس، آرنو، ۹۳
- «اداره مقدس»، ۱۰، ۳۲، ۸-۳۷، ۴۴، ۷۷، ۸۵، ۹۴، ۹۸، ۱۲۵، ۱۲۷، ۴-۱۳۱، ۱۳۶، ۱۴۳
اراسموس، دسیدریوس، ۱۳۵
اسپرنجر، جکوب، ۷، ۱۱۶
اسپینا، آلونسو دو، ۵۵
اسنالبین، ژوزف، ۱۳۷
استفسون، کارل، ۱۵، ۱۱۱
اسقف بووه (بیتر کوشون)، ۱۰۸، ۱-۱۱۰
اسکات، سر والتر، ۱۰۸
اسلام، ۴۹، ۵۲
اصلاحگری پروتستان، ۱۲، ۱۰۱
اعتراف به گناهان، ۳۴
اعراب مغربی، ۱۳، ۱۶، ۳-۵۲، ۶-۵۵، ۷۵، ۱۴۷



- پایان تفتیش عقاید اسپانیا (هیرت)، ۶۷
 پرتغال، ۷، ۱۶، ۲۸، ۳۱، ۶۹، ۷۲، ۱۳۲
 پروتستان‌ها، ۵۷، ۷۰، ۹۰-۱، ۱۱۹، ۱۲۸، ۱۳۴
 پولس قدیس، ۴۰
 پونز راجر، ۷۹
 پینرز، ادوارد، ۳۸، ۴۳
 پیکو لومینی، اسقف اعظم، ۱۲۵
 پیگنانا، جیوزپ، ۳۶
 پیوس پنجم، ۷، ۱۳۵
 نشوری خورشیدمحوری، ۱۲۲، ۱۲۲-۵
 نشوری زمین‌محوری، ۱۲۲، ۱۲۴
 تاریخ تفتیش عقاید (رول)، ۶-۵، ۱۹، ۴۷، ۷۶، ۱۳۳، ۱۳۶-۷، ۱۳۹، ۱۴۷
 تاریخ تفتیش عقاید (مارسولیه)، ۴۷
 تاریخ مختصر تفتیش عقاید (کاردیو)، ۸۷، ۱۴۶
 تازه‌مسحیان، ۶۱-۵۷، ۴-۶۳، ۶۶، ۶۹، ۷۰، ۷۲، ۷۵، ۱۴۷
 ناکینوس، ۱۳۷، ۱۴۶
 نیرؤ - رویه، هو، ۱۱۴
 تفتیش عقاید اسپانیایی، ۵، ۳-۵۲، ۵۷، ۶۱، ۶۷، ۷۰، ۷۲، ۷۶، ۱۳۳، ۱۴۱، ۱۴۴-۵، ۱۴۷
 تفتیش عقاید در اسپانیایی (هوبن)، ۲۹، ۵۷
 تفتیش عقاید اسقفی، ۲۰-۱۹، ۲۴
 تفتیش عقاید بابی، ۴-۲۳، ۸-۲۷
 تفتیش عقاید (پینرز)، ۳۸
 تفتیش عقاید: وسیله سرکوب بدعتگذاری (بورمان)، ۵۵
 تفتیش عقاید در دوره اولیه اروپای مدرن (هینینگسن)، ۲۲، ۲۸
 تفتیش عقاید رم، ۱۲۲، ۱۳۳
 تفتیش عقاید و آزادی (کولرن)، ۴۱، ۴۳
 ترجمان، بارناردا، ۱۱۹
 تورک‌مادا، نوماس دو، ۶۰-۵۹، ۱۴۴
 تبطس، ۹۷
 پطرس قدیس، ۴۰، ۱۲۹، ۱۳۵
 جنگ‌های هوسیت، ۱۱۹
 جهاد آلیگایس، ۶، ۳-۲۲، ۱۴۳
 جیمز، نوماس، ۱۳۶
 چکش جادوگران (کرامر و اسپرنجر)، ۷، ۱۱۶
 حکم دین، ۴-۱۴۳
 خانواده حاکم مدیچی، ۱۲۰
 خفه کردن پیش از سوزاندن از روی ترحم، ۶۶
 خلوص خونی (با خلوص نژادی)، ۱۳، ۱۴۴
 خوان کارلوس (پادشاه اسپانیا)، ۷، ۷۶
 دالنه، ۱۳۵
 درویشان، ۲۳، ۲۵
 دریک، سر فرانسیس، ۷۰
 دژ ایمان (اسپینا)، ۵۵
 دستگاه تفتیش عقاید، ۶-۵، ۴-۱۰، ۱۶، ۲۴، ۸-۲۷، ۳۱، ۲۴-۳۳، ۵۲-۴۷، ۸-۵۶، ۴-۶۰، ۶۷، ۷۰، ۳-۷۲، ۷۵، ۹-۷۷، ۳-۸۱، ۵-۸۵، ۹-۸۷، ۸-۹۳، ۳-۱۰۱، ۱۱-۱۰۵، ۱۱۳، ۱۱۶، ۲۰-۱۱۸، ۱۲۲، ۶-۱۲۴، ۳۷-۱۲۹، ۸-۱۴۳، ۱۵۰
 دلیسو، برنارد، ۴۰
 «دنیای جدید»، ۷۰، ۷۲، ۱۳۳، ۱۴۵، ۱۴۷
 دو اسپینا، آلونسو، ۵۵
 دوره مهلت، ۶-۳۳، ۱۴۴
 دوک آلو، ۹۰
 دوک بدفورد، ۱۰۸
 دوموله، ژاک، ۵-۱۰۴
 دومیکنی‌ها (سگ‌های شکاری خدا)، ۲۴، ۲۶، ۷۲، ۹۰، ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۴۳
 دیالوگ (گالیله)، ۱۲۵
 راجر، پونز، ۷۹
 راسل، جفری بورنود، ۹۷
 رالی، سر والتر، ۷۰
 راهنمای تفتیش عقاید (ایمریج)، ۶، ۳۲، ۱۱۶
 رم، ۷، ۱۰، ۱۲، ۱۶، ۲۰، ۵-۲۴، ۴۱، ۶۱، ۷۲، ۸۸، ۱۰۳
 ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۱۹، ۱۲۲، ۵-۱۲۴، ۴-۱۳۳، ۷-۱۳۶



- فانیانو دی‌میلنو، ترماسو، ۸۳
فتوا (فرمان پاپ)، ۶-۷، ۲۰، ۹-۲۸، ۳۷، ۱۱۴
فتوای ۱۴۸۴ در مورد جادوگری، ۱۱۶
فرانچلی (برادران کوچک)، ۳-۱۰۱، ۱۲۶، ۱۴۳
فرانسه، ۶-۷، ۱۰، ۱۶، ۲۰، ۵-۲۴، ۹-۲۸، ۳۱-۳۷، ۵۲، ۵۶، ۹۸، ۱۰۰، ۱۰۲، ۵-۱۰۴، ۱۰-۱۰۷، ۱۲۲، ۸-۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۴۳
فرانسیس از آسی، ۱۴۳
فرانسیسکان‌ها، ۲۴، ۲۶، ۱-۱۰۰، ۱۰۳
فرانکو، فرانچسکو، ۱۳۷
فردیناند از آراگون (پادشاه اسپانیا)، ۷، ۵۳، ۵۸، ۴-۶۰، ۸-۸۷
فرقه راهبان فروتن (فرانسیسکان‌ها)، ۲۵
فرمان اخراج، ۶۷، ۶۹
فوا، ارنسیند دو، ۹۳
فهرست پایی، ۵-۷، ۵-۱۳۴، ۴-۱۴۳
فهرست‌ها (ی کتاب‌های ممنوعه)، ۱۲۹، ۶-۱۳۵
فیلیپ دوم (پادشاه اسپانیا)، ۹۰
فیلیپ زیبا (پادشاه فرانسه)، ۱۰۴
فریانیان مشهور تفتیش عقاید، ۵، ۱۴۱
قضیه لاگونا رادبا، ۶۶
کانارها، ۶، ۲۶-۱۸، ۱-۱۰۰، ۱۴۳، ۱۴۶
کاخ تفتیش عقاید (مادرید)، ۱۳۱
کاردیو، سر الکساندر، ۸۷
کستلیون، آرنو دو، ۹۳
کاستلنو، پیر دو، ۲۰
کالون، ژان، ۱۱۶
کالیکسوس سوم، ۱۱۱
کپلر، یوهانس، ۱۳۵
کتابخانه بودلین (آکسفورد)، ۱۳۶
کتاب‌های راهنمای مأموران تفتیش عقاید، ۱۱۶
کرامر، هنری، ۷، ۱۱۶
کلیستروس، ۱۰۲
کلمنس پنجم، ۹۸، ۱۰۵
کلیسای یوهم، ۱۱۹
کلیسای قرون وسطی (بینتون)، ۱۱۵، ۱۴۸
رول، ویلیام هریس، ۱۳۹
دهموندنامه (ریموند از بنافورت)، ۳۲
ریکللف، جان، ۱۱۸، ۱۴۷
ریموند از بنافورت (سن ریموند)، ۳۲
ریموند (کنت تولوز)، ۱۹-۲۰
رینتون، رونالد اچ، ۱۱۵
زائوران، ۸۲
زنده‌سوزی، ۸۸، ۹۶
زاندراک، ۶، ۱۰، ۱۱-۱۰۷، ۱۱۳، ۱۲۶
ساماراس، ۷۸
ساوونارولا، جیرولامو، ۷، ۲۰-۱۱۹، ۱۲۲، ۱۳۵، ۱۴۶
سن جیمز از کامپوستلا، ۸۲
سن دومینیک، ۲۵
سن کاترین، ۱۰۷
سن مارگارت، ۱۰۷
سوپرما (مرجع عالی)، ۳-۶۲، ۳-۷۲، ۱۳۲
سه پادشاه کولون، ۸۲
سیکستوس چهارم، ۲-۶۱
شارل هفتم (پادشاه فرانسه)، ۱۰۸، ۱۱۰
«شقایق بزرگ»، ۹۸، ۱۴۳
شکار جادوگران، ۱۱۱، ۱۱۶
شکنجه، ۶، ۹، ۹-۲۸، ۶-۳۵، ۳۸، ۵-۴۱، ۵۰-۴۷، ۷-۶۵، ۱-۹۰، ۱۰۰، ۱۰۶، ۱۱۵، ۱۲۰، ۱۲۵، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۹
شکنجه بدون خونریزی، ۴۴
شورای لاتران، ۷-۲۶
شورای بزرگ تفتیش عقاید، ۱۳
شورای تفتیش عقاید، ۶۲
شورای شهر | ترانت، ۱۲۹، ۱۴۳
شورای مرگ، ۹۱-۸۹
شونو، پیر، ۱۲۷
شهبازان پر مشگاه، ۶، ۷-۱۰۳، ۱۲۶
طاعون سیاه، ۱۱۱



- کلیسای کاتولیک. ۷، ۹، ۱۰-۳، ۶-۱۵، ۱۸، ۲۶، ۱۰۲، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲، ۱۲۷، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۶۶
- کلیسای کاتولیک رم، ۷
- کنترل اندیشه، ۱۲-۳
- کوپرنیک، نیکولاس، ۱۲۴
- «کوتاه کردن» ریش، ۹۲
- کوننون، جی. جی.، ۹۶، ۴۱
- کوروسا، ۱۲۳، ۷۸
- کوشون، پیتر (اسقف بوده)، ۱۰۸
- گارسیا، بنیتو، ۶۵
- گاليله، گالیلئو، ۱۲۴
- گمرگوریوس نهم، ۶، ۲۷
- گوزمان، دومینگو دو، ۲۵
- لئوی دهم، ۱۳۲
- لوتر، مارتین، ۵۷، ۱۱۶
- لوتری، ۵۷
- لورانت، خوان آنتونیو، ۶۱
- لوکیوس سوم، ۶، ۱۹-۲۰
- لومتر، ژن، ۱۱۰
- لویی، دوک پالائین، ۱۱۹
- لینگو، ویلیام، ۴۸
- مارتینوس چهارم، ۸۷
- مارسولیه، پیر، ۴۷
- ماکیاولی، نیکولو، ۱۳۵
- مأموران تفتیش عقاید، ۶، ۹، ۲۸-۹، ۳۷، ۴۰-۱
- ۴۳-۵، ۴۸-۹، ۵۷، ۶۱-۲، ۶۷، ۷۰، ۷۲-۳، ۷۹، ۸۸
- ۹۱، ۹۳، ۹۶، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۲-۵، ۱۳۱، ۱۳۶
- مجازات شلاق زدن در ملا عام، ۸۰-۱
- مجازات گناهکاران، ۵، ۸۷، ۱۴۱
- مجازات مرده، ۹۳
- مجمع فهرست، ۱۳۵
- محاكمة ژاندارک (اسکات)، ۹-۱۰، ۱۰۱
- مراسم اجرایی احکام، ۶۷، ۷۳، ۷۵، ۷۷-۸، ۸۳، ۸۸
- ۹۳، ۹۳-۴، ۱۴۳
- مسکینان نیون، ۹۸، ۱۰۰، ۱۴۴
- مسلمانان، ۵۷
- مفتش کل، ۳۳، ۷۲، ۱۴۴
- مقام پایی، ۱۰، ۸-۹۷، ۱۰۵، ۱۰۹
- موجنگو، جوانی، ۱۲۴
- موروس استریکنوروس (حکم سنگین تر)، ۸۳
- موروس لارگوس (حکم سبک)، ۸۳
- موکانا، فردریک دیوید، ۵۹، ۶۹
- مونفور، سیمون دو، ۲۳
- مینوک، آل. ال.، ۷۹
- میلتون، جان، ۱۲۹، ۱۳۵
- نابلئون بناپارت، ۱۳۱
- ناحیه لانگدوک (فرانسه)، ۶
- نسر، ۱۶، ۲۸، ۵۳، ۵۸، ۶۷، ۹۱، ۹۲-۴، ۱۰۳، ۱۰۷، ۱۱۲، ۱۱۹، ۱۲۹، ۱۳۷
- نسل کشی ها، ۶
- واسکونلوس، البیازیت، ۶۷
- والدوس، پیتر، ۹۸، ۱۰۰، ۱۴۴
- والدوسیان، ۹۸، ۱۰۰-۱، ۱۰۳، ۱۲۶، ۱۴۴
- هارینگ، برنارد، ۱۵
- هینگسن، گوستاو، ۲۴، ۲۸، ۶۳
- هوبن، پل، ۴۹
- هوس، یان، ۶، ۷-۱۱۵، ۲۰-۱۱۹، ۱۲۶، ۱۴۵
- هیبرت، النور، ۶۷، ۹۰، ۱۳۱
- هیتلر، آدولف، ۱۳۷
- هیوارد، فرناند، ۲۰، ۳۴
- یوآنس بیست و دوم، ۳-۱۰۴، ۱۱۳
- یسهودیان، ۶-۷، ۱۳، ۱۶، ۴۹، ۵۳-۶۱، ۶۴-۹، ۷۲
- ۶-۷۵، ۹۶، ۹۸، ۱۲۸، ۱۴۴-۵، ۱۴۷
- یهودیان اسپانیا و پرتغال و تفتیش عقاید (موکانا)، ۶۹
- یهودی ستیری، ۱۲، ۵۴





مجموعه تاریخ جهان

«مجموعه تاریخ جهان» می‌کوشد چشم‌اندازی گسترده و ژرف از سیر تاریخ عرضه کند. این مجموعه با ارائه زمینه‌های فرهنگی رخدادهای تاریخی، خواننده را مجتوب خود می‌سازد. «مجموعه تاریخ جهان» اندیشه‌های سیاسی، فرهنگی و فلسفی تأثیرگذار را در کنار مشعل تمدن از بین‌النهرین و مصر باستان به یونان، روم، اروپای قرون وسطی و دیگر تمدن‌های جهانی تا روزگار ما پی می‌گیرد. این مجموعه نه تنها برای آشنایی خوانندگان با مبانی تاریخ تدوین شده است، بلکه همچنین در پی آگاه ساختن آن‌ها از این واقعیت است که زندگی‌شان بخشی از سرگذشت کلی انسان‌هاست. هر جلد از این مجموعه برداشتی جامع و روشن از یک دوره مهم تاریخی را به خواننده ارائه می‌کند.

ISBN 964-311-505-4



9 789643 115



1 0 1 - 0 2 - 1 1 2 4 7